

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال سیزدهم شماره ۱۴۶ بهمن ۱۴۰۳

هدف مردم ایران رهایی
از حکومت استبدادی و به
دست آوردن آزادی و
استقلال بود



نمایه

نگارنده	نهشته	برگه
جبهه ملی ایران	بیانیه جبهه ملی ایران در باره انقلاب سال ۵۷	۳
	ظلم و بد رفتاری نسبت به زندانیان سیاسی و خانواده های آنان را متوقف کنید.	۴
سازمان زنان جبهه ملی ایران	حمله خشونت بار به تجمع مسالمت آمیز بازنشستگان فرهنگی را محکوم می کنیم	۵
جبهه ملی ایران	ظلم و بد رفتاری نسبت به زندانیان سیاسی و خانواده های آنان را متوقف کنید.	۴
نامه سعید ماسوری، زندانی	اعدام ها برای پاکسازی و ادامه کشتار مردم در خیابان است	۶
	اعتصاب در ۳۴ زندان کشور؛ دومین سال کارزار «سه شنبه های نه به اعدام»	۷
هوشنگ کردستانی	همبستگی در عمل پدید می آید .	۸
عباس شهبابی — برگرفته از سایت رادیو زمانه	جبارکشی و حقوق شهروندی	۹
	۱۲۵ نماینده پارلمان اروپا سرکوب زنان بهائی را محکوم کردند	۱۵
گفتگو با المیرا بهمنی	«زن کشی» نوک کوه یخ خشونت سیستماتیک علیه زنان است	۱۶
ناخدا محمد فارسی	۴۶ سال اعمال سیاست امریکا و اسرائیل ستیزی و امکان تعامل و توافق امریکا با نظام اسلامی ایران!	۲۰
عایشه خان / ترجمه ی دریا موسوی	چه گونه امید را در جنبش های خود زنده نگه داریم؟	۲۴
ندا سانچ	صد سالگی موسسه رازی؛ مارهایی که جان ایرانیان و سربازان	۳۰
	مراسم هشتادمین سالگرد آزادسازی آشویتس	۳۳
پروژه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد	انقلاب را پیش بینی کردیم؛ شاه خشمگین شد	۳۴
علی طهماسبی	چیزی را از قلم انداخته بودیم	۳۶
نسیم خاکسار	دایی ممد	۳۷

نگارنده

www.jebhemelli.org

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

www.jebhemelli.org

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت



جبهه ملی ایران

هدف مردم ایران رهایی از حکومت استبدادی و به دست آوردن آزادی و استقلال بود

چهل و شش سال از انقلاب بهمن ۵۷ گذشت

رژیم سابق را روسپید نموده است. مردم ایران، شاه را مسئول خفقان و اختناق و پایمالی آزادی و استقلال ملی کشور می‌دانستند و از همین رو خواستار بیرون راندن شاه از کشور و پایان‌پذیری سلطنت استبدادی بودند.

پس از استقلال و آزادی، تأسیس نظام جمهوری مهمترین هدف و آرمان بود. آیا مردم ایران در پی نظام اقتدارگرایی بودند که از استبداد فردی گذشته، به مراتب بدتر باشد؟! آنچه که پس از انقلاب رخ داد، در تضاد با آرمان‌ها و اهداف انقلاب بود. اقتدارگرایان سوار شده بر موج انقلاب نخست با یک مجلس فرمایشی تحت‌عنوان مجلس خبرگان، پیش‌نویس قانون اساسی که در آن به حاکمیت ملی و نظام جمهوریت تأکید شده بود، کنار نهادند و یک نظام اقتدارگرا بدتر از نظام گذشته را برای ما رقم زدند. سپس با ایجاد بحران، مانند اشغال سفارت آمریکا و ۴۴۴ روز گروگان‌گیری، فضای جامعه را ملتهب و سنگین کردند. کمتر از یک‌سال بعد از اشغال سفارت آمریکا، با حمله عراق به ایران، جنگ ۸ ساله آغاز شد. جنگی که می‌توانست پس از چندماه به پایان برسد، به واسطه قدرت‌طلبی اقتدارگرایان و منافع قدرت‌های غربی و شرقی به هشت سال جنگ خانمان‌سوز تبدیل شد. آثار گروگان‌گیری و جنگ هشت ساله پس از گذشت چهار دهه، هنوز گریبان‌گیر ملت ایران است.

استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی نداشته است. انقلاب ایران را باید در پیوند با زنجیره به هم پیوسته ی جنبش‌های اجتماعی و سیاسی صدوپنجاه سال اخیر نگریست. اولین عامل وقوع انقلاب، عملکرد حکومت مستقر است که برای ملت راهی جز عزم و تصمیم به واژگونی حکومت باقی نمی‌گذارد.

شاه سابق، نهضت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق را بر نتابید و از ابتدای روی کار آمدن دولت ملی و دموکرات ایران، همواره بر علیه آن دسیسه چینی و توطئه کرد. در نهایت به همراهی انگلیس و آمریکا، اجامر و اوباش و بخشی از روحانیت، برپا کننده کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، استبدادی مطلقه را در ایران ایجاد کرد. او به هیچ‌عنوان در بیست‌وپنج سال پس از کودتا، قانون اساسی مشروطه که بزرگ‌ترین دستاورد نیاکان ما بود و همچنین آزادی‌های مدنی و سیاسی مردم را نپذیرفت. احزاب سیاسی که رکن اصلی دموکراسی هستند، آزادی بیان و رسانه را سرکوب کرد. هر نوع فعالیت سیاسی و فکری توسط جامعه و نخبگان، پاسخی جز داغ و درفش نداشت. ساواک شاه دستگاه سرکوبی بود که افراد را به جرائم مختلف دستگیر و به بدترین شکل شکنجه می‌کرد. رویداد انقلاب را باید در بستر چنین استبدادی نگریست. البته نیازی به ذکر نیست که جمهوری اسلامی در همه ی این زمینه ها دستگاه سرکوب

در چهل‌وششمین سالگرد انقلاب ایران به نسل‌های پس از انقلاب، به ویژه نسل کنونی، درباره انقلاب ایران چه می‌توان گفت؟ آیا وضع فلاکت‌بار کنونی، از بین رفتن شان و حیثیت تاریخی ملت ایران در جامعه جهانی، استبداد و اختناق حاکم بر کشور، فقر عمومی و اقتصاد ویران، فساد گسترده، مورد تهدید بودن امنیت و تمامیت ارضی کشور را که همگی حاصل ۴۶ سال سلطه نظام جمهوری اسلامی بر کشور است، باید هدف آن انقلاب دانست؟ یا انقلاب ایران را باید محصول اراده تمامی آحاد و اقشار جامعه ای دانست که به چیزی جز رفاه و آسایش و رهایی از بند استبداد، فکر نمی‌کردند؟ آیا محکوم کردن یک نسل زیر عنوان نسل انقلاب قضاوتی درست است؟

نخست این‌که انقلاب امری نبود که یک‌شبه بر ملت ایران نازل شود. بلکه رویدادی در مسیر و بستر حوادث تاریخی بود. در صدوپنجاه سال گذشته، ملت بزرگ ایران، همواره در مقابل ظلم و استبداد و استعمار ایستادگی کرده و به وجود آورنده قیام‌ها، انقلاب‌ها، جنبش‌ها و نهضت‌های بزرگ بوده است. قیام تنباکو، انقلاب مشروطه، نهضت ملی کردن نفت ایران، انقلاب ۵۷، جنبش خرداد ۱۳۶۰، جنبش دانشجویی ۱۳۷۸ و جنبش‌های معاصر که واپسین آن جنبش زن، زندگی و آزادی بود. تمامی آن‌ها سلسله جنبش‌های به هم پیوسته‌ای است که هدفی جز

اقتدارگرایان با ادامه این جنگ به بدترین شکل، به سرکوب احزاب و نیروهای مختلف سیاسی پرداختند. در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ جبهه ملی ایران را مرتد و سرکوب کردند، کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ در زندان‌های سراسر کشور، آخرین پرده خونین از سرکوب انقلاب مردمی ایران بود.

حوادث چهل‌وشش سال گذشته نشان داده است که ملت ایران همان‌طور که با استبداد سلطنتی مبارزه کرد و آن را بیرون راند، با استبداد دینی نیز مخالف است و آن را بر نمی‌تابد، و در صدد تغییر و تحول در میهن خود است. اکنون می‌بینیم که جامعه چقدر نسبت به استبداد دینی به تنگ آمده، استبدادی که به مراتب از استبداد سلطنتی، هولناک‌تر است. نه تنها با جهان رویکرد خصمانه دارد، بلکه با ملت خویش هم سر ستیز دارد. گویا برای آنان ایران‌زمین

اهمیتی ندارد، بلکه آنچه که واجد اهمیت است توسعه نظام ایدئولوژیک است. اکنون که ملت ایران با فشار حداکثری و تحریم در این وضع رقت‌انگیز قرار گرفته است، حتی از مذاکره نیز پرهیز می‌کنند! فرار از مذاکره نشانه قدرت و عزت نیست، بلکه نشانه ضعف و استیصال است.

اما مهمترین خطایی که قابل نقد جدی است؛ برگزاری رفراندومی در دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ بود که نه محتوای آن مشخص بود و نه فرآیند حقوقی و منطقی پیش از آن اجرا شده بود. این رفراندوم زمینه‌های دیکتاتوری و بازسازی استبداد را پس از انقلاب فراهم کرد.

جبهه ملی ایران بر این باور است که نخستین گام برای یک تحول سازنده، برگزاری یک انتخابات کاملاً آزاد، سالم و منصفانه برای برپایی یک مجلس مؤسسان قانون اساسی است. در این مجلس، نمایندگان تمامی ملت

ایران افشار، احزاب و اصناف، برنامه و قانون اساسی خود را مطرح می‌کنند و در نهایت قانون اساسی مورد تصویب، توسط مردم مورد تأیید قرار می‌گیرد.

از ملت شریف ایران به ویژه جوانان غیور این سرزمین، انتظار می‌رود که با توجه به رویداد های تاریخ معاصر، و در چارچوب زمانی و شرایط مربوطه، زمینه‌ها و موجبات شکل‌گیری انقلاب ایران را بهتر و بیشتر بر رسی نمایند و به طور قطع و یقین برای فردای ایران در پی استقرار حاکمیت ملی بر اساس رای و انتخاب ادواری مردم و نظامی دموکرات، مستقل و مردم سالار که در آن به عدالت و رفاه اجتماعی و جدایی دین از حکومت تاکید شده، باشند.

هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران
تهران - ۲۲ بهمن ۱۴۰۲

جبهه ملی ایران

ظلم و بد رفتاری نسبت به زندانیان سیاسی و خانواده های آنان را متوقف کنید.

سازمان های سیاسی و جوامع مدنی و جامعه بین‌المللی و نهادهای مدافع حقوق بشر می‌خواهد که به این نقض آشکار حقوق انسان‌ها اعتراض کنند و اقدامات لازم مدنی و حقوقی برای آزادی فوری زندانیان سیاسی و عقیدتی و پایان دادن به آزار و اذیت خانواده‌های فعالان سیاسی و حقوق بشری در ایران به عمل آورند.

ما با صدای بلندتر از همیشه، خواستار آزادی تمامی زندانیان سیاسی در سراسر کشور و توقف آزار و اذیت نسبت به خانواده های ارجمند آنان هستیم .

هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران

تهران - نوزدهم بهمن ماه ۱۴۰۲



حقوق بشر را که به منظور دیدار با پدر خود مراجعه کرده بوده، مورد ضرب و شتم قرار داده، به او دست بند می‌زنند و برای مدتی او را بازداشت می‌کنند.

جبهه ملی ایران از کلیه احزاب و

هموطنان عزیز! حکومت جمهوری اسلامی در وضعیتی قرار دارد که در اهداف ایدئولوژیک خود در منطقه و در بین همسایگان با نا کامی روبرو شده و از نظر موقعیت بین‌المللی منزوی و در معرض فشار و تهدید می‌باشد. در داخل کشور نیز از تامین اولین نیاز های جامعه عاجز مانده و توان اداره کشور را از دست داده است. گرانی و تورم افسار گسیخته زندگی را برای قشرهای وسیعی از جامعه دشوار و ناممکن نموده است.

در این شرایط شاهد آنیم که حکومت به جای دلجویی و عذر خواهی از ملت ایران، به افزایش فشار بر مردم و بالا تر بردن سطح اختناق و استبداد روی آورده است. به طوری که در روزهای اخیر، ایجاد تنگنا و آزار و اذیت نسبت به زندانیان سیاسی و خانواده های ارجمند آنان، شدت بیشتری را نشان می‌دهد.

در اطاق ملاقات زندان اوین، آقای نیما خندان، فرزند نو جوان آقای مهندس رضا خندان و بانو نسرين ستوده، شخصیت های آزادیخواه و مدافع

ما درد مشترکمان را فریاد می‌زنیم:

حمله خشونت‌بار به تجمع مسالمت‌آمیز بازنشستگان فرهنگی را محکوم می‌کنیم

متمدانه‌ترین اعتراض‌ها از سوی ارزشمندترین قشر بی ادعای جامعه، یعنی معلمان زحمتکش، می‌باشید؟ دولت چهاردهم یا بایستی شعار انتخاباتی خود را تغییر دهد یا بیش از این به شعور ملت توهین نموده و در درك خود از وفاق ملی بازنگری نماید! فجایع گوناگونی که جامعه بحران زده‌ی ما تاکنون شاهد وقوع آن بوده است گواه از برخورد غیر انسانی و غیر اخلاقی نیروهای امنیتی و انتظامی حاکمیت با هر گونه مطالبه‌گری از سوی هر صنف حقیقی و حقوقی جامعه‌مان دارد.

شوربختانه چنین برخوردهایی برعکس در تقابل با اتحاد ملی بوده است زیرا که جهت وفاق از راس قدرت به سوی مردم و ناراضیان يك جامعه نشأت می‌گیرد و نه بالعکس و يك طرفه! دریغ از حداقل رواداری نسبت به مطالبات صنفی و اجتماعی و نشان دادن کمترین میزان حساسیت به حقوق مدنی و شهروندی يك ملت! سازمان زنان جبهه ملی ایران، ضمن محکوم کردن هر گونه خشونت علیه تجمع مسالمت‌آمیز بازنشستگان فرهنگی و معلمان شاغل خواستار پایان دادن به برخوردهای امنیتی و قهرآمیز با تمامی تجمعات مسالمت‌آمیز و مطالبه محور سیاسی، اجتماعی و صنفی در کشور می‌باشد.

سازمان زنان جبهه ملی ایران

تهران - سوم بهمن ۱۴۰۲

چنین اعمالی متصور شد؟ چگونه است که اگر قسطی از اقباط وام از جانب مردم به تعویق افتد آن را با جریمه دیر کرد باز پس می‌گیرید، اما جواب مطالبه‌ی بر حق برای پرداخت دستمزد و معوقه‌ای بی دلیل را با اسپری فلفل می‌پردازید؟ وزیر آموزش و پرورش دولت آقای



پزشکیان، که کابینه خود را بر محوریت ایجاد وفاق ملی در ویترونی نمایشی عرضه نمود، چگونه می‌تواند چنین شرمساری را در برابر فرهیخته ترین قشر جامعه، یعنی معلمان زحمتکش و نسل ساز فردای میهن، توجیه نماید؟ هر يك از شما که امروز در مسند قدرت نشسته اید، فارغ از کیفیت عملکردتان، نتیجه زحمات معلمان خود در مقاطع مختلف تحصیلی‌تان هستید. اما بنگرید که چگونه

نیروهای سرکوب گرتان از سوی شما جبران زحمات می‌نمایند؟ با اعمال انواع خشونت ورزی های لفظی و فیزیکی، ارباب، بازداشت و زندان سخن از وفاق ملی می‌گویید در حالیکه عاجز از شنیدن حتی مسالمت‌آمیزترین و

در کمال تاسف در روز دوشنبه مورخ یکم بهمن ۱۴۰۲ شاهد صحنه تلخ و دردناک حمله نیروهای امنیتی نظام به تجمع صنفی معلمان بودیم. این تجمع از سوی معلمان بازنشسته شده در سال ۱۴۰۲، در مقابل وزارت آموزش و پرورش، صورت گرفت. این معلمان خواستار پرداخت باقیمانده

سنوات بازنشستگی خود بودند که ۱۶ ماه به تعویق افتاده است. به عبارت دیگر آن میزان از پاداش بازنشستگی که ۱۶ ماه قبل می‌بایست به این عزیزانی که یکایک ما مدیون زحماتشان هستیم پرداخت می‌شد، نه تنها پرداخت نشد بلکه در جواب درخواست زنان و مردان فرهیخته کشور که سالیان سال از عمر خود را در جهت تعلیم و پرورش فرزندان این آب و خاک سپری کردند، اسپری فلفل در صورتشان پاشیدند!

دردی که در چهره بانویی که مورد حمله بی‌شرمانه قرار گرفته بود، دیده شد گویای فریادی در دل نهفته بود که از عمق جان ریشه می‌گرفت. دیدن مزد زحمت‌هایی بود که با عشق و بردباری دهه‌ها متحمل شده بود.

درخواست صنفی معلمان بازنشسته در نهایت شکست‌ناپذیری، بدون پرخاشگری و توهین در حالی مطرح می‌شود که اگر سنوات معوقه همین امروز هم پرداخت می‌گردید به دلیل تورم و افزایش سرسام‌آور هزینه‌ها و کاهش ارزش پول ملی که نمره خلافت آقایان نشسته بر کرسی قدرت می‌باشد، ارزشی معادل نصف زمان بازنشستگی‌شان یعنی سال ۱۴۰۲ را خواهد داشت. آیا میتوان عنوانی به غیر از يك سرقت ملی خاموش بر

نامه سعید ماسوری، زندانی سیاسی، خطاب به کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل:

اعدام‌ها برای پاکسازی و ادامه کشتار مردم در خیابان است

همین ایام، با همین روش، ناگهانی به دار آویخته شد. به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی، برای نجات جان زنان و مردانی که زیر حکم اعدام هستند، به‌ویژه مهدی حسنی و بهروز احسانی که همین حالا طناب دار بر گردنشان است، هر دری را می‌کوبم. مردم ایران و هموطنانم، با اعتراضات خیابانی، اعتصاب، امضای طومار، حمل پلاکارد و دست‌نوشته، ارسال نامه و شکایت به همه مراجع ممکن، هر آنچه در توان دارند برای مقابله با این احکام اعدام به کار گرفته‌اند. آنان با شکستن سکوت و فریاد زدن حقیقت (البته به بهای زندان و شکنجه)، صف خود را از این جانیان ضدبشر جدا کرده‌اند.



اکنون از شما، به‌عنوان اصلی‌ترین متولیان بین‌المللی کرامت انسانی و حقوق بشر، انتظار می‌رود که برای توقف این ماشین اعدام و پاکسازی مخالفان، از دولت‌های عضو بخواهید که حداقل مراودات سیاسی و دیپلماتیک خود را مشروط به توقف این احکام کنند.

این حکومت، اعدام و طناب دار را بر گردن همه مردم ایران انداخته، زیرا بقای خود را در اعدام تک‌تک مردم ایران می‌بیند. برای حفظ قدرت، لاجرم چارپایه را از زیر پای مردم خواهد زد، اگر از حسابرسی بین‌المللی نترسد!

سعید ماسوری
یکی از اعضای کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام

به بغی)، محارب (متهم به محاربه)، و مفسد فی‌الارض باشند؟ چگونه ممکن است در پرونده‌ای، نه قتل رخ داده باشد، نه مقتولی وجود داشته باشد، نه شاکی و شکایتی مطرح شده باشد، نه خونی ریخته شده باشد، و نه ولی‌دم و طالب قصاصی در میان باشد، اما همچنان این دو زندانی مستحق اعدام شناخته شوند؟ اگر این اعدام‌ها چیزی جز ایجاد رعب و وحشت، پاکسازی و ادامه کشتار مردم در خیابان‌ها نیست، پس هدف از آن چیست؟ جناب فولکر تورک، کمیسر عالی حقوق بشر:

حکومت ایران برای اجرای این اعدام‌ها شتاب دارد (شاهد آنکه هنوز در سلول اعدام هستند)، و حتی اگر اجرای احکام را موقتاً به تعویق انداخته باشد، نباید از سرنوشت زنده‌یاد محمد قبادلو غافل شد که دقیقاً در

خطاب به کمیسر عالی حقوق بشر، جناب فولکر تورک، و اجلاس جاری حقوق بشر

اعدام‌ها برای پاکسازی و ادامه کشتار مردم در خیابان است در سالگرد باز شدن درهای اردوگاه مرگ آشویتس، به یاد می‌آوریم که در آنجا دادرسی عادلانه هیچ معنایی نداشت؛ همان‌گونه که در ایران تحت حاکمیت استبداد نیز چنین است. در آشویتس، هدف تنها کشتار و پاکسازی بود، و در ایران امروز نیز هدف چیزی جز حذف مخالفان برای جلوگیری از خیزش‌های اعتراضی نیست.

چگونه ممکن است که حتی بر اساس قوانین "خودنوشته" این رژیم، دو زندانی سیاسی، مهدی حسنی و بهروز احسانی، هم‌زمان باغی (متهم

اعتصاب در ۳۴ زندان کشور؛ دومین سال کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام»

شروع کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام، سال گذشته از آنجایی آغاز شد که موج اعدام‌ها آنچنان گسترده و فراگیر شد که در هیچ جای جهان سابقه نداشت. این امر نمی‌توانست تصادفی یا صرفاً حقوقی - جزایی باشد.

در ابتدای موج اعدام‌ها، نامه‌ای تظلم‌خواهانه از زندانیان عادی زیر حکم اعدام منتشر شد که از همه زندانیان و مردم ایران برای نجات جان خود و انبوه محکومان در صف اعدام، طلب استمداد و یاری کرده بودند.

شروع کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام، مصادف شد با هفتمین روز پس از اعدام زنده‌یادان محمد قبادلو و فرهاد سلیمی، زندانیان سیاسی و عقیدتی قزلحصار. اعضای اولیه کارزار، با اعتصاب غذای خود به اعتراض علیه اعدام‌ها برخاستند. زندانیان به این دلیل روز سه‌شنبه را برای اعتصاب انتخاب کردند که عموماً محکومان به اعدام را روزهای دوشنبه به سلول انفرادی منتقل کرده و در سحرگاه چهارشنبه اعدام می‌کردند.

این حرکت اعتراضی، که اکنون اکثر زندان‌های کشور را فراگرفته است، به لطف تلاش‌های هم‌وطنانمان در داخل و خارج کشور، از دیوارهای زندان‌ها عبور کرده و مرزهای جغرافیایی را نیز درنوردیده است. به‌طوری که انبوه نهادهای حقوق بشری، فعالان حقوق بشر، ارگان‌ها و نهادهای بین‌المللی و حتی جریان‌های سیاسی، به حمایت از آن پرداخته‌اند. بسیاری از رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها نیز، در عملی مسئولانه نسبت به حقوق بشر، هر هفته بیانیه و گزارش کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام را منتشر و به اطلاع عموم می‌رسانند.



اعدام" به نام‌های بهروز احسانی و مهدی حسنی که به اعدام محکوم شده‌اند، با خشونت از زندان اوین ربوده و به زندان قزلحصار منتقل شدند. این در حالی است که طبق گفته وکلای آنان، روز دوشنبه ۸ بهمن، درخواست اعاده دادرسی در پرونده آن‌ها ثبت شده است. اما بر اساس اطلاعات رسیده به کارزار، این دو زندانی سیاسی هم‌اکنون در سلول‌های بند امن واحد ۳ قزلحصار، که محل نگهداری زندانیان در آستانه اجرای حکم اعدام است، به سر می‌برند و خطر اعدام، آنان را تهدید می‌کند.

زندان‌های سیاسی قزلحصار، اولین اعتصاب غذای خود را در تاریخ سه‌شنبه ۹ بهمن ۱۴۰۲ اعلام کردند و از آن روز تاکنون، به مدت یک سال، بر اعتصاب غذای سه‌شنبه‌ها پایداری کرده‌اند. ابتدا شماری از زندانیان سیاسی در بندهای ۴ و ۸ اوین، سپس بند زنان زندان اوین، زندان مرکزی کرج، لاکان رشت، و به‌دنبال آن، در هفته‌های پی‌درپی، زندان‌های دیگر نیز به کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام پیوستند. تاکنون، یعنی آغاز دومین سال کارزار، تعداد زندان‌های پیوسته به این حرکت، به ۳۴ زندان رسیده است.

زندان‌های سیاسی مشارکت‌کننده در کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» در پنجاه و سومین هفته‌ی اعتراض خود در ۳۴ زندان کشور اعتصاب غذا کرده و تاکید کردند این کارزار اکنون به کارزاری فراگیر، ملی و بین‌المللی علیه اعدام تبدیل شده است. در بیانیه‌ی پنجاه و سومین هفته‌ی اعتصاب آمده است:

ما، زندانیان سیاسی و غیرسیاسی در ۳۴ زندان از چهارگوشه ایران در زنجیر، روز سه‌شنبه ۹ بهمن، دومین سال کارزار نه به اعدام را با شور و نشاط بیشتری آغاز می‌کنیم و در پنجاه و سومین سه‌شنبه کارزار نه به اعدام، دست به اعتصاب غذا می‌زنیم. باشد که صدای ما از پشت دیوارهای سبتر زندان با صدای زنان، مردان و جوانان ایران پیوند بخورد و سهمی در دفاع از حقوق بشر و برچیدن طناب‌های دار داشته باشیم.

ما در شرایطی سال دوم این کارزار را آغاز می‌کنیم که در سال گذشته میلادی، بیش از هزار زندانی اعدام شده‌اند و در دی‌ماه گذشته نیز شمار اعدام‌ها از ۱۱۰ نفر فراتر رفته است. امروز، در سالگرد این کارزار، در حالی اعتصاب می‌کنیم که روز یکشنبه ۷ بهمن، دو تن از زندانیان سیاسی و اعضای کارزار «سه‌شنبه‌های نه به

پروفسور جاوید رحمان (گزارشگر ویژه ملل متحد در مورد نقض حقوق بشر در ایران در آن زمان) در پیامی از این کارزار تقدیر کرد. همچنین خانم مای ساتو (گزارشگر ویژه فعلی) در پیامی تصویری (۱۰ اکتبر) کارزار سه‌شنبه‌ها را «تعهدی تزلزل‌ناپذیر به عدالت و حقوق بشر دانست که در برابر اقدامات سرکوبگرانه حکومت درخشیده است.»

در همان روز ۱۰ اکتبر ۲۰۲۴، همزمان با روز جهانی علیه اعدام، در آمریکا و اغلب کشورهای اروپایی، هموطنان ایرانی مراسم این روز را در پیوند با کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام برگزار کردند و صدای این جنبش علیه اعدام را در جهان طنین‌انداز کردند. در هفته‌های گذشته، شاهد حمایت‌های داخلی از جمله دانشجویان، معلمان، کارگران و زنان بودیم. اعتصاب عمومی در کردستان نقطه عطفی بود که جای تقدیر دارد و باید به تمام ایران گسترش یابد. در پایان، یادآوری می‌کنیم که:

مطابق ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر «هر کسی حق زندگی و حیات دارد» و مطابق ماده پنجم «هیچ انسانی را نمی‌توان مورد رفتار ظالمانه و برخلاف انسانیت و شئون بشری قرار داد.» همچنین، اعدام

«مجازات‌های جبران‌ناپذیر و غیرقابل بازگشت» است و مخالفت و مقاومت در برابر آن، وظیفه هر انسان آزاده و شریف است.

اما در ایران تحت حاکمیت دیکتاتوری دینی اعدام به ابعاد غیر قابل باوری رسیده و به ابزاری برای ارباب مردم مبدل شده است و عموم مردم را به این وسیله به گروگان گرفته‌اند. در ایران حکم اعدام، نه یک مجازات قانونی بلکه به یک ابزار سیاسی برای سرکوب و انتقام از مردم ایران مبدل گشته است. این حقیقت وظیفه ما را در مقابله با سرکوب و شکنجه و اعدام مضاعف می‌کند و امیدواریم به این وظیفه جامه عمل بپوشانیم. سه‌شنبه ۹ بهمن ۱۴۰۳ در هفته پنجاه و سوم زندانیان در ۳۴ زندان زیر در اعتصاب غذا هستند:

زندان اوین (بند زنان، بند ۴ و ۸)

زندان قزلحصار (واحد ۲ و ۴)

زندان مرکزی کرج

زندان تهران بزرگ

زندان خورین ورامین

زندان اراک

زندان خرم آباد

زندان اسد آباد اصفهان

زندان دستگرد اصفهان

زندان شیپان اهواز

زندان سپیدار اهواز

زندان نظام شیراز
 زندان عادل آباد شیراز (بند زنان و مردان)
 زندان برازجان
 زندان رامهرمز
 زندان بم
 زندان کهنوج
 زندان طبس
 زندان جوبین
 زندان مشهد
 زندان قائمشهر
 زندان لاکان رشت (بند مردان و زنان)
 زندان رودسر
 زندان حویق تالش
 زندان اردبیل
 زندان تبریز
 زندان ارومیه
 زندان سلماس
 زندان خوی
 زندان نقده
 زندان سقز
 زندان بانه
 زندان مریوان
 زندان کامیاران

دومین سال کارزار در هفته پنجاه و سوم
 سه‌شنبه ۹ بهمن ۱۴۰۳

همبستگی در عمل پدید می‌آید.

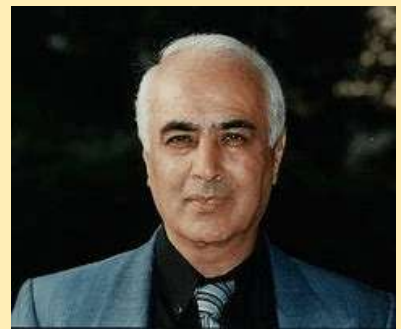
شویم که پیروزیهای بزرگتری در سایه همبستگی پیش روی ماست. بی تردید مبارزه برای پایان دادن اعدام‌ها حرکت بعدی سراسری مردم خواهد بود.

همه تشکل‌ها و سازمان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور وظیفه دارند از آن حمایت نمایند.

هوشنگ کردستانی.
 پاریس.

به تاریخ چهارم بهمن ماه سال ۱۴۰۳
 خورشیدی
 بیست و سوم ژانویه سال ۲۰۲۵ میلادی

حزب کرد پدید آمد، یک بار دیگر نشان داد که همبستگی در عمل پدید می‌آید و نه در حرف. همبستگی قدرتمند امروز که از حمایت و پشتیبانی همه آزادیخواهان عاشق سربلندی و سر فرازی ایران بر خوردار شد. باعث عقب نشینی سردمداران خود کامه نظام شد و حکم اعدام پخشان عزیزی و وریشه مرادی لغو گردید. این پیروزی بزرگ را شادمانه به ملت بزرگ ایران و مردم دلاور کرد شادباش بگویم و به آن افتخار کنیم و یاد اور



مهندس هوشنگ کردستانی

اعتصاب شکوهمند امروز منطقه‌های کرد نشین کشور که به پیشنهاد شش

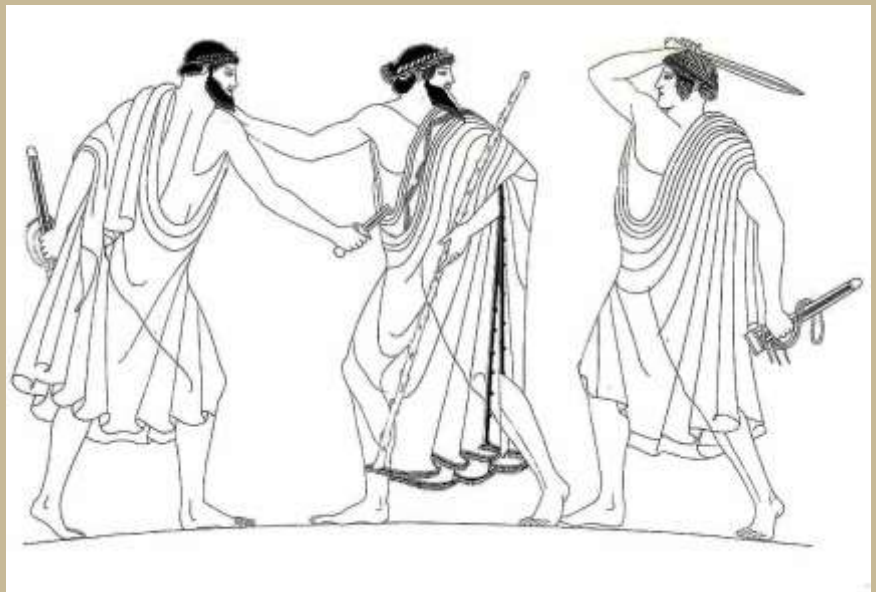
زندان , شکنجه , اعدام , دیگر اثر ندارد.

جَبَّارْکُشی و حقوق شهر وندی

خوارج، معتزله‌ی متقدم و شیعیان زیدی قیام علیه حاکمان را با ارجاع به اصل امر به معروف و نهی از منکر توجیه می‌کردند.

تاریخ مفصل اندیشه و عمل جبارکشی در ایران و اسلام هنوز نوشته نشده است. اما در اهمیت آن همین بس که رویدادی مثل قتل ناصرالدین شاه را می‌توان یکی از لحظه‌های کلیدی‌ای دانست که «مردم»، به‌عنوان نیروی خودبنیاد که توان کنش و گفتمان‌سازی مستقل از طبقات حاکم را دارد، با تمام مثبت‌ها و منفی‌هایش، خود را در صحنه‌ی تاریخ مدرن ایران تثبیت می‌کند. تا پیش از قتل ناصرالدین شاه، تاریخ مکتوب مردم را باید از لابلای وقایع‌نگاری‌های نخبان باسواد و ابسته به دربار پیدا می‌کردیم. بی‌جهت نیست که یکی از نخستین کارهای تاریخ‌نگاری مردمی در ایران، یعنی تاریخ بیداری ایرانیان اثر ناظم الاسلام کرمانی با ترور ناصرالدین شاه شروع می‌شود.

آنچه در ادامه می‌آید به جبارکشی در ایران و اسلام نمی‌پردازد، بلکه بر اساس چند پژوهش دانشگاهی، [۱] به برخی تجلی‌های جبارکشی در تاریخ فلسفه، اندیشه‌ی سیاسی و فرهنگ سیاسی «اروپا» می‌نگرد. الگوهای نظری جبارکشی در تاریخ چه بوده‌اند؟ جبارکشی چه اهمیت فرهنگی‌ای در دوره‌های مختلف داشته است؟ اهمیت آن برای ظهور اندیشه‌ی حقوق بشر چه بوده؟ نویسندگان زن در طول تاریخ چگونه به آن اندیشیده‌اند؟ امروزه جبارکشی را چگونه صورت‌بندی می‌کنند؟ و اصلاً جبارکشی بر چه پیش‌فرض‌ها و



هارمودیوس و آریستوگیتون، هیپارخوس جبار (وسط) را می‌کشند.

«جَبَّارْکُشی (tyrannicide)» دسته‌بندی‌شان کرد، خالی نبوده است. احتمالاً جریانی که سریع‌تر از همه به ذهن می‌آید، البته بیشتر در قالب تصویرپردازی‌های فانتزی از آن، جریان اسماعیلیه یا «حشاشین (Assassins)» باشد. اما بارزترین مصداق جبارکشی در تاریخ ایران را شاید بتوان قتل ناصرالدین شاه قاجار به دست میرزا رضا کرمانی دانست.

در سنت‌های اسلامی، قتل عثمان، خلیفه‌ی سوم مسلمانان، به دست حامیان علی بن ابیطالب را احتمالاً بتوان در تاریخ جبارکشی جای داد. پس از آن، مسئله‌ی سیاسی نیروهای شورشی درون تمدن اسلامی نه چندان در قالب جبارکشی، بلکه در شکل قیام علیه حاکم جائز (ستمگر) و عمدتاً نیز ذیل موضوع «امر به معروف و نهی از منکر» طرح می‌شد. به طور خاص،

در تاریخ اندیشه غربی، چه کسانی و چرا قتل حاکمان ستمگر را مجاز دانسته‌اند؟

عباس شهبابی - الگوهای نظری جبارکشی در تاریخ چه بوده‌اند؟ جبارکشی چه اهمیت فرهنگی‌ای در دوره‌های مختلف داشته است؟ اهمیت آن برای ظهور اندیشه‌ی حقوق بشر چه بوده؟ امروزه جبارکشی را چگونه صورت‌بندی می‌کنند؟ و اصلاً جبارکشی بر چه پیش‌فرض‌ها و پرسش‌هایی مبتنی است؟

قتل حاکمان ستمگر، شکنجه‌گران، قضات ناعادل و مأموران مسلح رژیم‌های مستبد موضوعی محل اختلاف در تاریخ نظریه‌ی سیاسی بوده است. تاریخ ایران و سرزمین‌های اسلامی نیز از رویدادهایی که می‌توان زیر نام

تحول الگوهای نظری جبارکشی

شنون برینکت، در یکی از معدود نوشته‌های نظام‌مند درباره‌ی تاریخ نظریه‌های جبارکشی (مقاله‌ی دو قسمتی «مرگ بر جباران: فلسفه‌ی سیاسی جبارکشی» (۲۰۰۸ و ۲۰۰۹)) سه الگوی تاریخی را ترسیم می‌کند: الگوی کلاسیک یونانی و رومی، الگوی مسیحی قرون وسطایی، و الگوی لیبرال مدرن.

الگوی رایج در آتن و روم باستان قتل حاکم مستبد را، در صورتی که در جهت تضمین خیر عمومی و بازگرداندن آزادی به اجتماع شهروندان باشد، کنشی مجاز یا حتی افتخارآمیز می‌دانست. بنیاد این الگو بر اهمیت نهادن به زندگی عمومی و نقش کارکردی رهبری مبتنی بود. حاکمان خدمتگزار دولت‌شهر تلقی می‌شدند و حق حکومت آن‌ها منوط به خدمتشان به خیر و فضیلت اجتماع شهروندان بود. از سوی دیگر، حفاظت از مناسبات دموکراتیک دولت‌شهر وظیفه‌ی همه‌ی شهروندان (که زنان و بردگان را در بر نمی‌گرفت) قلمداد می‌شد. به نظر برینکت، قتل حاکم جبار در این دوره به‌عنوان وسیله‌ای مشروع برای اصلاح ناتوانی حاکم در انجام این مسئولیت در نظر گرفته می‌شد.

در الگوی قرون وسطای مسیحی، مفهوم کلیدی برای پرداختن به مسئله‌ی قتل حاکم جبار مفهوم قانون طبیعی بود. موافقان جبارکشی از آن رو جباریت را محکوم می‌کردند که اصول قانون طبیعی را نقض می‌کرد. قتل جبار نیز در صورتی که جامعه را به همسویی با قانون طبیعی بازمی‌گرداند، موجه تلقی می‌شد. به گفته‌ی برینکت، برخلاف دوره‌ی باستان، در قرون وسطا دیدگاه یکپارچه‌ای در مورد جبارکشی وجود نداشت. مثلاً سنت آگوستین، متاله قرن چهارم و پنجم میلادی، مخالف آن بود، در حالی که توماس آکویناس، متاله قرن سیزدهم میلادی، به صورت مشروط آن را می‌پذیرفت.

الگوی لیبرال، که به گفته‌ی برینکت در عصر روشنگری ظهور کرد، رفته‌رفته از توجیحات الهیاتی فاصله گرفت و ایده‌هایی مانند حقوق فردی، حاکمیت مردمی و نظریه‌ی قرارداد اجتماعی را مبنای جبارکشی قرار داد. در این الگو، قتل جبار زمانی موجه بود که حاکمان قرارداد اجتماعی را نقض کرده، از

اختیارات خود فراتر رفته و علیه اراده و رفاه مردم عمل کنند.

آگهی

جبارکشی و خاطره‌ی قدرت شهروندی

توجیه کلاسیک جبارکشی در درجه‌ی اول بر این ایده استوار بود که زندگی شهروند در چارچوب دولت‌شهر ماهیتی عمومی و رهبر سیاسی درون کلیت این اجتماع سیاسی، جایگاه و ماهیتی کارکردی دارد. به این ترتیب، به گفته‌ی برینکت، از آنجایی که رهبر صرفاً در مقام خادم رفاه و آزادی دولت‌شهر ارزش داشت، جباریت نیز همچون انحرافی از این رهبری آرمانی تلقی می‌شد. به بیانی دیگر، رهبر سیاسی، فارغ از رهبر بودنش، شأنیت مستقلی در مقام انسان نداشت. در چارچوب درک امروزی ما از مفاهیمی مانند انسان و غیرانسان، خصوصی و عمومی و...، گویا وقتی شما وارد جایگاه عمومی رهبری سیاسی اجتماع آتن می‌شدی، جایگاه خصوصی و شخصی‌تان در مقام انسان را از دست می‌دادی.

بنابراین، در دوره‌ی کلاسیک، جباریت را به دلیل ناتوانی در ترویج خوش‌باشی و رفاه ((eudaimonia، تخریب برابری شهروندان و ممانعت از دستیابی شهروندان به فضیلت (arete) محکوم می‌کردند، و قتل جبار را نیز، از آن جهت که به بازگرداندن تعادل مطلوب به دولت‌شهر کمک می‌کرد، مشروع و حتی افتخارآمیز می‌دانستند. در این چارچوب، حاکم جباری که «اصول طبیعی عدالت» را نقض کرده بود، همزمان حق حکومت و حتی حق زندگی را از کف می‌داد.

با وجود این، جایگاه جبارکشی در فرهنگ سیاسی باستانی ریشه‌ای‌تر از بحث‌های فلسفی بوده است. جیمز اف. مک‌گلو در مقاله‌ی «شهروندی جبارکش در آتن قرن پنجم پیش از میلاد» (۲۰۲۱) می‌نویسد که حتی دهه‌ها پس از رفع خطر واقعی حاکمان جبار، روایت‌ها، نمادها و تصویرپردازی‌های مرتبط با جبارکشی، به‌ویژه دو چهره‌ی افسانه‌ای هارمودیوس و آریستوگیتون، بخش جدایی‌ناپذیری از فرهنگ سیاسی مردم آتن بود.

هارمودیوس و آریستوگیتون دو شریک عشقی مرد و اهل آتن باستان بودند که به‌عنوان «جبارکش» شناخته

شدند. آن‌ها در سال ۵۱۴ قبل از میلاد، هیپارخوس، برادر حاکم مستبد هیپیس را ترور کردند و در پی آن اعدام شدند. به نوشته‌ی مک‌گلو، آتنی‌ها در قرن پنجم پیش از میلاد، داستان هارمودیوس و آریستوگیتون را به‌عنوان تجلی برابری شهروندان جشن می‌گرفتند.

از جمله اقدام‌های آتنی‌ها برای ساخت و حفظ خاطره‌ی این دو جبارکش، ساخت مجسمه‌هایی از این دو شخصیت بود. مثلاً، اشخاصی به نام کریتیوس و نسیوتس کمی پس از اخراج ایرانی‌ها از آتن در حدود سال ۴۷۷ قبل از میلاد، دو مجسمه‌ی برنزی ساختند که به نمایش استاندارد «جبارکش‌ها» تبدیل شد.

مجسمه‌ی هارمودیوس او را در حالی نمایش می‌دهد که شمشیر خود را بلند کرده و آماده ضربه زدن است و به سمت جلو حرکت می‌کند. همچنین آریستوگیتون، که کمی مسن‌تر و ریش‌دار است، در همان جهت حرکت می‌کند و شمشیر خود را در کنار دارد.

به نوشته‌ی مک‌گلو، این مجسمه‌ها حامل معانی سیاسی بودند. اگرچه مجسمه‌ها بر روی پایه‌های جداگانه قرار داشتند، ترکیب آن‌ها نشان از اتحاد و هدف مشترک داشت. مجسمه‌ها حرکت هارمودیوس و آریستوگیتون را در یک جهت نشان می‌داد و با ترسیم آن‌ها همچون جفت، از برابری و شراکتشان در عملی قهرمانانه حکایت می‌کرد. به علاوه، داستان آن‌ها ترکیبی از میل به عشق و زندگی ((eros، دوستی (philia) برابری (isonomia) بود و به‌عنوان مدلی برای روابط سیاسی و نقش شهروندان در دموکراسی آتن عمل می‌کرد.

اهمیت این داستان همچنین در ارتباط با «سوگند دموفانتوس»، که تأکید می‌کرد که همه شهروندان در حفظ دموکراسی مسئولند، بیشتر هویدا می‌شود. سوگند دموفانتوس، که در آن حوالی ۴۱۰ پیش از میلاد و پس از سرنگونی نخستین الیگارشی برقرار شد، برای تضمین تعهد دوباره‌ی شهروندان آتنی به اصول دموکراتیک طراحی شده بود. در این سوگند، نام هارمودیوس و آریستوگیتون در پیوند با ایده‌ی مقاومت در برابر استبداد و جباریت احضار می‌شود:

و اگر کسی در حین کشتن یک جبار یا در تلاش برای آن کشته شود، من او و فرزندان او مانند هارمودیوس و آریستوگیتون و فرزندانشان گرامی خواهم داشت.

به باور مک‌گلو، داستان هارمودیوس و آریستوگیتون برای فرهنگ سیاسی آتن یک یادآوری دائمی از شکنندگی دموکراسی و نیاز به شهروندی فعال برای محافظت از آن بود. به بیانی دیگر، نوعی یادآور، نوعی خاطره‌ی جمعی، که هم مانند هشدار علی‌ه حکامان عمل می‌کرد و هم به وظایف شهروندان را در شرایط حاکمیت جباران یادآور می‌شد. خاطره‌ای از حد اعلا‌ی قدرت شهروندان علی‌ه حاکم به بخشی اساسی از فرهنگ سیاسی دموکراتیک بدل شد؛ خاطره‌ی جبارکشی به عنوان ضامن دموکراسی، هم از طریق تهدیدی دائمی علی‌ه حکام و هم از طریق ایجاد حس دوستی و برابری در میان شهروندان.

استعاره‌های بدنی و جبارکشی در پایان قرون وسطا

برینکت دو چهره‌ی مشهور در اندیشه‌ی قرون وسطا، یعنی سنت آگوستین و توماس آکویناس، را به‌عنوان دو قطب مخالف اندیشه‌ی جبارکشی در آن دوره پیش می‌کشد.

آگوستین معتقد بود هیچ‌کس حق ندارد خودسرانه فرد دیگری، حتی یک مجرم محکوم‌شده، را بکشد. آگوستین تنها به شرطی کشتن مستبد را مجاز می‌دانست که اقدام‌های مستبد، عبادت خداوند را به خطر انداخته باشد؛ اما حتی در چنین شرایطی نیز این اقدام باید با اجازه‌ی قانونی یا فرمان خاص الهی صورت می‌گرفت. طنین این ایده‌ی مجوز الهی آگوستین را بعدها در اندیشه‌های متفکران سیاسی زن در

انگلیس قرن هفدهم میلادی دوباره می‌شنویم.

در مقابل، توماس آکویناس کشتن جبار را در شرایطی که حکومت او قوانین طبیعی و عدالت را نقض می‌کرد، مجاز دانست. او جباریت را ظالمانه‌ترین نوع حکومت می‌دانست که به‌جای خیر عمومی، منافع شخصی حاکم را دنبال می‌کند. به نظر آکویناس، که جباریت را به بردگی و درندگی یک حیوان وحشی تشبیه می‌کرد، اگر هیچ مرجع بالاتری برای قضاوت وجود نداشته باشد، کشتن جبار مجاز است. شاید این موضع آکویناس در دفاع از جبارکشی به این باور او برمی‌گشت که اراده‌ی حاکم به خودی خود تمام قانون را تعیین نمی‌کند و تنها منبع قانون نیست؛ بلکه در نهایت، قانون طبیعی و اخلاقیات جامعه بر قانون وضع‌شده‌ی حاکمیت برتری دارد.

با این‌همه، آگوستین و آکویناس تنها چهره‌های جبارکشی در این دوره نبودند. کری نیدرمن در مقاله‌ی «وظیفه‌ی کشتن: نظریه‌ی جبارکشی جان سالزبری» (۱۹۸۸) اندیشه‌های چهره‌ی دیگری را شرح می‌دهد که در واپسین دهه‌های قرون وسطا و آستانه‌ی رنسانس، در اثری با عنوان پولیکراتیکوس، توجیه عمیقی برای کشتن جبار ارائه کرد. این توجیه بر اساس مفهوم ارگانیک‌ستی او از دولت و تعهد اخلاقی به عدالت بنا شده است.

سالزبری دولت را ارگانیک‌سیمی زنده توصیف می‌کرد که اجزای مرتبط آن با همکاری یکدیگر برای دستیابی به هماهنگی و خیر عمومی کار می‌کنند. در این تشبیه، هر بخش از بدن سیاسی نقشی خاص دارد: پادشاه به‌عنوان سر، مجلس مشاوران به‌عنوان قلب، مأموران مالی به‌عنوان دستگاه گوارشی، قضاوت و کلانتران محلی به‌عنوان فوای حسّی، سربازان و مأموران مالیاتی به‌عنوان دست و دهقانان و پیشه‌وران به‌عنوان پاهای این بدن نقش‌هایی ویژه مرتبط با عدالت دارند. به نظر سالزبری، عدالت نیروی محرک این ارگانیک‌سم سیاسی است و غیاب آن این تعادل را مختل کرده و سلامت دولت را به خطر می‌اندازد.

این متفکر رنسانسی حاکم جبار را تجسم عالی بی‌عدالتی می‌دانست. جبار با اولویت‌دادن به اراده‌ی شخصی

خود بر خیر عمومی و حکومت خودسرانه، به «دشمن عمومی» و بیماری‌ای درون بدن سیاسی تبدیل می‌شود. سالزبری به این ترتیب ترور مستبد را نه حقی شخصی بلکه وظیفه‌ای اخلاقی می‌دید؛ اقدامی شبیه به «جراحی» برای حذف «بیماری» بی‌عدالتی و حفاظت از دولت.

اهمیت سالزبری را شاید بتوان در این نکته دید که یکی از مهم‌ترین استعاره‌های توجیه‌کننده‌ی نه‌تنها جبارکشی بلکه هرگونه قتل سیاسی را طرح می‌کند که حتی امروز نیز در بحث‌های عمومی درباره‌ی توجیه یا نقد کشتن حاکم به کار می‌رود؛ یعنی استعاره‌ی «بیماری». «با این‌همه، یک خطر در این توجیه نهفته است: آیا می‌توان استفاده از این‌گونه استعاره‌ها برای توجیه کشتن را فقط محدود به کشتن حاکم کرد، به نحوی‌که از آن‌ها برای حذف و کشتن اجتماعات به حاشیه رانده‌شده و دیگری‌سازی‌شده استفاده نشود؟ اگر خروج حاکم از وظایف طبیعی تلقی‌شده‌اش کشتن او را توجیه می‌کند، چرا مثلاً خروج دهقانان از وظایف طبیعی تلقی‌شده‌شان کشتن دهقانان را توجیه نکند؟

هرچند سالزبری از کشتن خودسرانه‌ی جباران دفاع نمی‌کند و برای این امر شروطی در نظر می‌گیرد، اما استعاره‌های طبیعی‌انگازانه و ارگانیک‌ستی و «بیمار» و «فاسد» خواندن نیروهایی که به وظایف طبیعی تلقی‌شده‌شان در این کل ارگانیک عمل نمی‌کنند، ایده‌ی سیاسی بسیار خطرناکی است. هرگونه توجیه جبارکشی باید مراقب درزهای تحلیل‌ها و استعاره‌هایی که به کار می‌برد باشد؛ درزهایی که باعث می‌شود توجیه جبارکشی به توجیه قتل سیاسی بدل شود.

رفع مصونیت حاکمانه و ظهور حقوق بشر

جیوفری رابرتسون، در کتاب پرونده‌ی جبارکشی: داستان مردی که چارلز اول را به چوبه‌ی دار فرستاد، به محاکمه‌ی چارلز اول در سال ۱۶۴۹ میلادی می‌پردازد که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخی در به چالش کشیدن مفهوم مصونیت حاکمیت شناخته می‌شود. جان کوک (فوت در ۱۶۶۰)، معاون دادستان کل وقت انگلیس و متعلق به مذهب پیوریتنیسم ((Puritanism، در این محاکمه تلاش کرد نشان دهد که حاکمی که مرتکب جنایاتی علیه مردم خود شود، نمی‌تواند از عدالت بگریزد. البته، کوک بعدها در مقام قاضی ارشد استان مونستر در ایرلند، برابر جنایات اولیور کرامول جمهوری‌خواه در ایرلند سکوت اختیار کرد.

چارلز اول، پادشاه وقت انگلیس، تلاش داشت بدون پارلمان حکومت کند و از طریق دادگاهی موسوم به «استار چمبر»، مخالفت‌های مذهبی را سرکوب کند. این دادگاه از شکنجه و مجازات‌های بی‌رحمانه، مانند داغ‌گذاری و بریدن گوش، برای ساکت کردن منتقدان و اعمال یکنواختی مذهبی استفاده می‌کرد، به‌ویژه علیه پیوریتن‌ها و کسانی که علیه ملکه سخن می‌گفتند.

یکی از مهم‌ترین وجوه ماجرای اعدام چارلز اول از نظر رابرتسون، نقض ایده‌ی «مصونیت حاکم» است که بر اساس آن، حاکمان از مسئولیت کیفری در برابر اعمال خود معاف بودند. کوک پادشاه را به دلیل راه‌اندازی جنگ علیه مردم خود به خیانت متهم کرد. این طرح دعوی نه تنها جایگاه سنتی پادشاهان به‌عنوان نمایندگان خدا بر روی زمین را زیر سوال برد، بلکه اصول اولیه‌ای را برای پاسخگوکردن حاکمان در برابر مردم ارائه کرد.

از دیگر محورهای مهم این ماجرا تأثیر محاکمه‌ی چارلز اول بر توسعه‌ی ایده‌های حقوق بشری مدرن است. محاکمه‌ی چارلز اول برای نخستین بار اصل «برابری در برابر قانون» را مطرح کرد. استدلال کوک درباره خیانت پادشاه به مردم، مفهومی از مسئولیت اجتماعی حاکمان را پیش کشید که مبنای به اصل «حفاظت از حقوق شهروندان» در نظام‌های حقوقی تبدیل شد.

مثال میرزا رضا کرمانی را به یاد آوریم. اگر کشتن ناصرالدین شاه لحظه‌ی هرچند نه اجتناب‌ناپذیر اما به هر حال لحظه‌ی تاریخی اعلام حضور «مردم» در صحنه‌ی تاریخ سیاسی ایران بود، آیا می‌توان محاکمه و اعدام چارلز اول را لحظه‌ی تاریخی ظهور ایده‌ی حقوق بشر خواند؟ آیا وقتی حاکمیت دعوی مقدس و مطلق بودن دارد، به هر حال به نحوی نباید جایش را تنگ کرد تا جا برای «مردم» به‌عنوان نیروی سیاسی مستقل و «بشر» به‌عنوان موجودی دارای حقوق بنیادین باز شود؟

اندیشمندان زن و جبارکشی در سرآغاز مدرنیته

شرح برینکت و رابرتسون درباره‌ی جبارکشی در دوره‌ی مدرن بیش از اندازه بر فیلسوفان و حقوقدانان مرد استوار است. کلیر گیرت-گرافویی در مقاله‌ی «جباران و جبارکشی در قرن هفدهم: یک چشم‌انداز زنانه؟» (۲۰۰۹) سوبه‌ی کمتر دیده‌شده از تاریخ اندیشه‌ی جبارکشی را به نمایش می‌گذارد: متفکران زن در این دوره درباره‌ی کشتن جباران چه می‌اندیشیدند؟

در انگلیس قرن هفدهم، زنان به دلیل هنجارهای اجتماعی و محدودیت‌های قانونی به مشارکت در گفتمان سیاسی دسترسی چندانی نداشتند. با این حال، در شرایط سیاسی پرآشوب ناشی از جنگ داخلی انگلیس و اعدام چارلز اول، زنانی نیز در بحث‌های عمومی شرکت داشتند. زنانی مانند مری پاپ، الیزابت پول، و مری کری برای غلبه بر این محدودیت‌ها نقشی ویژه را بر عهده گرفتند. به نوشته‌ی گیرت-گرافویی، آنان از الگوی گفتمانی «پیشگویی» یا «نبوت (prophecy)» برای توجیه مشارکت سیاسی و بیان دیدگاه‌های خود بهره بردند.

این زنان خود را واسطه‌هایی از جانب خدا می‌خواندند تا مشارکت سیاسی و فکری‌شان را مشروع جلوه دهند. آن‌ها ادعا می‌کردند که پیام‌ها، رؤیاهای و تفسیرهای خود از وقایع معاصر را مستقیماً از خداوند گرفته‌اند. مثلاً، الیزابت پول می‌گفت «عطیه‌ای الهی» او را واداشته تا در برابر شورای ارتش سخن بگوید. این استراتژی به آن‌ها اجازه می‌داد تا محدودیت‌های موجود بر عاملیت، نوشتن و سخن‌گفتن زنان را دور بزنند و اندیشه‌هایشان خود را

به‌عنوان اشارات الهی طرح کنند.

همزمان گیرت-گرافویی می‌نویسد که اگرچه این زنان از دعوی «الهام الهی» بهره می‌بردند، نوشته‌هایشان نشان‌دهنده درک عمیق از بحث‌های سیاسی و گفتمان‌های «عقل‌گرایانه»ی معاصرشان بود. آن‌ها با استفاده از متون کتاب مقدس، رویدادهای تاریخی و عقاید الهیاتی زمان خود مواضعشان را توجیه می‌کردند.

مری پاپ، الیزابت پول و مری کری، سه نویسنده زن در انگلیس قرن هفدهم میلادی بودند که به مشروعیت اعدام چارلز اول پرداختند و دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی جبارکشی داشتند.

مری پاپ، نویسنده‌ی سلطنت‌طلب (فوت احتمالاً در ۱۶۵۳)، به شدت با اعدام چارلز اول مخالف بود و آن را تخطی از نظم الهی می‌دانست. به نظر او، آزادی واقعی در اطاعت از پادشاه است، حتی اگر آن پادشاه مستبد باشد. در نتیجه، افراد باید ستم را با صبر تحمل کنند، همان‌گونه که فرزندان باید از والدین خود اطاعت کنند. پاپ هیچ مبنای قراردادی‌ای را برای رابطه‌ی بین حاکم و مردم به رسمیت نمی‌شناخت و بر حق الهی پادشاهی تأکید داشت. او اعتقاد داشت که تنها خداوند حق قضاوت و مجازات یک پادشاه را دارد و هرگونه تلاش انسانی برای انجام این کار، غضب قدرت الهی است.

الیزابت پول (فوت در حوالی ۱۶۶۸) نیز با وجود محکوم‌کردن استبداد چارلز اول، با اعدام او مخالف بود. او بر این باور بود که حتی اگر پادشاه پیمان خود با مردم را نقض کرده باشد، مقام او همچنان مقدس است. پول با استفاده از تمثیلی مردسالارانه، پادشاه را به شوهر و ارتش را به زن تشبیه کرد. او در جزوه‌ی «هشدار جنگ به ارتش» گفت که ارتش، به‌عنوان «زن»، حق ندارد پیوند الهی با پادشاه را منحل کند، حتی اگر پادشاه وظایفش را زیر پا گذاشته باشد.

در این میان، مری کری (فوت در ۱۶۵۲) موضعی متفاوت با پوپ و پول داشت. کری در سال ۱۶۵۱ کتابی با عنوان سقوط و نابودی شاخ کوچک نوشت که دو سال پس از اعدام چارلز اول منتشر شد. او در این کتاب از جبارکشی دفاع کرد و آن را واقعه‌ای الهی و لحظه‌ای جدایی‌ناپذیر در فرایند استقرار سلطنت مسیح بر زمین می‌خواند. کری ادعا می‌کرد که پیشگویی‌های این کتاب را هفت سال پیش از وقوع آن نوشته است.

استدلال مرکزی کری بر اعلام چارلز اول به عنوان تحقق پیشگویی کتاب دانیال، از کتب عهد عتیق، درباره‌ی «شاخ کوچک» استوار بود. این «شاخ کوچک» که در کتاب دانیال توصیف شده، نماد دهمین و آخرین پادشاه در چهارمین و آخرین سلطنت ضد مسیحی است. از «شاخ کوچک» به عنوان «ضد مسیح» یا «دجال» نیز می‌توان یاد کرد. کری با مقایسه‌ی دقیق آیات کتاب دانیال با رویدادهای معاصر خود تلاش کرد این‌همانی چارلز اول و دجال یا همان شاخ کوچک را به اثبات برساند.

کری همچنین ویژگی‌های حکومت چارلز را که از نظر او با مفاهیم سنتی جباریت و توصیفات خاص پیشگویی مطابقت داشت، فهرست کرد. از جمله‌ی ویژگی‌های جبارانه‌ای که کری برای چارلز اول برشمرد نادیده‌انگاری قوانین و ایجاد قوانین جدید طبق خواست خود، آزار و سرکوب مردم و برخورد با آنان به عنوان «برده»، و ریختن خون بی‌گناهان بودند.

به این ترتیب، کری از چارلز اول از یک سو به عنوان تجلی شرّ باستانی جباریت و از سوی دیگر به عنوان تحقق پیشگویی‌های مندرج در کتاب مقدس، مشروعیت‌زدایی کرد. کری تا آنجا پیش رفت که افرادی را که چارلز اول را محکوم کرده بودند، نه انسان‌هایی عادی بلکه «گروهی از قدیسان» خواند که تحت «تدبیر خردمندانه‌ی خداوند» قرار داشته‌اند. به این ترتیب، او روایتی ساخت که اعدام چارلز اول را نه تروری سیاسی، بلکه تحقق الهی یک پیشگویی می‌دانست.

روایت زنان اندیشمند قرن هفدهم از جبارکشی ایجاب می‌کند که در روایت کلان برینکت که جبارکشی مدرن را سکولار و غیرالهیاتی می‌دانست بازنگری کنیم. وجه الهیاتی

جبارستیزی مدرن فقط محدود به این زنان نمی‌شود. نسخه‌ی پیشنهادی بنجامین فرانکلین، از پدران بنیانگذار ایالات متحده برای نشان بزرگ این کشور، حاوی این جمله بود: «شورش علیه جباران، اطاعت از خداست.»

آگهی

یک صورت‌بندی قرن بیست‌ویکمی؟

برینکت در قسمت دوم مقاله‌ی خود پس از نقد الگوهای کلاسیک، قرون وسطایی و لیبرال در توجیه جبارکشی و طرح محدودیت‌هایشان برای دوره‌ی معاصر، می‌کوشد الگویی جایگزین ارائه کند.

الگوی معاصر که برینکت برای توجیه جبارکشی ارائه می‌کند، متکی بر تمرکز بر حقوق فردی به جای ایده‌های کلی‌ای مانند «خیر عمومی» (در الگوی کلاسیک)، «قانون طبیعی» (در الگوی قرون وسطایی) یا «قرارداد اجتماعی» (در الگوی لیبرال مدرن) است.

برخلاف مدل کلاسیک که بر ماهیت عمومی زندگی شهروندان و ماهیت کارکردی حاکم در تأمین خیر عمومی تأکید دارد، الگوی برینکت بر حفاظت از حقوق بشر تمرکز می‌کند. او جبارکشی را زمانی موجه می‌داند که حاکم به نقض گسترده حقوق بشر، مانند نسل‌کشی و شکنجه، اقدام کند.

برینکت توجیه خود را بر مفاهیم دفاع از خود و حقوق بشر جهانی استوار می‌کند. او استدلال می‌کند که افراد حق دارند در برابر تهدیداتی که متوجه زندگی و آزادی آنهاست از خود دفاع کنند، حتی اگر این تهدیدات از سوی دولت باشد. او این حق را به چارچوب مدرن حقوق بشر جهانی متصل می‌کند و می‌گوید موارد نقض فاحش این حقوق، به‌ویژه حق زندگی، می‌تواند شرایطی را ایجاد کند که در آن کشتن یک حاکم جبار به عنوان شکلی از دفاع از خود قابل توجیه باشد.

برینکت تأکید دارد که برای جلوگیری از سوءاستفاده، باید معیارهایی عینی برای تعریف استبداد و شرایط موجه جبارکشی تدوین کرد. این معیارها شامل سطح مشخصی از نقض حقوق بشر و تهدیدهای جدی به زندگی و آزادی افراد می‌شود.

او همچنین می‌گوید که هر سه مدل تاریخی فاقد یک چارچوب حقوقی بین‌المللی واضح برای تعیین زمان‌های توجیه‌پذیری قتل مستبد هستند. این الگوها عمدتاً قضاوت را به افراد یا گروه‌هایی درون دولت واگذار می‌کنند، امری که به نظر برینکت می‌تواند منجر به ناسازگاری‌ها و سوءاستفاده‌ها شود.

در مقابل، برینکت از یک رویکرد بین‌المللی رسمی‌تر حمایت می‌کند. او پیشنهاد می‌کند که کنوانسیون بین‌المللی جدیدی تدوین شود که استبداد یا جباریت را تعریف، معیارهای لازم برای توجیه کشتن مستبد را مشخص، و روش‌هایی برای نظارت و مداخله بین‌المللی تدوین کند. این رویکرد به دنبال عبور از تفسیرهای ذهنی و ایجاد یک مبنای حقوقی عینی‌تر و به‌طور جهانی شناخته‌شده برای مقابله با جباریت است.

با این‌همه رویکرد برینکت خود دچار محدودیت‌هایی جدی است. اولاً، جبارکشی در طول تاریخ، چنان‌که مثلاً در مورد اعدام چارلز اول شاهد بودیم، مبنایی برای بنیادگذاری نظامی جدید و حقوق انسانی جدید بوده است. به بیانی دیگر، جبارکشی با قدرت مؤسس مردم گره خورده بود، یعنی با قدرت فرا-قانونی مردم برای بنیادگذاری نظامی جدید، قدرتی که هیچ نظم قانونی و سیاسی‌ای به رسمیت نمی‌شناسد و در نهایت، با قدرت نظامی دولتی با آن برخورد می‌کند.

برینکت در مقابل می‌کوشد جبارکشی را به اصلی درون نظام قانونی تبدیل کند. اما در شرایطی که در عمده‌ی نظام‌های سیاسی کنونی، ضامن نهایی اجرای قانون قدرت حاکم در حفاظت از نظم قانونی است، چگونه می‌توان حق کشتن حاکم را به عنوان حقی که ضمانت اجرایی دارد، در قانون گنجانند؟

رجوع برینکت به حقوق بین‌الملل احتمالاً در جهت حل همین مسئله باشد. اگر قوانین داخلی کشورها اجراپذیری حق جبارکشی را تضمین نمی‌کنند، می‌توان این حق را در قوانین بین‌المللی جای داد. با این‌همه، این نگاهی بیش از اندازه خوش‌بینانه و غیرسیاسی به حقوق بین‌الملل است. اگر تضمین اجرای قانون داخلی در شرایط اضطراری و حادی که کشتن حاکم را ایجاب می‌کند منوط به قدرت حاکم است، همین دور باطل را در مورد قوانین بین‌المللی، دست‌کم در شرایط کنونی نابرابری شدید قدرت میان بازیگران بین‌المللی، می‌توان تصور کرد. بر چه مبنایی می‌توان قوانین بین‌المللی را مستقل از روابط قدرت حکومت‌ها در سطح جهان تصور کرد؟ البته، برینکت تأکید می‌کند که باید معیارهای دقیقی برای جباریت ترسیم کرد که نتوان از جبارکشی سوءاستفاده کرد. اما آیا دقیق‌ترین معیارهای حقوقی در برابر قوای سیاسی واقعی‌ای که می‌خواهند منافع خودشان را از قوانین موجود ببرند، یارای مقاومت دارند؟

شاید برخورد دقیق‌تر با مسئله‌ی جبارکشی نیازمند دسته‌بندی و روشن کردن پرسش‌ها و سطوح تحلیل مختلف مسئله‌ی جبارکشی باشد.

یک سطح تحلیل سطح اخلاقی است و شاید پرسش اساسی این سطح این باشد که آیا حاکم جبار شأنیتی انسانی جدای از حاکم جبار بودنش دارد که او را از کشته‌شدن معاف خواهد کرد؟ اگر جبارترین و خون‌ریزترین حاکم نیز انسان باشد، پس در سطح تحلیل اخلاقی باید دنبال توجیهی برای کشتن یک انسان گشت: در چه شرایطی می‌توان یک انسان را کشت و در چه شرایطی نه؟ اما در نهایت سوالی که ممکن است کل این سطح تحلیل را مسئله‌دار کند این است که آیا در چارچوب فلسفه‌ی

اخلاق می‌توان به جبارکشی فکر کرد؟ آیا می‌توان نظریه‌ای به معنای دقیق کلمه اخلاقی و عام تعبیه کرد که با کشتن حاکم جبار موافق اما با اعدام دولتی مخالف است؟

سطح تحلیل دیگر، سطح سیاسی است: در هر بستر زمانی و مکانی خاص، چه نیرویی منادی جبارکشی است؟ تعریف آن نیرو از جباریت و آزادی چیست؟ کشتن جبار چه نیروها و امکاناتی را آزاد و چه نیروها و امکاناتی را مسدود می‌کند؟ تفاوت بین جبارکشی و اعدام چیست؟ آیا دسترسی متفاوت افراد به قدرت سیاسی و حاکمیتی می‌تواند کلید نظریه‌ای باشد که در عین حال جبارکشی را توجیه و اعدام را نفی می‌کند؟ و سوال بحرانی سطح تحلیل سیاسی: چطور می‌توان نظریه‌ای درباره‌ی خشونت سیاسی داد که بین جبارکشی و اعدام تفاوت می‌گذارد اما به نوعی نگاه دلخواهانه درباره‌ی خشونت مشروع و نامشروع در نمی‌غلطد؟

سطح حقوقی نیز پرسش‌های خاص خود را دارد: آیا جبارکشی را می‌توان به یک حق قانونی بدل کرد؟ اندیشه و ساختار حقوقی‌ای که حق جبارکشی را به رسمیت می‌شناسد چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با نظم‌های قانونی لیبرال‌دموکراتیکی که امروزه می‌شناسیم باید داشته باشند؟ نظام حقوقی‌ای که اعدام را نفی اما جبارکشی را اگر نه قانونی بلکه «جرم‌زدایی» می‌کند یا دست‌کم مجازات سبکی برایش در نظر می‌گیرد، در عمل چگونه کار می‌کند؟ و سوال بحرانی این سطح تحلیل: آیا اصل حقوقی نهایی‌ای وجود خواهد داشت که نظام قانونی دربرگیرنده‌ی جبارکشی بتواند با رجوع به آن اصل، در شرایط اضطراری، برقراری و تداوم خود را توجیه کند؟

پانویس:

[۱] برای نگارش این جستار از مقالات زیر استفاده شده است:

Brincat, Shannon. 2008. "Death to Tyrants": The Political Philosophy of Tyrannicide – Part I." *Journal of International Political Theory*, 4 (2): 212-240. DOI:10.3366/E1755088208000220.

Brincat, Shannon. 2009. "Death to Tyrants": Self-Defence, Human Rights and Tyrannicide – Part II." *Journal of International Political Theory*, 5 (1): 75-93. DOI: 10.3366/E1755088209000330.

Gheeraert-Graffeuille, Claire. 2009. "Tyrants and Tyrannicide in Mid-seventeenth Century England: a Woman's Perspective?" *Études Épistémè*, 15. <http://journals.openedition.org/episteme/713>.

Mcglew James F. 2021. "The Tyrannicide Citizen in Fifth-Century BCE Athens." In *Dialogues d'histoire ancienne. Supplément n. 21. Tyranny: new context: 37-56*. https://www.persee.fr/doc/d_h_a_2_1_0_8_1433_2021_sup_21_1_5013.

Nederman, C. J. 1988. "A Duty to Kill: John of Salisbury's Theory of Tyrannicide." *The Review of Politics*, 50 (3): 365-389. <http://www.jstor.org/stable/1407905>.

Robertson, Geoffrey. 2005. *The Tyrannicide Brief: The Story of the Man who Sent Charles I to the Scaffold*. London: Chatto and Windus.

گاز و برق و معیشت دزدیده شد از ملت

۱۲۵ نماینده پارلمان اروپا سرکوب زنان بهائی را محکوم کردند



۱۴۰۳/۱۱/۱۳۱۴۰۳ بهمن ۱۲، جمعه
۱۲۵ نماینده پارلمان اتحادیه اروپا روز پنجشنبه ۳۰ ژانویه "سرکوب فزاینده زنان بهائی در ایران" را محکوم کردند. این نمایندگان از گزارش اخیر کارشناسان گروه کاری سازمان ملل متحد در این مورد، حمایت کردند. بر اساس گزارش‌ها، ۱۲۵ نماینده پارلمان اتحادیه اروپا روز پنجشنبه ۳۰ ژانویه (۱۱ بهمن) "سرکوب فزاینده زنان بهائی در ایران" را محکوم کردند. آن‌ها در این زمینه ضمن تاکید بر "اهمیت حیاتی توجه به وضعیت زنان بهائی در ایران" اشاره کردند که "وضعیت زنان بهائی در ایران به توجه و اقدام فوری از سوی جامعه بین‌المللی نیاز دارد."

این گروه از نمایندگان پارلمان اتحادیه اروپا در عین حال از مقامات جمهوری اسلامی ایران خواستند که "به سرکوب زنان بهائی پایان دهند و از حقوق انسانی آنها محافظت کنند."

قطعنامه اضطراری پارلمان اروپا

پارلمان اروپا همچنین در هفته گذشته یک قطعنامه اضطراری را به تصویب رساند و طبق آن، حکومت جمهوری اسلامی را به دلیل سرکوب سیستماتیک بهائیان محکوم کرد. در همین مورد در ماه آذر سال جاری نیز قطعنامه مشابهی در این پارلمان تصویب شده بود.

همچنین در تابستان امسال نیز بیش از ۵۰ نماینده پارلمان اروپا در یک بیانیه مشترک، رفتار رژیم جمهوری اسلامی با زنان بهائی را محکوم کرده بودند.

پیش‌تر کارشناسان سازمان ملل متحد نیز در گزارش خود در دی ماه سال جاری، نسبت به "تشدید آزار و اذیت زنان بهائی در جمهوری اسلامی" هشدار داده بودند.

در گزارش این کارشناسان آمده است: «زنان بهائی به عنوان اعضای بزرگترین اقلیت دینی غیرمسلمان، با تبعیض مضاعف، هم به عنوان زن و هم به عنوان پیروان آیین بهائی، مواجه هستند.»

سابق) موضع‌گیری‌های اخیر نمایندگان پارلمان اتحادیه اروپا را "نشان‌دهنده حرکت جهانی رو به رشد برای پاسخگو کردن حکومت جمهوری اسلامی در قبال نقض حقوق بشر علیه بهائیان، زنان و تمامی گروه‌های آسیب‌پذیر و اقلیت‌ها در این کشور" توصیف کرد.

راشل بیانی، نماینده جامعه جهانی بهائی در مؤسسات اروپایی در بروکسل، گفت: «ما از حمایت بسیاری از نمایندگان برجسته پارلمان اتحادیه اروپا، هم در سطح این پارلمان و هم در نهادهای ملی، سپاسگزاریم. همبستگی نمایندگان پارلمان اروپا و اعضای مجالس ملی با بهائیان ایران و زنان بهائی، نشان‌دهنده افزایش نگرانی نسبت به سرکوب این افراد بی‌گناه توسط حکومت ایران است.»

او همچنین تاکید کرد: «مقامات جمهوری اسلامی باید بدانند که مسئولان و نمایندگان پارلمان‌های سراسر اروپا برای حقوق بهائیان و تمامی اقلیت‌های ایران ایستادگی می‌کنند. تنها راه پیش رو پایان دادن به سرکوب بهائیان در ایران و احترام به حقوق همه ایرانیان از هر پیشینه‌ای است.»

"افزایش آشکار آزار و سرکوب سیستماتیک زنان بهائی" در ایران

کارشناسان سازمان ملل همچنین "نگرانی عمیق" خود را از "افزایش آشکار آزار و سرکوب سیستماتیک زنان بهائی" در ایران ابراز کرده بودند. کارشناسان سازمان ملل همچنین تاکید کردند: «افزایش چشمگیر سرکوب‌علیه زنان بهائی در بستر گسترده‌تر هدف قرار دادن زنان در ایران و چالش‌های مربوط به برابری جنسیتی، نشان دهنده بحرانی نگران‌کننده است. زنان بهائی به اهداف اصلی آزار و اذیت دولتی تبدیل شده‌اند و با بازداشت‌های خودسرانه، مفقودسازی‌های اجباری، یورش به منازل و محدودیت‌های مداوم بر آزادی‌های اساسی خود مواجه هستند.»

این کارشناسان روز دهم مرداد امسال نیز با ارسال نامه‌ای به مقامات جمهوری اسلامی از افزایش برخوردها با زنان بهائی ابراز نگرانی کرده و خواستار "توقف فوری بازداشت، آزار و اذیت و صدور احکام غیر عادلانه زندان علیه آنها" شده بودند.

"پاسخگو کردن حکومت جمهوری اسلامی"

جامعه جهانی بهائی با انتشار پیامی در شبکه اجتماعی "اکس" (توییتر

نقض حقوق هموطنان بهایی نقض فاحش حقوق بشر است

«زن‌کشی» نوک کوه یخ

خشونت سیستماتیک علیه زنان است

گفتگو با المیرا بهمنی پژوهشگر مطالعات جنسیت

زن‌کشی حرف می‌زنیم مناسبات مردسالار و ضدزنی که در سطوح مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... جامعه وجود دارد را نادیده بگیریم.

به‌طورکلی، اگر ما خشونت علیه زنان را یک پیوستار در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم زن‌کشی در انتهای این پیوستار قرار دارد و مانند باقی اشکال خشونت به فرودستان، تنها زمانی خبری می‌شود که به شدیدترین شکل آسیب فیزیکی مانند تجاوز، مثله‌کردن، اسیدپاشی، زن‌کشی و... رسیده باشند. به بیان دیگر سازوکار اجتماعی و قانونی به شکلی نیست که تا پیش از قتل یک زن زمینه‌های پیشگیری از قتل فراهم باشد.

آیا زن‌کشی نسبت به دهه‌های قبل افزایش یافته است؟

آمار دقیقی از زن‌کشی در دهه‌های اخیر وجود ندارد. معمولاً آمار دقیق اعلام نمی‌شود و از همین رودست بسیاری از مددکاران و متخصصان این حوزه برای بررسی مسئله بسته است. وقتی این آمار به طور دقیق اعلام شود، متخصصین نیز با دست‌پرتی به سراغ حل مشکل می‌روند و تلاش برای تصویب قانون‌های محافظت‌کننده و جایگزین هم بیشتر، مؤثرتر و با ارجاع به آمار رسمی خواهد شد. به‌علاوه این آمارها نشان می‌دهند که بخش اعظم زنان به دست مردان خانواده‌شان کشته می‌شوند. طبعاً دانستن این واقعیت مستلزم آن است که دست‌کم به لحاظ قانونی اصلاحاتی انجام گیرد که در مناسبات جنسیتی موجود در خانواده و بنیان‌های زندگی خانوادگی نیز تغییراتی اساسی ایجاد کند.

این لایحه با همه تغییرات، حذفیات یا اضافات آن، همچنان در انتظار تصویب در مجلس شورای اسلامی قرار دارد. لایحه‌ای که یکی از مهم‌ترین اولویت‌های حقوق‌دانان، فعالان زنان و فعالان مدنی است، اما گذشت این همه مدت نشان می‌دهد تلاشی خیره‌کننده برای تصویب نشدن آن در حاکمیت وجود دارد. در همین راستا زهرا جعفری خبرنگار دیده‌بان ایران درباره مسئله زن‌کشی، پیامدهای عدم وجود قانونی برای حفاظت از زنان و علت طولانی شدن بررسی لایحه منع خشونت علیه زنان با المیرا بهمنی، پژوهشگر مطالعات جنسیت به گفت‌وگو پرداخته که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

فکر می‌کنید چه می‌شود که زن‌کشی اتفاق می‌افتد؟

به نظر من، زن‌کشی نوک کوه یخ است. یعنی در جامعه، مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی و قوانین نابرابر وجود دارد که معمولاً یا هنجارمند شده است یا آنقدر برای جامعه درونی یا تکراری شده که خشونت‌هایی که در آنها نهفته است، دیده نمی‌شود و معمولاً جامعه خیلی زود از آن عبور می‌کند. زن‌کشی منتهی‌الیه منطقی مجموعه خشونت‌های سیستماتیک علیه زنان است. برای مثال فعالان حوزه زنان می‌گویند تجاوز نوک کوه یخ است، از نظر آن‌ها برای پیشگیری از تجاوز باید مناسبات جنسیتی در جامعه تغییر کند. زن‌کشی هم به همین ترتیب نوک کوه یخ است. به این معنا که هر بار وقتی زن‌کشی اتفاق می‌افتد، پیشاپیش با مجموعه‌ای از مناسبات خشونت‌آمیز به وسعت اقیانوس روبه‌رویم. ما نمی‌توانیم وقتی درباره



«زن‌کشی نوک کوه یخ است. یعنی در جامعه، مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی و قوانین نابرابر وجود دارد که معمولاً یا هنجارمند شده است یا آنقدر برای جامعه درونی یا تکراری شده که خشونت‌هایی که در آنها نهفته است، دیده نمی‌شود و معمولاً جامعه خیلی زود از آن عبور می‌کند. زن‌کشی منتهی‌الیه منطقی مجموعه خشونت‌های سیستماتیک علیه زنان است.»

بررسی سیر تاریخی لایحه‌ای که باید برای حفاظت و مقابله با خشونت از زنان، در دهه‌های قبل تصویب می‌شد، نشان می‌دهد که از زمان تدوین پیش‌نویس لایحه مذکور توسط حقوق‌دانان و فعالان حوزه زنان تا امروز،

دیگر این‌که بخش قابل‌توجهی از زن‌کشی‌ها از سمت خود خانواده گزارش نمی‌شود. یعنی ممکن است خود خانواده، قتل را خودکشی جلوه دهند یا گزارش مفقودی بدهند.

آمارهای منتشر شده در خبرگزاری‌ها نشان نمی‌دهد که تغییر چندانی در آمار زن‌کشی به وجود آمده باشد. اما با افزایش فشارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اقشار کم‌برخوردار و در حاشیه قدرت فشار خشونت را شدیدتر تجربه می‌کنند. از همین رو می‌توان پیش‌بینی کرد که با افزایش این فشارها در سال‌های اخیر خشونت علیه زنان هم بیشتر شده است.

تأثیرات عدم وجود قانون منع خشونت علیه زنان در جامعه چه می‌تواند باشد؟

تأثیر نبود قوانین بازدارنده خشونت علیه زنان، پیامدهای گسترده‌ی زیادی برای آنها دارد. می‌توانیم به پاسخ سؤال اول بازگردیم و درباره‌ی پیوستار خشونت صحبت کنیم. وقتی زنان

نمی‌توانند از فضایی که در آن خشونت می‌بینند، خارج شوند، احتمال این‌که با خشونت‌های شدیدتر روبه‌رو شوند، بیشتر و بیشتر می‌شود. برای مثال وقتی زنی در خانه به طور مداوم مورد خشونت اقتصادی، روانی، جنسی و فیزیکی است و امکان خروج از آن رابطه یا حتی فرار از آن خانه را ندارد، دیگر قتلش نیز چندان نامحتمل به نظر نمی‌رسد؛ بنابراین امکان قربانی شدن زنان تحت خشونت همیشه وجود دارد.

در این میان مسئله دیگری که اهمیت دارد سرافرازی قاتلان و مردانی است که از معتقدند با قتل زن از «ناموس» خود حفاظت کرده‌اند. غرور آنها در بسیاری از مواقع با تشویق و تحسین بخشی از جامعه روبه‌رو می‌شود. مثلاً مواردی از قتل‌های خانوادگی وجود دارد که اطرافیان و هم‌محلّه‌ای‌ها مرد را به قتل تشویق می‌کنند و پس از اقدام به قتل هم از او با عنوان مردی باشرف نام می‌بردند. مواجهه بخش مهمی از جامعه با قتل‌های سعید حنایی خود نشان بارزی از همین دست است. بسیاری او و قاتلانی چون او را پاک‌کننده فساد می‌دانستند. حنایی



کنم.

لحظه مواجهه با قتل‌هایی از این دست را که مردی، ناموس یا زن نافرمان را می‌کشد و کارش را علنی می‌کند، می‌توان از وجوه مختلف تفسیر کرد. اول اینکه قاتل با علنی کردن قتلش به مردان دیگر می‌گوید من در سلسله‌مراتب مردانگی از همه شما بالاتر و باشرف‌تر هستم و برای مرد بودن باید بتوانی از شرف دفاع کنی و دفاع از این شرف خون زنان خانواده‌ات را نیز شامل می‌شود؛ بنابراین او با رفتار یا «پرفورمنس»‌ای که اتخاذ کرد، تعریف از مردانگی ناموس‌پرست را به خشن‌ترین و شدیدترین شکل بازتثبیت می‌کند. دوم اینکه چرخاندن سر آن زن، برای تمام زنانی که آن صحنه را دیدند، حامل این پیام است که اگر زندگی‌شان به شکل دیگری پیش می‌رفت و کمی «شانس» با آنان یار نبود و کاملاً ممکن بود که آنها جای مونا حیدری باشند. زنانی که در آن شهر و آن محله ساکن و از نزدیک شاهد صحنه هستند،

سایه مرگ به خود را خیلی نزدیک‌تر حس می‌کنند.

زن‌کشی و تجاوز؛ اعمالی تروریستی و همراه با ارباب برای همه زنان

در ادامه من بازهم به مسئله تجاوز برمی‌گردم. بسیاری از فعالان حوزه زنان، تجاوز را یک عمل تروریستی می‌دانند. این تعریف از آن رو است که تجاوز در هر باری که تکرار می‌شود، اربابی در خودش دارد که کاملاً فرافردی است. تجاوز حامل این پیام است که هر زنی که رفتاری مشابه زن قربانی داشته باشد، بدیهی است که مورد تجاوز بگیرد؛ بنابراین رخداد تجاوز ضرورتاً به فرهنگ تجاوز و مناسبات جنسیتی‌ای که آن را تحکیم و تقویم می‌کند، وابسته است. فکر می‌کنم ما این تحلیل را می‌توانیم درباره زن‌کشی در همه کشورهای جهان بگوییم، چراکه کشتن یک زن و برای مثال گرداندن سر او، گوشزد به دیگر زنان است که بدانند در صورت تخطی از نظم جنسیتی موجود با چه عاقبتی روبه‌رو خواهند شد.

می‌گفت هر بار که به خیابان می‌رفتم به حرف مردم گوش می‌کردم و وقتی می‌دیدم من را تحسین می‌کنند، می‌فهمیدم کارم درست است.

همچنان که حنایی از سوی بخشی از مردم بابت زدودن فساد از جامعه تحسین می‌شد، مردان خانواده نیز بابت پاک‌کردن ناموس خود دست به قتل زنان می‌زنند. غرور و اعتمادبه‌نفس بسیاری از قاتلان خانوادگی از آن‌جهت است که می‌دانند نه‌تنها بسیاری با آنها همچون قاتل روبه‌رو نخواهند شد و نه‌تنها شدیدترین شکل مجازات منتظرشان نیست، بلکه وقتی به جامعه بازگردند، با آنها مثل قهرمان غیرتمندی رفتار می‌شود که اجازه نداده است لکه‌ای بر ناموسش بنشیند.

در بسیاری از مواقع، برادری که خواهرش را با شدیدترین اشکال شکنجه کشته است، مغرورانه با پلیس روبه‌رو می‌شود و اغلب و اولیای دم نیز برای از دست‌دادن عضو دوم خانواده، آن‌هم «باشرف‌ترین عضو آن، رضایت می‌دهند. در نتیجه، قاتل بدون کوچک‌ترین مجازاتی آزاد می‌شود. در اینجا می‌خواهم به قتل مونا حیدری توسط شوهرش و گرداندن سربریده او در خیابان اشاره



ترسی که در آن لحظه بر زنان به عنوان یک گروه در جامعه وارد می شود همان ارباب ناشی از عمل تروریستی است. در چنین وضعیتی وقتی قوانین بازدارنده از زن کشی نباشد، زنان نیز مرگ را به خود نزدیکتر از همیشه می بینند. وقتی جامعه جان زن را در سطوح مختلف اجتماعی بی ارزش می داند و زمینه های گرفته شدن جان آنان نیز در قانون پیش بینی نمی شود، زن احساس می کند که جاننش ارزشی ندارد. به همین دلیل است که قتل زن، سوگ جمعی و نگرانی کمتری را در جامعه به وجود می آورد و اینجا باز بحث پیوستار خشونت مطرح می شود.

جامعه در سطوح مختلف، از زندگی روزمره تا سطوح وسیع تر به خشونت علیه زنان عادت کرده است و در نتیجه هر چند وقت یکبار با شنیدن یک خبر تجاوز یا قتل شوکه می شود، بی آنکه توجهی بکند به تمام آنچه که شرایط امکان این قتل و تجاوز و شکنجه را ایجاد کرده است.

امن برای زنانی که در خانه خود امنیت ندارند بسیار اهمیت دارد. نکته مهم دیگر وضعیت دختران نوجوان در خانه است. بسیاری قربانی کودک همسری، شکنجه، تجاوز و خشونت های آموزشی هستند و مدرسه می تواند یکی از مهم ترین مکان ها برای تشخیص این شرایط در زندگی کودک و کمک به او باشد؛ بنابراین بسیار مهم است که در مدارس متخصصان کار با خشونت علیه کودکان حضور داشته باشند یا مدرسه با این متخصصان همکاری مسئولانه داشته باشد.

مرتبطاند و بر هم اثر رفت و برگشتی می گذارند. فرهنگ هرچه نابرابرتر باشد، امکان اینکه قانون این نابرابری ها را در خودش داشته باشد بیشتر می شود و ضمانت های قانونی نیز بر مناسبات اجتماعی و کیفیت زندگی افراد تأثیر می گذارد. همین

حلقه های حمایتی زنان، بسته به محیط و بافت فرهنگی نیز می تواند بسیار کمک کننده باشد. گفت و گوهای جمعی به زنان کمک می کند که متوجه شوند در نوع رنجی که می کشند تنها نیستند؛ بنابراین در مسئله زن کشی نمی توان فقط به قانون تکیه کرد وجود نهادهایی که بتوانند به زنانی که در چرخه خشونت هستند کمک کنند، بسیار ضروری است.



بیا باید دوباره به مسئله پیوستار در خشونت برگردیم، اگر فضای جامعه به شکلی باشد که زنان در زیست روزمره خود مفرهایی برای گریز از خشونت داشته باشند دیگر احتمال اینکه تا لحظه به خطر افتادن جانشان در وضعیت پر خشونت بمانند کمتر خواهد شد؛ بنابراین وجود نهادهای مدنی حساس به خشونت جنسیتی در جامعه بسیار ضروری است و بسیار مهم است که همه این نهادها رایگان باشند و خدماتشان به راحتی در دسترس قرار بگیرد.

درهم بافتگی قانون و فرهنگ است که باعث می شود در بسیاری از مواقع، زنان حتی در دادگاه ها نیز با سوگیری های قضایی روبه رو شوند. این یکی از مسائلی است که در صورت وضع قانون نیز زنان همچنان با آن روبه رو خواهند بود.

دومین مورد این است که در جامعه باید نهادهای مدنی وجود داشته باشد تا زنان خشونت دیده بتوانند به آنها رجوع کنند. برای مثال باید دسترسی رایگان به مشاوره های روانی برای افراد خشونت دیده وجود داشته باشد، همچنین وجود خانه های

آیا وجود قانون برای کاهش خشونت علیه زنان کافی است؟ چه تضمین کننده هایی علاوه بر قانون نیاز است؟

وجود قانون می تواند تأثیر به سزایی داشته باشد، هم می تواند یک دورنمایی از مجازات برای خشونت گران و قاتلان بالقوه بدهد و هم می تواند بر اساس حقوق انسانی زنان و نابرابری هایی که تجربه می توانند، ابعاد حمایتی و تضمین کننده داشته باشد. با این حال و پس از وضع قانون چند مسئله وجود دارد، اول اینکه قانون و فرهنگ به هم

برخی معتقدند زن‌کشی یک مسئله قومی و فقط مربوط به مناطق خاصی از ایران است، نظر شما درباره این موضوع چیست؟

به نظر من بحث قومیت و ارتباط آن با زن‌کشی در ایران بسیار مهم است و باید به شکل جدی به آن پرداخته شود و با برخی از پیش‌فرض‌های نادرستی که درباره زن‌کشی وجود دارد مبارزه شود. وقتی خبری از زن‌کشی منتشر می‌شود معمولاً برای افراد اولین سؤال این است که قاتل اهل کجاست. اگر بگویند برای مناطق غربی کشور است می‌گویند طبیعی است، اگر اهل جنوب غربی کشور باشد می‌گویند خب آنجا مناسبات عشیره‌ای دارند، اما اگر بگویند قاتل ساکن محله‌ای متوسط یا مرفه تهران است تعجب می‌کنند. یا اگر بگویند قاتل کارگر است کسی تعجب نمی‌کند؛ اما از قاتل وکیل همه متعجب می‌شوند. چون فرض بر این است که زن‌کشی، قتل یا هر چیز خشونت‌آمیزی مثل تجاوز از سوی افرادی رخ می‌دهد که از مرکز یا پایتخت دور هستند و یا برخورداری مالی کمی دارند.

یکی از خطرهایی که در این شکل از مواجهه وجود دارد این است که فراموش می‌کنیم در این موارد قانون تا چه حد مهم است. یک وضعیت قانونی، همه‌شمول است، یعنی برای همه زنان و مردان یک جغرافیای سیاسی صدق می‌کند؛ بنابراین در لحظه قتل دیگر فرقی ندارد قاتل یک مرد وکیل و شهردار در تهران باشد یا یک کارگر در

محروم‌ترین و دورافتاده‌ترین روستای ایران. آنچه مهم است این است که نبود قانون حمایتی تهدیدی برای زنان تمامی آنان، صرف‌نظر از طبقه یا محل زندگی‌شان است.

اما نبود قوانین حمایتی برای زنان در معرض خشونت عملاً همه زنان را در برابر همسرهایشان آسیب‌پذیر می‌کند. در هم بافته بودن نسبت محرومیت و خشونت و قرارگیری زنان در سطوح پایین‌تر سلسله‌مراتب قدرت نیز مسئله مهمی است. چون اگر شما به‌عنوان یک زن ضعیف و از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم باشی، اگر به طور مرتب از امکان اشتغال محروم می‌شوی، اگر امکان تحصیل و خروج از منزل را نداشته باشی، اگر قربانی کودک‌همسری یا فرزندآوری اجباری باشی و همواره

بدون داشتن هیچ سازمان یا نهاد کمک‌کننده و مسئولی مورد انواع خشونت جنسی و جنسیتی در خانه قرار بگیری، دیگر طبیعی است که روزی آن خانه قربانگاه تو شود. بحث این است که ما با دیدن این سطح از خشونت جنسیتی دیگر نباید از قتل متعجب شویم. قتل مقصد آخر در این جاده پرخشونت زندگی زنان در خانه و جامعه است.

محرومیت و افزایش آمار زن‌کشی در مناطق محروم نباید به ما نشانی غلط بدهد و فکر کنیم که پدیده زن‌کشی ناشی از ویژگی ذاتی مردانی از فرهنگ خاص است. زن‌کشی اساساً پدیده ذاتی مردان نیست؛ بلکه ناشی از قدرت دادن بی‌حدوحصر به مردان در جامعه مردسالار است. وقتی جامعه



چگونه زیستن زن را تعیین کند معلوم است که چگونه مردنش هم خودش تعیین خواهد کرد.

بنابراین این مسئله که قومیت رابطه مستقیمی با زن‌کشی دارد یکی از مهم‌ترین سوءتعبیرهایی است که در تحلیل‌های روزمره و حتی گاهی توسط متخصصان این حوزه به کار می‌رود؛ بنابراین باید توجه کرد که هر بار در استان‌های پیرامونی زن‌کشی اتفاق می‌افتد، باید با موضع درست و غیرسرکوبگر با این واقعه روبرو شویم. البته موضع درست به معنای این نیست که بگوییم آمار قتل‌ها در فلان منطقه زیاد نیست و در نتیجه از سر نگرانی برای بازتولید تبعیض قومیتی خبرهای زن‌کشی را مسکوت نگه داریم.

همچنین هرگز نباید زن‌کشی را ذاتی یک قومیت دانست. این ذات‌انگاری نه‌تنها کمک‌کننده نیست که هرگونه تلاش برای تغییر وضعیت را ناممکن جلوه می‌دهد و باز این زنان آن منطقه‌اند که کشته می‌شوند. هر دوی این برداشت‌ها کاملاً اشتباه است. البته که منتشرکردن اخبار زن‌کشی بسیار اهمیت دارد، افراد در جامعه هر چه بیشتر درباره این مسئله و عواقب و جزئیات روایت‌های زنان آگاه باشند، بیشتر خشونت جنسیتی موجود و خشونت‌های منتج به زن‌کشی مواجهه خواهند شد. هرچه روایت‌های بیشتری درباره وضعیت زنان داشته باشیم راحت‌تر می‌توانیم به گسترش گفتمان‌های برابری‌خواه کمک کنیم.

وقتی تمرکز جامعه در مواجهه با زن‌کشی به‌جای اینکه روی خشونت سیستماتیک یا پیوستار خشونت باشد، درباره قومیت مرد است، ما با معضل بزرگی روبه‌رو هستیم که نه‌تنها کمک‌کننده نیست که دودش به چشم همه می‌رود. در مواجهه با زن‌کشی ما باید بتوانیم با کلیشه‌ها و عبارات تبعیض‌آمیز قومیتی مقابله کنیم، چراکه از طرفی باعث بازتولید خشونت‌های قومیتی می‌شود و از طرف دیگر با تمرکز بر ویژگی‌های مرد، محوریت جان زن و خشونت‌هایی که به او اعمال می‌شود را نادیده می‌گیرد.

بسیار پیش می‌آید که پس از مواجهه با روایت خشونت علیه زنان (برای مثال تجاوز یا قتل و شکنجه) توجه‌ها به گذشته مرد، تجربیات روانی، خانوادگی و عاطفی او بسیار بیشتر است تا میزان خشونتی که به شکلی مدت‌دار بر زن اعمال کرده است. این نگاه نیز نه‌تنها به بازتولید خشونت علیه زنان منجر می‌شود؛ بلکه به انواع نابرابری‌های دیگر در جامعه مانند خشونت‌های طبقاتی و تبعیض‌های قومیتی در جامعه می‌افزاید.

***المیرا بهمنی**، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، پژوهشگر مطالعات جنسیت و فعال حقوق زنان

۴۶ سال اعمال سیاست امریکا و اسرائیل ستیزی و امکان تعامل و توافق امریکا با نظام اسلامی ایران!

کرد که روی آن عبارت «راه حل نهایی» که اصطلاح آلمان نازی برای کشتار یهودیان بود، را به کار برد.

لازم به یادآوری است، اقدامات غیر مسئولانه نظام اسلامی هرگز مورد تأیید ملت ایران نبوده، مردم ایران با ملت یهود و کشور اسرائیل و آمریکا دشمنی نداشته و ندارند.

نخست وزیر اسرائیل آقای نتانیاهو، یکشنبه ۱ فوریه ۲۰۲۵، بدعوت آقای ترامپ رئیس جمهور به آمریکا سفر کرد. گمانه زنی های بسیاری در این مورد شده ولی خبر موثقی از اهداف این دیدار شنیده نشده. اما رژیم اسلامی ایران بسیار نگران نتیجه این دیدار و ملاقات است.

وضعیت اقتصادی ایران بسیار اسف بار است و با توجه به باندهای اقتصادی، تورم بالا و کاهش ارزش ریال در جهان، دولت ایران با کمبود بودجه بسیار بالایی روبرو است و امکان تحمل تحریم های حد اکثری را نخواهد داشت. اقتصاد کشور در دست عده ای جنایتکار است که از تحریم ها نفع می برند و از پیشرفت تمام برنامه های کشور مانند برنامه توسعه اقتصادی رفسنجانی، دوم خرداد و غیره اگر به نفع آنان نبوده جلوگیری کرده اند. اکثر مردم ایران بسختی میتوانند با حقوق و دستمزد زندگی روزمره خود را اداره کنند. احتمال خیزش مردم بسیار بالاست و نظام اسلامی از خیزش مردمی هراس دارد. رژیم با تبلیغات بسیار، بدنبال افزایش نیروهای سرکوب خود بویژه نیروی بسیج است، ولی برابر با اطلاع از داخل کشور در استخدام نیروهای سرکوب چندان موفق نبوده است.

غزه با قدرت بزرگی مثل آمریکا می‌جنگند و بر آن پیروز می‌شوند، هیچکس باور نمی‌کرد اما این امر محال به اذن پروردگار محقق شد. «افزون براین وی اظهار داشت «فرق ملت ایران با دیگران این است که جرأت گفتن این واقعیت را دارد که آمریکا متجاوز، دروغگو، فریبکار و استعمارگر است و به هیچ اصلی از اصول انسانی پایبند نیست؛ بنابراین، «مرگ بر آمریکا می‌گوید. «باور بر این است که سخنان آیت الله خامنه ای در این نشست بیانگر تشنیت فکری او باشد، عبارتی دچار توهّم شده است (۱). مردم ایران بهرنحو ممکن لازم است تا این روان پریش را بیش از این که به مردم و کشور ایران بیشتر صدمه بزند، هم وی و هم نظام قرون وسطایی اش را ساقط کنند.

اسحاق هرتسوغ، رئیس جمهور اسرائیل شامگاه دوشنبه هشتم بهمن، ۲۷ ژانویه، روز آزاد سازی اردوگاه کار اجباری آشویتس، که از سوی سازمان ملل روز جهانی یادبود هولوکاست نامگذاری شده، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، سخنرانی داشت و گفت «رهبری متعصب ایران این کشور را به کانون یهودستیزی، نفرت و ترور تبدیل کرده است (۲)». سازمان ملل دو سال پیش قطعنامه‌ای را در محکومیت انکار هولوکاست با رأی مثبت ۱۱۴ کشور در مجمع عمومی تصویب و از همه کشورهای عضو و سازمان‌های این نهاد خواست علیه انکار یا تحریف هولوکاست اقدام کنند. جمهوری اسلامی تنها کشوری بود که اعتراضی کتبی نسبت به تصویب چنین قطعنامه‌ای ارائه داد. افزون براین علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی چندین بار از عبارت «افسانه هولوکاست» در سخنرانی‌های خود استفاده کرده و چند سال پیش در آستانه «روز قدس» پوستری را منتشر



ناخدا محمد فارسی

۴۶ سال است که نظام اسلامی، کشور ایران را به کانون ضد آمریکایی و ضد یهودی تبدیل کرده است. رژیم اسلامی رخداد های انکار ناپذیر تاریخی مانند هولوکاست را به صراحت انکار میکند. محمود احمدی نژاد در دوران ریاست جمهوری بارها اعلام داشت که هولوکاستی نبوده و ساخته و پرداخته رژیم صهیونیستی اسرائیل است. رژیم چندین دهه است با ایجاد نیروهای نیابتی در کشورهای خاورمیانه از جمله حزب الله لبنان، حماس غزه، حشدالشعبی عراق، حوثی های یمن، همواره به منافع آمریکا و اسرائیل درخاورمیانه حمله برده است. با این وضعیت آیا امکان تعامل امریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟ باید دید!

خامنه ای صبح روز ۲ فوریه در دیدار با قاریان، و حافظان برتر قرآن در چهل و یکمین دوره مسابقات بین المللی قرآن خوانی و قشرهایی از مردم، قرآن را معجزه جاودانه نبی مکرم اسلام خواند و تأکید کرد: توکل حقیقی به پروردگار، هر امر محالی را هم محقق می‌کند. وی بازمهم پیروزی رژیم در خاور میانه را تبیین نمود و نابودی غزه را پیروزی حماس اعلان کرد و آن را نمونه‌ای از تحقق امر محال دانست و گفت «اگر گفته می شد مردم کوچک

از طرفی آقای ترامپ اگر چه تاکنون دستور اجرایی در باره تحریم های فشار حد اکثری امضاء نکرده است، ولی رژیم بسختی بوحشت افتاده و احتمالاً از مجاری مختلف مانند کشور عمان و بعضی کشورهای اروپایی به ترامپ پیام داده که حاضر است پای میز مذاکره اتمی بنشیند. بعضی تحلیل گران براین باورند که رژیم اسلامی بدلیل اینکه از نظر اقتصادی تحمل افزایش تحریم های جدید را ندارد ممکن است قبول کند که برنامه اتمی ایران به سطح توافق برجام سال ۲۰۱۵ برگردد. بدین معنی که آب سنگین اراک کاملاً مسدود می شود و سنترفیوژ های غنی سازی با غلظت بالا بکل برچیده خواهد شد. اورانیوم غنی شده به حد تعهد برجام تقلیل می یابد؛ اورانیوم با غلظت ۶۰ در صدی و بالاتر از ایران خارج خواهد شد.

از سوئی رژیم اسلامی با سرکوب نتوانسته جلوی خیزش های مردم بویژه جوانان را بگیرد و برآورد میشود با خیزش عمومی بعدی ممکن است نظام ساقط شود. برای بقاء ، رژیم مجبور به قبول خواست های آقای ترامپ خواهد شد. اگر رژیم بخواهد برای خرید وقت پای میز مذاکره برود و غنی سازی ۶۰ و احتمالاً ۹۰ درصدی را ادامه دهد، اسرائیل با حمایت و توافق آمریکا به تأسیسات اتمی ایران حمله خواهد کرد.

از طرفی رفتن نماینده آقای ترامپ به نشست مجاهدین در پاریس در ماه گذشته نیز قابل تأمل است. اگر چه مجاهدین در ایران پایگاه اجتماعی قابل توجهی ندارند، ولی این اقدام به رژیم نشان میدهد که اگر به خواست آمریکا و اسرائیل جواب مثبت ندهد، آلترناتیو برای جایگزینی رژیم وجود دارد.

اعتراضات مردم هر روز افزایش می یابد. در این راستا رسانه ایران اینترنتی گزارش داده بازنشستگان شرکت مخابرات ایران، روز ۲۸ ژانویه (۸ بهمن)، در بیش از ۱۳ استان کشور تجمع اعتراضی برگزار کردند (۳). این تجمعات در استان‌هایی از جمله آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اصفهان، ایلام، تهران، خوزستان، زنجان، فارس، کردستان، کرمانشاه، گیلان، لرستان و مازندران، برقرار بوده

است. شعار اعتصاب کنندگان هم جالب بوده از جمله «امروز و فردا نکند / مشکل ما را حل کنید»، «بازنشسته بیدار است / از ظلم و زور بیزار است»، «دشمن ما همین‌جاست / دروغ می‌گن آمریکاست»، «ستاد اجرایی / حق ماها را خورده است»، و «مدیر بی‌لیافت / نمی‌خواهیم نمی‌خواهیم»، سردادند.

وضعیت معیشتی بازنشستگان و مستمری‌بگیران سبب شده که تعداد تجمعات اعتراضی آنها در سال‌های اخیر بشدت افزایش پیدا کند. کنفدراسیون کار ایران در خارج از کشور، ۲۸ دی در گزارشی درباره وضعیت کارگران، مزدبگیران و جنبش‌های اعتراضی در ایران در سال گذشته میلادی نوشت در سال ۲۰۲۴ لاقبل دو هزار و ۳۹۶ تجمع اعتراضی و ۱۶۹ اعتصاب در بخش‌های مختلف و در ۳۱ استان و ۷۰ شهر ایران شکل گرفت. این آمار نشان می‌دهد با وجود وعده‌های جمهوری اسلامی، وضعیت معیشتی بازنشستگان و کارگران در ایران روز به روز وخیم تر می‌شود.

نظام اسلامی با شکست در خاورمیانه، و آمدن دونالد ترامپ به کاخ سفید بسیار هراسان است. وزیر امور خارجه ایران عباس عراقچی به شکست رژیم ادعان داشته و به آسیب خوردن نیابتی‌ها اعتراف کرده است (۴). وی در مصاحبه ای با اسکای نیوز استرالیا اظهار داشته حماس و حزب‌الله در حال بازسازی هستند. وی پذیرفته که حماس در غزه و حزب‌الله لبنان دو گروه نیابتی بعد از حمله ۷ اکتبر ۲۰۲۳ توسط اسرائیل ضربه جدی خورده اند. عراقچی کوشش کرده تهدیدات اسرائیل را کم اهمیت جلوه دهد و احتمال حمله به تأسیسات هسته ای ایران را رد کند. وی گفته که حمله اسرائیل به تأسیسات اتمی ایران کاریست "دیوانه" و هشدار داده که چنین اقدامی کل منطقه را به یک فاجعه بسیار خطرناک تبدیل می کند، و ایران به این حملات جواب قانع کننده خواهد داد. عراقچی میگوید ترامپ گزینه دیپلماتیک را ترجیح می دهد و ابراز امیدواری کرده که بحران هسته ای ایران بدون توسل اسرائیل به اقدام نظامی علیه ایران حل شود.

جمهوری اسلامی تلاش می کند ترامپ را به مذاکره تشویق کند تا از سرگیری فشار حداکثری آمریکا و اروپا و حملات نظامی اسرائیل جلوگیری کند. در این راستا محمد جواد ظریف که از طرف دولت ایران به اجلاس اقتصادی داووس سفر کرده بود در حاشیه اجلاس با فرید زکریا، مجری شبکه سی ان ان مصاحبه داشت و بیان داشت " لازم است بین ایران و آمریکا اعتماد بوجود آید. ظریف کوشش کرد مشروعیت نظام را در دید جهانی تقویت کند" (۵). وی حاکمیت نظام اسلامی را «دموکراتیک» توصیف کرد و عقب نشینی در برابر دختران جوان ایران و عدم رعایت حجاب اجباری را به حساب «عقلانیت نظام» و «توجه به خواست مردم» اعلام داشت. اظهارات ظریف باعث واکنش در کشور شد و ظریف مورد حمله اصول گران قرار گرفت. طبیعی است که بیانات ظریف مطلوب نگاه راهبردی خامنه ای و اصولگرایان نیست، در این راستا محمد باقر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی به ظریف حمله ور شد و خواهان کناره گیری او به دلیل تعارض با قانون «ممنوعیت انتخاب یا انتصاب مقامات و مدیران دارای تابعیت مضاعف و مرتبط با کشورهای خارجی» شد. قالیبات از جمله گفت سخنان ظریف در راستای تضعیف نظام اسلامی بوده است.

جمهوری اسلامی نیروهای نیابتی خود را برای بقای خود حیاتی می‌دانست و از آن به عنوان یک عامل بازدارنده در برابر ناآرامی‌های داخلی و تهدیدات خارجی استفاده میکرد. با شکست نیروهای مقاومت در خاورمیانه و ریاست جمهوری دوباره ترامپ رژیم احساس میکند دارد این مؤلفه را از دست میدهد. ولی رژیم ترجیح داده به جای رسیدگی به نیازهای ایرانیان، منابع را کماکان به سمت حمایت از گروه های تروریستی هدایت کند. علارغم شکست برگشت ناپذیر نیابتی های رژیم، تا زمانی که رژیم در قدرت باقی بماند، این دکترین را در اولویت قرار داده و بی‌ثباتی را در منطقه تشدید خواهد کرد. برابر با گزارشات، رژیم به صورت نقدی چمدان های پر از دلار برای حزب الله لبنان، حماس و حوثی های یمن از طرق مختلف ارسال میکند از جمله از طریق ترکیه، و بعضی کشورهای آسیای میانه.

رژیم اسلامی در بحران موجودیت قرار گرفته است. و برابر با جمع آوری اطلاعات محرمانه توسط وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه بیش از ۹۰ درصد مردم ایران از رژیم متنفرند، و اگر فرصت مناسب بدست آورند به خیابان ها روی خواهند آورد. و در صورتیکه موج اعتصابات و اعتراضات سراسری شود، نیروی سرکوب رژیم قادر به کنترل نخواهد بود. نیروی امنیتی نظام از جمله سپاه پاسداران با ایجاد اخبار نادرست سعی دارد شکست رژیم در خاورمیانه را سرپوش بگذارد. در این راستا با خبرهای نادرست پروپاگندا براه انداخته اند.

فرمانده نیروی دریایی سپاه پاسداران از شهرهای موشکی و شناوری در کنار ساحل خلیج فارس صحبت کرده است که با نابآوری مردم ایران مواجه است. مردم این پروپاگانداهاک رژیم را بسیار احمقانه میدانند. سپاه پاسداران تصاویری را در رسانه های مجازی به مردم ارائه میدهند که به بحران موجود رژیم کمکی نخواهد کرد. در این راستا، دریادار حبیب الله سیاری، رئیس ستاد و معاون هماهنگ کننده ارتش کوشش کرده در سخنرانی خود بر سخنان اغراق آمیز سپاه پاسداران سرپوش گذارد. وی روز دوشنبه در دیدار با وابستگان دفاعی، نظامی و خارجی مقیم تهران که در باغ موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس برگزار شد، ضمن گرامیداشت دو رویداد مبارک میلاد فرخنده حضرت عیسی مسیح پیام‌آور صلح، محبت و آزادی که در سرزمین مقدس فلسطین چشم به جهان گشود و بعثت پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد که مشعل دار عدالت، انسانیت و کرامت انسانی است، گفت این دو واقعه عظیم نه تنها راه گشای ملت‌ها به سوی حقیقت و نیکی بودند، بلکه سرچشمه از پیام صلح، برادری و امید برای تمامی آزادخواهان جهان به شمار می رود (۶).

سیاری اظهار داشت البته ایران از هیچ جنگی حمایت نمی کند و در طول تاریخ همیشه پرچم دار صلح و آرامش بوده است. ولی در معادله جدید نظامی منطقه ای با اراده در پاسخ مستقیم از مبدا خاک ایران به عملیات‌های رژیم صهیونیستی علیه منافق، دارایی‌ها، شخصیت‌ها و

شهروندان کشور نشان داد ایران قادر به تغییر محاسبات دشمن است.

دریادار سیاری بیان کرده نظام بین‌الملل در نقطه عطف مهمی قرار گرفته که همان دوران گذار به نظم جدید است و بی‌تردید جمهوری اسلامی ایران که نقش مهمی در فراهم آوردن زمینه گذار ایفا کرده در آن مرحله نوین نیز رسالت و نقش قابل توجهی بر عهده خواهد داشت. وی با تعریف بسیاری از فرایندها قدرت نظامی ایران افزود الحاق تجهیزات نوین به نیروهای چهارگانه ارتش جمهوری اسلامی ایران از جمله الحاق اخیر هزار فروند پهباد راهبردی و ناو چند منظوره زاگرس که از طریق رسانه ها اطلاع رسان شد، در کنار رزمایش‌های اقتدار اخیر که به منظور ارزیابی و ارتقا آمادگی رزمی نیروها و به کارگیری دستاوردهای فنی و عملیاتی جدید متناسب با تهدیدات است اجرا گردیده است.

همان گونه که سیاری بیان داشته است، صنایع دفاعی کشور ایران توانسته نیروهای مسلح ارتش ایران را (نه سپاه پاسداران) در سطح کارایی لازم برای دفاع از مرزهای ایران در مقابل تجاوز همسایگان نگاه دارد. سیاری همچنین افزوده این وضعیت بیانگر نقش غیر قابل انکار مولف های قدرت و بنیه دفاع ارتش با بهره گیری از موقعیت ممتاز ژئوپولیتیک، مختصات سیاسی و ایدئولوژیکی انقلاب و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران است.

در بالا یا آور شدیم بیانات خامنه ای و سرداران و دستاربندانش خلاف سخنرانی دریادار سیاری و خواست های مردم ایران است. مشخص است بسیاری از نظامیان و سیاستمداران بیرون از حوضه رهبری نگران آینده ایران هستند. میتوان بوضوح دید نظام اسلامی در حال بحران شدید درونی قرار دارد. ارگان های سیاسی و نظامی به دنبال یافتن راه عبور از بحران هستند ولی خامنه ای و مافیای اقتصادی رژیم که از جان و مال ملت ایران تغذیه میکنند با استفاده از نیروهای سرکوب امنیتی و اقتصادی در جهت مخالف مردم در حرکت هستند.

در پایان لازم است یادآور شویم تا دیر

نشده گروه های مخالف نظام اسلامی باید ائتلاف ملی برقرار کنند؛ راه دیگری نیست. باید آترناتیو نظام اسلامی به مردم ایران و جهان ارائه شود تا بتوان از راه مقاومت مدنی به سلطه خامنه ای و عمالش پایان داد. در غیر اینصورت با احتمال بالا بحران شدت خواهد یافت و کشور و مردم ایران با آینده ای نامعلوم روبرو خواهند شد.

ناخدا محمد فارسی

۳ فوریه ۲۰۲۴

<https://www.irna.ir/-1/news/85737382/>

<https://www.dw.com/fa-ir//a--271431032>

<https://www.iranintl.com/202501273122>

<https://mail.google.com/mail/-4u/1/#inbox/FMfcgZQZSsJkqVvRpDSnkgJSqvxdDGf>

<https://www.radiofarda.com/a/-5zarif-opponent-khamenei-iran-policy/33297031.html>

<https://www.irna.ir/-6/news/85732259/>

وصیت جالب مصدق به پسرش

همزمان با نخست‌وزیر شدن دکتر محمد مصدق، پسرش مهندس احمد مصدق که مدیر کل در وزارت راه بود بی‌خبر، پست خود را ترک کرد. همکارانش می‌پنداشتند احتمالاً مقام وزارت و یا پست مهمی به او ابلاغ شده.

بعد از فوت دکتر مصدق، رونوشت نامه‌ای در اسناد او پیدا شد که نوشته بود:

«فرزند دلبندم، احمد. مادامیکه من عهده‌دار ریاست دولت هستم، شما هیچ سمتی در هیچ دستگاه دولتی نخواهید داشت. فیش حقوقی شما را از وزارت راه گرفتم و به پیشکارم دستور دادم تا حقوق شما را هر ماهه، معادل و مطابق فیش حقوقی‌ات، از درآمد شخصیم پرداخت نماید.»



طهمورس زمانی یادش بخیر، محمد شاه قاجار



حدود ۱۷۰ سال پیش، زمان محمد شاه قاجار یک تومان برابر با ۲ دلار و ۵۰ سنت بود. (سفرنامه جاستین پرکینز آمریکایی، چاپ ۱۸۴۴)

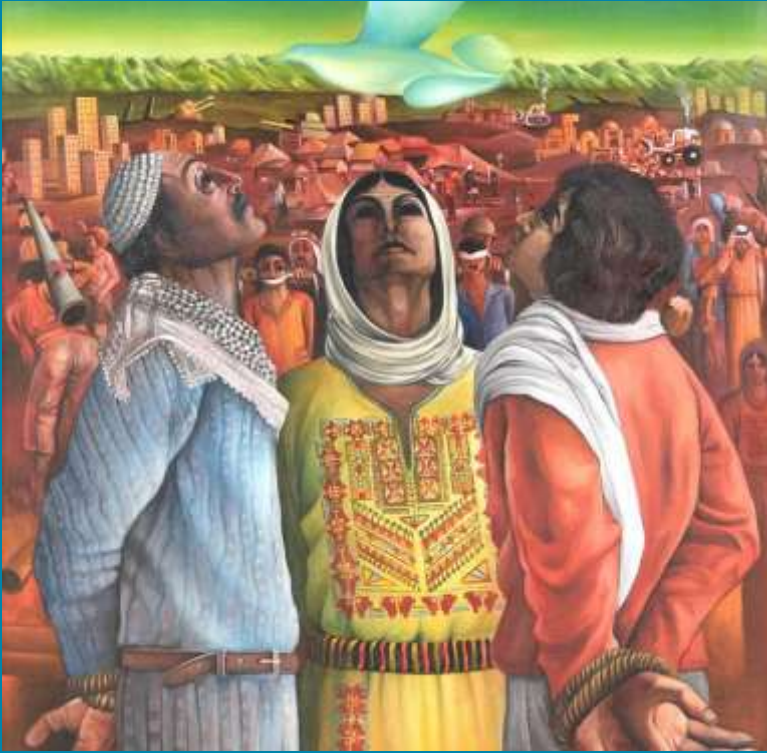
از شاهکار های دیگر این پادشاه شوهر دادن هرات بود همانطور که مرحوم هویدا در مورد بحرین فرمودند ،دختر خودمان بود ،شوهرش دادیم ،رفت آن شاه جنت مکان هم در مورد جدا شدن هرات فرمودند ،دختر خودمان بود ،پیر و ترشیده شده بود دامادی انگلیسی شویه نام مورلی برایش یافتیم و دادیم رفت به کسی چه مربوطه .

در دوران حکومت طلایی آن مرحوم یک تومان برابر بود با دو دلار و پنجاه سنت ،این یعنی پول ایران اعتبار داشت با پاسپورت ایرانی که اون زمان تذکره می‌گفتند اگر پول داشتی و استطاعت مالی و اسب و الاغ و قاطر و چموش و بارکش ،می‌توانستی به تمام دنیا بدون ویزا سفر کنی .

یادش بخیر،محمد شاه قاجار را ،نور به قبرش بباره برای مملکت خدمت کرد ،میگن کشور که شاه نداره حساب و کتاب نداره ،واقعا درسته یکی از خدماتش کشتن قائم‌مقام فراهانی بود که باعث خرسندی برادران انگلیسی شد که این وزیر مزاحم را از سر راه برداشت . از دیگر خدماتش به وزارت رساندن اخوند عقب افتاده ای بود با نام حاج میرزا آقاسی که از بیسوادی می‌توان او را با ابراهیم رئیسی مقایسه کرد . از دیگر کارهای مهم این پادشاه واگذاری شیلات به یک تبعه روس بود که شیلات ما تا دوران پهلوی در اختیار روس ها بود تا این که خائنی بنام مصدق با وقاحت کامل صنعت شیلات را ملی اعلام کرد و همانطور که صنعت نفت را از حلقوم انگلیسی ها بیرون کشید، شیلات را هم از چنگ روس ها در آورد ،عجب خائنی بود ،باچ نمی‌داد بی معرفت .

خدا لعنت کند چپی ها را ،اون موقع هم دائم نق می‌زدند و انتقاد می‌کردند و توطئه می‌چیدند . اگر حاج میرزا آقاسی نخست وزیر محبوبش چند صباحی بیشتر در قدرت مانده بود ،ژاپن مثل ما شده بود .

چه‌گونه امید را در جنبش‌های خود زنده نگه‌داریم؟



است. آنها نباید این بار سنگین رنج را تنها به این دلیل تحمل کنند که «قدرت»شان به شکلی اغراق شده ستوده شود، در حالی که فریادهایشان برای کمک نادیده گرفته می‌شود. این مبارزه‌ای نیست که آنها خود انتخاب کرده باشند. اشغال خشونت‌آمیز استعماری سرزمین‌هایشان، واقعیتی انکارناپذیر است که آنها در دل آن به دنیا آمده‌اند. تنها انتخاب آنها این است که یا مقاومت کنند، یا منفعلانه نابودی مردمشان را بپذیرند.

پس آیا امید یک انتخاب است یا شعله‌ای است که مردم در طول تاریخ ناچار بوده‌اند برای زنده ماندن روشن نگه دارند؟ چگونه جوامع جمع‌گرا که در سراسر جهان در برابر استعمار مقاومت کرده‌اند، توانسته‌اند در برابر ظلمی که غلبه‌ناپذیر به نظر می‌رسد، همچنان امیدوار بمانند؟ چگونه آنها هم‌زمان درد، غم، امید و شادی را بر دوش می‌کشند و به زندگی ادامه می‌دهند؟

استعمارزدایی امید

چرا امید در میان کسانی که در خط مقدم مبارزه‌اند فراگیر و گسترده است، اما در میان آنان که در حاشیه‌اند و از خطر دور هستند، کمیاب؟ این پرسشی است که ریشه در فردگرایی و ارزش‌های استعماری دارد.

میان جوامع جمع‌گرا یافت می‌شود، بسیار متفاوت است. این یادداشت سعی دارد تا با بررسی این تفاوت‌ها، چگونگی زنده نگه‌داشتن امید در مبارزات آزادی‌بخش را بیاموزد.

تناقضات امید

ناامیدی اغلب در میان کسانی رخنه می‌کند که به‌واسطه‌ی امتیازهای خود از خشونت‌های آشکار مصون مانده‌اند. اما، هر گاه نگاهی به مقاومت فلسطینیان در میدان می‌اندازم - حتی از هزاران مایل دورتر، آن‌سوی اقیانوس‌ها - شعله‌ی امید دوباره در وجودم برافروخته می‌شود. توانایی آنها در هم‌آفرینی و حفظ امیدی استوار و تزلزل‌ناپذیر، همواره مرا به شگفتی وامی‌دارد. فلسطینیان نه تنها با دولتی سرکوبگر و صهیونیستی مواجه‌اند، بلکه در برابر ابرقدرت‌های امپریالیستی ویرانگری ایستاده‌اند که آن را تأمین مالی می‌کنند. اما با این حال، امید دردل یک مبارز آزادی‌خواه هرگز نمی‌میرد. شهیدانی که در راه مقاومت جان باخته‌اند، امواجی از امید را به دل‌ها روانه می‌کنند که هیچ نیرویی یارای سرکوبش را ندارد.

این نسل‌کشی نزدیک به صد سال و هفتاد و شش روز است که ادامه دارد. با این حال، فلسطینیان، نسل به نسل، در پی احقاق آزادی خود ثابت‌قدم مانده‌اند. اما، نباید این مقاومت بی‌امان را رمانتیزه کرد؛ پایداری آنها نه از روی انتخاب، بلکه از ضرورتی ناشی از فجایعی است که برای بسیاری از ما غیر قابل‌تصور

در دل هر مقاومت، رگه‌ای از امید در جریان است. وقت آن است که امید را از قید و بند استعمار برهانیم.

امید، سنگ‌بنای هر حرکت آزادی‌خواهانه است. اما یافتن آن در جوامع «غربی»، کار آسانی نیست. من دیده‌ام که چگونه مردم در تلاش‌اند امید خود را حفظ کنند، در حالی که در دریایی از ناامیدی غرق شده‌اند، ناامیدی از یک نسل‌کشی آشکار که علی‌رغم بیش از دو ماه تلاش برای همبستگی و اعتراض، به صورت زنده در برابر دیدگان‌مان به نمایش گذاشته شده است. به‌عنوان کسی که در جنوب جهانی بزرگ شده اما اکنون در قلب امپراتوری سرمایه‌داری (ایالات متحده) زندگی می‌کنم، بارها میان امید و ناامیدی در نوسان بوده‌ام. در این میان، پرسشی دائمی ذهنم را به خود مشغول کرده است: امید از کجا می‌آید و چرا در این جوامع سرمایه‌داری این‌چنین کمیاب است؟ دریافته‌ام که مفهوم امید در قلب امپراتوری‌ها با آنچه در جنوب جهانی یا

جنبش‌های مقاومت برای من منبع الهام و امیدند. در طول تاریخ، انسان‌ها همواره در برابر ظلم و خشونت سیستماتیک برخاسته‌اند و برای آزادی و حق عشق ورزیدن به یکدیگر، به زمین، به فرهنگ‌های متنوع‌شان و به نیاکان‌شان جنگیده‌اند. این جوامع توانسته‌اند امپراتوری‌های بزرگ را به زانو درآوردند، اما این کارآسانی نبوده است؛ نسل‌ها مقاومت کرده‌اند، استوار مانده‌اند و به آینده‌ای آزاد ایمان داشته‌اند. آنها دهه‌ها و اغلب سده‌ها ایستادگی کرده‌اند، و در نهایت مردم خود را آزاد کرده‌اند. همواره این کار را کرده‌اند. اما ما چه می‌توانیم از آن جوامع بیاموزیم؟

امید یک احساس شخصی نیست که بتوان آن را از درون خود تولید کرد. امید شعله‌ای است که آگاهانه و در جمع آفریده می‌شود و سپس در میان افراد جریان می‌یابد.

امید، خوشبختی، شادی، رضایت، امنیت، معنا، هدف، انگیزه، خلاقیت، این‌ها همگی مفاهیمی هستند که انسان به تنهایی و در انزوا قادر به خلق آنها نیست، حتی اگر منطق استعماری چنین توهمی را در ذهن‌مان ایجاد کند. امید، آتشی است که تنها با تلاش جمعی روشن می‌شود و زنده می‌ماند. درست مانند هر نیروی حیاتی دیگر که در یک اکوسیستم جاری است، ما برای داشتن امید به یکدیگر وابسته‌ایم. مانند بقا، امید نیز یک مسئولیت جمعی است، و نباید آن را به‌عنوان باری فردی بر دوش خود احساس کنیم. ما باید نقش خود را در یافتن و ساختن جامعه‌ای که در آن چنین امیدی بتواند رشد کند ایفا کنیم. تلاش برای خلق این جامعه به خودی خود سفری است پر از لحظات امیدبخش که تنها با عبور از لحظات دردناک و آموزنده می‌تواند به نتیجه برسد. تا زمانی که از این مبارزه فرار کنیم، امید همچنان به همان اندازه دور و دست‌نیافتنی باقی خواهد ماند.

امید، هدفی نیست که بتوان به آن دست یافت یا مقصدی که بتوان به آن رسید.

مردم اغلب زمانی که نتایج فوری نمی‌بینند، سرخورده می‌شوند. این بی‌صبری، ویژگی جوامع سرمایه‌داری و استعماری است. جوامعی که افراد را به دنبال کردن اهداف خودمحور و

دستاوردهای فردی عادت می‌دهند. گویی ارزش هر تلاش در نتیجه‌ی نهایی آن نهفته است. در این نظام، انسان‌ها به تأیید شدن برای «دستیابی» به چیزی وابسته‌اند، آنچنان که فرایند و مسیر را نادیده می‌گیرند. آنها کوه‌ها را صعود می‌کنند، نه به‌خاطر لذت سفر، و درس‌هایی که می‌آموزند، یا رشد و تحولی که در وجودشان رخ می‌دهد، بلکه تنها برای این‌که قله‌ای را فتح کرده باشند. گویی ارزش زندگی تنها در تسخیر چیزی یا در بهترین بودن خلاصه شده است.

همین منطق در کنشگری در جوامع غربی، به‌ویژه در فضاهای لیبرال، نفوذ کرده است. مردم به کنشگری به‌عنوان یک فعالیت بیرونی و جدا از زندگی شخصی خود نگاه می‌کنند، و همان نتایجی را از آن انتظار دارند که در کار یا حرفه‌ی خود جست‌وجو می‌کنند—تولید، دستاورد، موفقیتی ملموس و قابل شناسایی. اگر ما طبق تعاریف محدود سرمایه‌داری از «پیروزی»، برنده نباشیم، مردم می‌پرسند «خب، این‌ها اصلاً چرا مهم هستند؟»

من نمی‌گویم که نباید پیشرفت‌های جنبش‌هایمان را جشن بگیریم. شادی و جشن گرفتن برای موفقیت‌های جنبش امری ضروری است. با این حال، اگر شادی ما به تعاریف محدود از «دستاورد» گره بخورد، پایدار نخواهد بود. این مسیر یک دوی سرعت نیست، بلکه یک ماراتن است. این مسابقه نیست، بلکه مبارزه‌ای جمعی برای آزادی است.

امید یک ممارست فرهنگی و سنت جمعی است.

در جوامع جمع‌گرا، آیین‌ها فقط به زندگی معنا نمی‌بخشند، بلکه امید را زنده و پایدار نگه می‌دارند. گاهی این آیین‌ها در اعمال ساده متیلور می‌شوند، مثل تنظیم یک دستور غذای سنتی، دعاها یا دسته‌جمعی، سوگواری‌هایی که روزها و هفته‌ها ادامه دارند، یا حرکات موزونی که در رقص‌های جمعی کامل می‌شوند. این آیین‌های فرهنگی همچون خاکی حاصلخیز، ما را ریشه‌دار می‌کنند و به آنچه واقعاً اهمیت دارد متصل می‌سازند. برای ما، یک پیروزی ممکن است در قالب یک وعده‌ی غذایی باشد که با عشق در جمع آماده شده و با هم به اشتراک گذاشته می‌شود. یا شاید شپی باشد که دور آتشی کوچک جمع شده‌ایم، قصه‌هایمان را

بازگو می‌کنیم و با فنجان‌ی چای از گرمای حضور یکدیگر بهره می‌بریم. در مقابل، تماشاکی ویدئوهای پی‌درپی بر صفحه‌ی گوشی، به‌راحتی می‌تواند ما را به دام ناامیدی بکشاند، به‌ویژه اگر تمام کاری باشد که انجام می‌دهیم. انزوا و تنهایی به معنای واقعی کلمه آدمی را می‌کشد. این یک اغراق نیست. اما وقتی در جمع سازمان‌دهی می‌کنیم، و افرادی را می‌یابیم که مثل ما برای آزادی اشتیاق و شور دارند، آن وقت است که امید از دل همین اقدامات زاده می‌شود؛ اقداماتی که برای شناختن یکدیگر، با هم ساختن و در کنار یکدیگر مبارزه کردن انجام می‌دهیم. ما باید به همین روزمرگی‌ها و فرآیندهای ساده و جاری زندگی توجه کنیم، نه فقط به اهداف دوردست. باید آگاهانه این لحظات کوچک و درخشان را باهم خلق کنیم و در آنها حضور یابیم. لحظاتی که به‌طور جمعی به‌سوی آزادی هدایت می‌شوند. نه به این دلیل که در انتهای راه جامی در انتظار ماست که تصاحب کنیم، بلکه به این دلیل که هر لحظه از این مسیر به خودی خود زندگی‌بخش و معنادار است.

امید از هر لحظه‌ای زاده می‌شود که در آن ارزش‌های آزادی جمعی را تجسم و زندگی می‌کنیم، حتی در دل جهنم سرمایه‌داری و استعماری که سعی دارد ما را از یکدیگر جدا سازد. امید از لحظاتی سرچشمه می‌گیرد که پیوند خود را با زمین درمی‌یابیم، مثل وقتی که پروانه‌ای روی گلی می‌نشیند. امید از لحظاتی می‌آید که جمع‌گرایی بدنمند را در اطراف خود می‌بینیم؛ پرندگان که با پیچیدگی حیرت‌انگیزی، به‌سان یک کل موزون و هماهنگ، یکدیگر را دنبال و همزمان هدایت می‌کنند؛ در آسمان می‌چرخند و می‌پیچند؛ نمایشی جمعی از وحدت و همبستگی.

حتی در میان تصاویری که جنایات اسرائیل در غزه را روایت می‌کنند، ویدئوهایی وجود دارند از کودکانی که بزرگسالان مجروح خود را تسلی می‌دهند، انسان‌هایی که آوار را کنار می‌زنند و معجزه‌وار کسی را که برای روزها گرفتار بوده است، نجات می‌دهند؛ کودکانی که گریه‌ای را از میان خرابه‌های یک خانه بمباران شده نجات می‌دهند و در آغوش می‌گیرند؛ کادر سلامت که برای نوزادی یتیم که از مرگ جان سالم به‌در برده است نامی انتخاب می‌کنند و متعهد می‌شوند که به هر قیمتی از او مراقبت کنند؛ افرادی که جیره‌ی غذایی اندک خود را با آنهایی که هیچ ندارند به قسمت می‌گذارند؛ مردمی که می‌رقصند و آواز می‌خوانند تا نوزادی را بخنداند در حالی که بمب‌ها در پس‌زمینه فرود می‌آیند؛ و البته خود «مقاومت»، مقاومتی که برای فلسطینیان منبع واقعی امید به زندگی‌ای فراتر از خشونت اشغالگری است. ممکن است دلخراش باشد، اما در عین حال امیدبخش است.

ما برای خودمان نمی‌جنگیم، بلکه برای آنانی که پیش از ما آمده‌اند و آنانی که پس از ما خواهند آمد، مبارزه می‌کنیم.

این حس جمع‌گرایی بینانحسلی برای بعضی‌ها امری بدیهی و شهودی است؛ اما بسیاری افراد عادت ندارند به چیزی فراتر از خودشان بیاندیشند، چه رسد به اینکه برای حفظ نسل‌های آینده قدم بردارند. سرمایه‌داری انسان‌ها را به این باور رسانده که تنها به فکر خود باشند، و بدین‌گونه، آنان را نه‌تنها از جامعه‌ی کنونی بلکه از پیوند با جوامع گذشته و آینده جدا می‌کند. در این میان، جناح‌های مقاومت فلسطین با آگاهی به این‌که شاید آزادی فلسطین را در طول زندگی خود نبینند، اما نسل‌های آینده امکان تحقق آن را خواهند داشت، همه‌چیز خود را فدا می‌کنند، حتی جان خود را. ما نیز باید به گونه‌ای مبارزه کنیم که گویی آزادی که در ذهن‌مان می‌پروریم، همین امروز قابل تحقق است. اما در عین حال، باید فارغ از نتیجه‌ای که به‌دست می‌آوریم به مبارزه متعهد باشیم. این همان منطق بنیادین جمع‌گرایی است. جوامعی که زندگی‌شان بر پایه‌ی پیوند با زمین استوار است، فقط برای برداشت محصول در سال آینده بذر نمی‌کارند؛ بلکه بذرهایی می‌کارند

که شاید سال‌ها، دهه‌ها یا حتی قرن‌ها بعد، میوه و ثمر دهند. در نهایت، چنین دوراندیشی و توجهی، اکوسیستم‌ها را مقاوم‌تر، پایدارتر و خاک ما را حتی در زمان حال بی‌نهایت حاصلخیزتر می‌کند. بنابراین، این عمل پیش از آنکه ایثارگرانه باشد، نوعی تعامل متقابل است. عمل اندیشیدن به چیزی فراتر از خود به‌عنوان یک فرد، به خودی خود سرچشمه‌ای از امید است. ما به یک تصور آرمانی بی‌نقص از آینده نیاز نداریم تا بتوانیم امید واقعی را تجربه کنیم. ما باید تلاش کنیم تا آن را امروز و به‌شکل جمعی خلق کنیم؛ و اگر آماده‌ی پذیرش آن باشیم، امید در همه جا در اطراف ما جاری است.

الغای مثبت‌اندیشی سمی و لیبرال برای گشودن راهی به سوی امیدواری واقع‌بینانه و رادیکال

دوره‌هایی که پریشانی و جنجال شدید است، آگاهی جهانی تحریک شده و مردم با تناقضات مواجه می‌شوند. این لحظه‌ای حیاتی است، لحظه‌ای که در آن بسیاری درمی‌یابند که مسیرهای متعارف «تغییر» قادر نیستند ما یا مردم فلسطین را به رهایی برسانند. برخی افراد سرانجام به درکی از پیچیدگی و عمق وضعیت می‌رسند. اکنون، ماهیت سرکوبگر سیستم‌ها، چهره‌های در قدرت، و ایدئولوژی‌های غالب، آشکارتر از همیشه است و انکار آن روزبه‌روز دشوارتر می‌شود.

اگر همچنان همه‌ی امید خود را به روش‌های پذیرفتنی‌تر و «صلح‌آمیزتر» وابسته کنیم تا این امپراتوری‌های خشونت‌آمیز را فروپاشیم، ناگزیر بارها و بارها به دیوار ناامید برخورد خواهیم کرد. گاه، این ناامیدی می‌تواند افراد را رادیکال کند، اما در مواقعی دیگر، باعث می‌شود برخی از مبارزه دست بکشند و میدان را ترک کنند. اما هیچ چیز ناامیدکننده‌ای در باور راسخ به این چشم‌انداز نیست که آزادی، قریب‌الوقوع و اجتناب‌ناپذیر است؛ گویی در فردا، یا پس فردا، یا حتی در طول عمر نسل‌های آینده، سرانجام محقق خواهد شد. **مسئولیت ما این نیست که آزادی را «به چنگ آوریم»، یا پیروز شویم؛ و اگر نتوانیم آن را در چارچوب زمانی دلخواه خود به واقعیت برسانیم، احساس شکست کنیم. وظیفه‌ی ما این است که نقش خود را با تعهدی تزلزل‌ناپذیر و ایمانی**

استوار ایفا کنیم. فلسطین آزاد خواهد شد؛ این یک درخواست نیست، بلکه یک نوید است. بسیار پیش می‌آید که افرادی را می‌بینیم که در اعتراضات هفتگی شرکت می‌کنند، با نمایندگانشان تماس می‌گیرند تا خواستار آتش‌بس شوند، در شبکه‌های اجتماعی مطالبی منتشر می‌کنند و حتی در تحریم‌ها مشارکت دارند، اما **همزمان** مقاومت فلسطینیان در میدان را محکوم و نکوهش می‌کنند. این هذیان لیبرالی، ریشه در منطق استعماری و ذهنیت منجی‌گرایانه دارد؛ وقتی افراد صاحب‌امتیاز، به‌دور از خشونت و کشتار، تنها به اشکال راحت و کم‌هزینه‌ای از «کنشگری» روی می‌آورند، حتی اگر این اقدامات بی‌نتیجه باشند؛ و در عین حال مقاومت موثر فلسطینیان که آسیب‌دیدگان اصلی این جنایات هستند را اهریمنی جلوه می‌دهند.

اتکای صرف به همان نظام‌های سرکوبگری که این نسل‌کشی را ایجاد کرده‌اند، برای التماس خرده‌نانی یا اندکی رحم، نسخه‌ای است برای ناامیدی محض. اما اقدام مستقیم^۱ [برای هدف قرار دادن این نظام‌های سرکوبگر و تضعیف قدرت آنها، سرچشمه‌ای از امید است، خواه این اقدام در دل امپراتوری آمریکا انجام شود یا در فلسطین. آنچه سرانجام این نسل‌کشی را متوقف خواهد کرد و فلسطین را آزاد خواهد ساخت، **مقاومت فلسطینیان** است، و آنها به هر ذره از حمایت بی‌قیدوشرط و همبستگی واقعی که می‌توانند دریافت کنند، نیازمندند. کسانی که در خط مقدم مبارزه و مقاومت هستند، نقشی اساسی، مستقیم، مؤثر و حیاتی در هر نبرد آزادی‌بخش ایفا می‌کنند. **ما چه کسی هستیم که ادعا کنیم بهتر از آنها می‌دانیم؟**

این به معنای نفی این نیست که نمایش‌های همبستگی ساده‌تر، جریان‌سازتر و پذیرفته‌شده‌تر بی‌فایده‌اند یا هیچ نقشی در آزادی فلسطین و پایان نهایی صهیونیسم ندارند. با این حال، امید زمانی متولد می‌شود که با واقع‌بینی به نوع و مقیاس اثرگذاری این اقدامات نگاه کنیم.

اکنون زمان آن رسیده است که با خودمان صادق باشیم. امید زمانی دست‌نیافتنی می‌شود که خود را در توهمی پیچیده اسیر کنیم، به خودمان بابت «هم‌بستگی» فوق‌العاده‌ای که به نمایش گذاشته‌ایم تبریک بگوییم، تنها برای آن‌که شب با وجدانی آسوده به خواب برویم. ما باید آماده باشیم مرزهای تصور خود را گسترش دهیم. چه اقداماتی واقعاً به آزادی منجر خواهند شد؟ سازمان‌دهی در دل جامعه ما را وادار می‌کند تا این پرسش را به‌طور جدی و قدم‌به‌قدم بررسی کنیم، چرا که در این مسیر بارها به بن‌بست خواهیم رسید. این پرسش به‌ما نشان می‌دهد که چرا افراد به جای آن‌که از نهادها یا افراد در قدرت درخواست کمک کنند، به اقدام مستقیم روی می‌آورند.

تجمعات اعتراضی فضایی برای ما فراهم می‌کنند تا جامعه‌ای محلی بسازیم و امید را با هم خلق کنیم. اقدام مستقیم به ما امیدی تازه می‌بخشد.

در جنوب (امریکا)، سازمان‌دهی پیرامون مسئله‌ی فلسطین همواره دشوار بوده است. تا چند هفته پیش، نشویل حتی یک گروه سازمان‌دهی جامعه-محور نداشت که به فلسطین اختصاص یافته باشد و به‌عنوان خانه‌ای سیاسی برای مردمی عمل کند که می‌خواهند در اقدامات مستقیم و مؤثر مشارکت کنند. شهرهایی مانند نیویورک، شیکاگو، سانفرانسیسکو، لس‌آنجلس و دیگر مناطق، زیرساخت‌های قوی‌ای برای سازمان‌دهی در حمایت از فلسطین دارند؛ زیرساخت‌هایی که جوامع محلی برای ساختن آنها دهه‌ها تلاش کرده‌اند. اما در فضای محلی‌ای که من در آن زندگی می‌کنم، هنوز راه زیادی پیش رو داریم و کارهای بسیاری باقی مانده است تا زیرساخت‌هایی برای سازمان‌دهی قدرتمندتر و مبتنی بر مراقبت اجتماعی ایجاد کنیم.

اولین تظاهرات‌ها در نشویل در حمایت از فلسطین را گروه‌های پراکنده‌ای از مردم سازمان‌دهی کردند که فقط برای راهپیمایی‌های فردی گرد هم آمده بودند. اولین تجمع اعتراضی در اکتبر را به یاد دارم. میکروفون را برداشتم. «آزادی، آزادی برای فلسطین!» و مردم با همان ریتم و آهنگ پاسخ دادند. دوباره فریاد زدیم «آزادی، آزادی، آزادی برای فلسطین!» و این بار نیز مردم با همان

ریتم پاسخ دادند. لحظه‌ای مکث کردم و اطرافم را نگاه کردم تا حضورم را در میان مردمی که پیرامونم بودند احساس کنم. صدها نفر آنجا بودند و بعدها در اعتراضات بعدی، هزاران نفر. یک اقیانوس از مردمی را می‌دیدم که بسیار شبیه به من یا اقوام بودند؛ بزرگ‌ترهایی که یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند، کودکان کوچکی که تابلوهایی با عکس شهدا در دست داشتند، نوزادان رنگین‌پوست در کالسکه‌هایشان که در چغیه پیچیده شده بودند، یا حجاب و کلاه‌های کوفی به سر داشتند. رنگ‌های پرچم فلسطین و سودان، ثوب [۲] و شلوار قمیص [۳] همه جا دیده می‌شد؛ مادر بزرگ‌هایی که در جریان نکهه [۴] آواره شده بودند و اکنون با افتخار پرچم‌هایشان را تکان می‌دادند. موجی از احساسات شدید و عمیق در من جاری شد و مرا غرق کرد. برای لحظه‌ای دچار تزلزل شدم. با این حال باز فریاد زدم: «از رودخانه تا دریا!» و مردم پاسخ دادند: «فلسطین آزاد خواهد شد!». برخلاف بسیاری از فضاها در آمریکا، مردم از نژادها و ملیت‌های مختلف بیشتر از سفیدپوستان بودند و زبان‌هایی غیر از انگلیسی از هر سو شنیده می‌شدند. در همین حین، صدای طبل‌ها آغاز شد، تکان‌های هماهنگی که در قلم حس می‌کردم. اشک در چشمانم جمع شد، اشک‌هایی که گویی بعد از هفته‌ها انسداد و ناتوانی در سوگواری، از غمی که در دل محبوس مانده بود، جاری می‌شد. یک سال و نیم است که در نشویل زندگی می‌کنم، اما شاید برای اولین بار بود که احساس نزدیکی به «خانه» را تجربه کردم. و این خود گویای خیلی چیزها است. مردم در جمع تظاهر به خوشحالی نمی‌کردند. می‌توانستم سنگینی غمی را که حمل می‌کردند ببینم و آن را عمیقاً حس کنم. مردم لرزان، ویران، گریه‌کنان، یکدیگر را در آغوش گرفته، دعا می‌کردند، شعار می‌دادند، راهپیمایی می‌کردند و همزمان به یکدیگر دلگرمی، تسلی و قوت قلب می‌دادند. در میان جمع، زنی مسن که اصالتاً از خان‌یونس در غزه بود و ۳۰ نفر از اعضای خانواده‌اش را از دست داده بود، و حالا با دیدن همبستگی اطرافیان‌ش هیجان‌زده و احساساتی شده بود، نزد من آمد. از آن زمان او را بهتر شناختم، چرا که در هر اعتراض یا اقدامی، حتی آنهایی که پرریسک‌تر بودند، شرکت کرده

است؛ با حجاب چغیه‌اش، و یک پرچم بزرگ فلسطین در دست، یکی از بلندترین و پرشورترین شعاردهندگان بود که هر کلمه را با شور و حرارتی وصف ناپذیر بیان می‌کرد. اعتراضات برای همین هستند، برای این‌که یکدیگر را پیدا کنیم، با هم ارتباط برقرار کنیم و در کنار هم چیزی پایدار و معنادار بسازیم.

اما حتی چیزی به کوچکی یک اعتراض نیز باید با آگاهی و هم‌راستا با اصول مقاومت فلسطین که در خط مقدم این مبارزه است سازمان‌دهی شود. «مقاومت برای مردم تحت اشغال موجه است!». از شعارها گرفته تا سخنرانی‌ها و فراخوان‌ها، ما مسئولیم که با اصولی استوار، جسارت و قاطعیت کامل از مقاومت فلسطین حمایت کنیم و آرمان فلسطین را تقلیل ندهیم.

تجمعات اعتراضی دارای مجوز شهری یا کمپین‌های «بایکوت»، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم»، نقطه‌ی آغازین هستند، نه مقصد نهایی.

این اقدامات می‌توانند محرکی برای جنبش باشند، اما هرگز قرار نبوده است که به‌عنوان تأثیرگذارترین و انقلابی‌ترین اقداماتی که واقعاً ساختارهای سرکوبگر را تضعیف کنند، عمل کنند. ما اعتراضات را عمدتاً برای ایجاد فضایی سازمان‌دهی می‌کنیم که اعضای جامعه‌ی محلی بتوانند گرد هم بیایند، خشم و اندوه خود را فریاد بزنند، گریه کنند، احساسات خود را بدون ترس از کنترل نیروهای امنیتی ابراز کنند، و در عین حال یک شبکه وجود داشته باشد که آنها را حمایت کند، و غم و سوگواری‌شان را ببیند و درک کند. اعتراضات یا رویدادهای یک‌باره، فضایی برای ملاقات با دیگران فراهم می‌کنند، جایی که می‌توانیم سازمان‌دهی را آغاز کنیم یا به گروه‌هایی بپیوندیم که از پیش در این مسیر فعالیت می‌کنند. برای ما، این اعتراضات به مردم امکان داد تا برای حمایت از یکدیگر حضور داشته باشند. سازمان‌دهندگان جوان توانستند با اعضای مسن‌تر جامعه‌ی فلسطینی بر سر یک سفره بنشینند و ارتباطی عمیق و معنادار برقرار کنند.

تجمعات اعتراضی فضایی خلق می‌کنند که می‌توان در آنها ناامیدی و سرخوردگی مردم را به سمت سازمان‌دهی مؤثرتر، پخته‌تر و پایدارتر هدایت کرد. با گذشت زمان، و افزایش شمار قربانیان، مردم به تدریج متوجه شدند که تجمعات اعتراضی به تنهایی تأثیر چندانی بر صاحبان قدرت ندارند. اعضای جوامع محلی که ابتدا دل و جرأت نداشتند یا کم‌تجربه‌تر بودند، از این پرسش که «آیا پلیس با این تجمع موافق است؟» به درک عمیق‌تری از نقش پلیس در حفظ سیستم‌های سرکوبگر و سرکوب خشونت‌آمیز اعتراضات رسیدند. با شکل‌گیری اعتماد، مردم بیشتر تمایل پیدا کردند تا در اقدامات پرخطرتر و مؤثرتر علیه وضعیت موجود شرکت کنند. به تدریج، مردم دریافتند که اگر متحدانه عمل کنیم، کارهای بزرگی می‌توانیم انجام دهیم. در نهایت، ما با اقدام مستقیم توانستیم شلوغ‌ترین خیابان تجاری نشویل را برای دو ساعت در اوج ترافیک آخر هفته کاملاً مسدود کنیم و وضعیت معمول «کسب‌وکار طبق روال عادی» و جریان سود را به شکل مؤثری مختل سازیم.

در این مسیر، بسیاری از اعضای جامعه‌ی محلی ما، از جمله نسل‌های مسن‌تر، به این بینش رسیدند که چگونه تمامی جوامع سرکوب‌شده در مبارزه برای آزادی به یکدیگر مرتبط و متحد هستند. حرکتی که در ابتدای کار در نشویل آغاز کردیم، این امکان را به ما داد تا به مسائل عمیق‌تر در جامعه‌ی خود، مانند عادی‌سازی ظلم، بپردازیم. در حال حاضر در حال بسترسازی برای سازماندهی مؤثر و

آموزش اقدامات مستقیم متمرکز هستیم. بذر امید می‌کاریم و ائتلاف‌های بین‌گروهی ایجاد می‌کنیم. مبارزه برای آزادی فلسطین، برای جوامع ما در سرزمینی به نام نشویل، که در واقع سرزمین‌های مردم قبایل چروکی، شاونی، چاکتا، چیکاسا و کریک است، رهایی‌بخش بوده است.

هر گامی که به سوی اقدام مستقیم برداشته می‌شود، هر لحظه‌ای که همدلی و همبستگی تاروپود جامعه‌مان را محکم‌تر می‌بافد، لقمه‌نانی که با یکدیگر قسمت می‌کنیم، دعاها و راز و نیازهایی که در گوش یکدیگر نجوا می‌کنیم، دشواری‌هایی که دست در دست از سدشان می‌گذریم، و تاب‌آوری‌ای که در پیچ‌وخم‌های دشوار سازماندهی و ساختن جوامع محلی به دست می‌آوریم، همه‌ی این‌ها برای من جرعه‌های امید هستند.

التماس به سیاستمداران، ثروتمندان یا افراد مشهور که کاری انجام دهند منبع امید نیست. رؤیای فلسطینی آزاد و تلاش برای تحقق این رؤیا است که به ما امید می‌دهد.

یافتن هم‌زمانی همدل برای مبارزه، و مبارزه در کنار آنهاست که زندگی‌بخش است. گره زدن رنج‌های مشترک به مبارزات‌مان است که جان را زنده و امید را مستدام نگه می‌دارد. حمایت قاطعانه و بی‌پروا از مقاومت فلسطین به من امید می‌دهد. در نهایت، این اقدام مستقیم انقلابی است که امید می‌آفریند، خواه در فرآیند

سازماندهی، در برقراری پیوندهای مبارزاتی پیرامون آن، خواه در مشارکت در خود آکسیون و حتی در حمایت از افرادی که در جریان آکسیون مورد سرکوب دولتی قرار می‌گیرند. از این‌جا که من ایستاده‌ام تا هر جایی که شما هستید، کارهای زیادی هست که می‌توان انجام داد. اما به شما اطمینان می‌دهم، مبارزه برای آزادی فلسطین در نهایت شما را نیز آزاد خواهد کرد... اگر به آن فرصت دهید.

با مهر،
عایشه
عایشه خان

پیوند با متن اصلی:

<https://wokescientist.substack.com/p/how-do-we-keep-hope-alive-in-our>

[۱] Direct Action

[۲] دشداشه - لباس نخی بلند و راحتی که مردم عرب و بعضی مسلمانان غیر عرب به تن می‌کنند.

[۳] نوع خاصی از شلوار و پیراهن که پوشاک رایج در جنوب آسیا و آسیای مرکزی است.

[۴] اشغال سرزمین‌های فلسطینی، آواره‌سازی و نسل‌کشی فلسطینیان که از ۱۹۴۸ تاکنون در جریان است.

یافتن هم‌زمانی همدل برای مبارزه، و مبارزه در کنار آنهاست که زندگی‌بخش است. گره زدن رنج‌های مشترک به مبارزات‌مان است که جان را زنده و امید را مستدام نگه می‌دارد.



The one thing we need more than hope is action. Once we start to act, hope is everywhere.'

Greta Thunberg

صد سالگی موسسه رازی؛ مارهایی که جان ایرانیان و سربازان آمریکایی را نجات دادند.



توضیح تصویر، ساختمان دارالتجزیه امراض حیوانی (آزمایشگاه مرکزی) موسسه رازی در سال ۱۳۱۴

اوایل قرن چهاردهم خورشیدی، کشاورزی اصلی‌ترین شغل مردم ایران بود. گاوها علاوه بر تامین گوشت و شیر، برای دهقانان شخم هم می‌زدند. وقتی طاعون گاوی به روستا می‌زد، گاوها تب‌زده و بی‌اشتها می‌شدند و در مدتی کوتاه جان می‌دادند. هنوز قحطی و فقر بعد از جنگ جهانی اول ادامه داشت و کشاورزان کلافه بودند.

بر جا مانده، یک کشاورز مارگزیده به نام رجبعلی روی تخت بیمارستان دراز کشیده است. وقتی به هوش می‌آید، به دکتر می‌گوید حالش خوب است، فقط گاوش را نجات بدهد. راوی مستند ماندگار «نیشدارو» ساخته منوچهر انور می‌گوید: «رجبعلی به روستا که برگردد دیگر گاوی در کار نیست. تا سه هفته پیش حال گاو خوب بود. شیرش مرتب، اشتهايش خوب، سرحال، یکی دو روز پیش از آنکه رجب را مار بگزد، گاوش از تک و دو افتاد.»



توضیح تصویر، از راست: دکتر عزیز رفیعی، لوئی دلیپی، غلامرضا مقامی، حسین میرشمسی و دکتر ولی‌الله سهراب در سال ۱۳۲۷

میلیون‌ها ایرانی و شماری از سربازان آمریکایی جان خود را مدیون گاوهای طاعون‌زده‌ای هستند که در عهد قاجار زندگی کشاورزان را سیاه کردند. زمانی که ایران اسیر قحطی و خشک‌سالی بود و سرمایه دهقانان یکی یکی بر زمین می‌افتاد، دولتمردان به فکر راه‌اندازی موسسه‌ای افتادند که امسال صد سالگی خود را جشن گرفت.

موسسه رازی زمستان ۱۳۰۳ در اواخر سلطنت احمدشاه، به پیشنهاد مصطفی قلی‌بیات، خواهرزاده مصدق و بنیانگذار دانشکده کشاورزی کرج و با نطق تاثیرگذار عبدالحسین تیمورتاش، وزیر فوائد عامه (اقتصاد) در مجلس به تصویب رسید. قرار شد یک متخصص با حقوق چهار هزار تومان از فرانسه به ایران برود و چاره‌ای برای این مصیبت پیدا کند.

موسسه رازی نقطه ورود ایران به کشاورزی مدرن بود. موسسه رازی در ابتدای تاسیس نه موسسه بود و نه نامش رازی؛ بلکه بخشی از مجموعه انستیتو پاستور بود با نام موسسه «دفع آفات حیوانی و سرم‌سازی.»

انستیتو پاستور در تهران جای کافی برای طوبله حیوانات بزرگ‌تر نداشت؛ پس مرکز رازی را به روستایی در حصارک کرج منتقل کردند که هکتارها زمین در اطرافش برهوت بود.

اهالی قدیمی کرج هنوز آن را با نام سرم‌سازی حصارک می‌شناسند. بارها نام موسسه تغییر کرد تا در نهایت سال ۱۳۲۵ خورشیدی، شمس‌الدین امیرعلایی، سرپرست وزارت کشاورزی پیشنهاد داد به پاس خدمات زکریای رازی که الکل را کشف کرده بود، نامش رازی باشد؛ از معدود نام‌های شخصی بر مکان‌های عمومی و دولتی که بعد از انقلاب تغییر نکرد.

«گاو را نجات بده»

در فیلمی تاریخی که از موسسه رازی



توضیح تصویر، پادزهر مار ساخت ایران تقریباً تمام مارهای خطرناک منطقه را پوشش می‌دهد

شش نوع مار سمی از خانواده کبرا و افعی را جمع کردند و از مجموع زهرهای آنها پادزهری تولید شد که به گفته کارشناسان در منطقه حرف اول را می‌زند.

سالها مارگیرها در فصل‌های گرم سال با کیف‌های پر از مار و عقرب صبح‌ها جلوی ساختمان موسسه رازی در حصارک کرج صف می‌بستند. از سال ۱۳۸۱ به پیشنهاد سازمان محیط زیست کارشناسان زهرگیر موسسه با کمک مارگیرها به نقاط مختلف ایران می‌رفتند و همان‌جا زهرگیری می‌کردند.

در موسسه هنوز هم یک بخش محدود زهرگیری باقی مانده است که مردم از آن بازدید می‌کنند. زهرگیر با یک گیره بلند سر مار را محکم روی زمین نگه می‌دارد تا با دست دیگرش دو طرف سر مار را نگه دارد. او دهان باز مار را در لبه یک ظرف فشار می‌دهد تا به‌زور زهرش را خالی کند. زهرگیر اگر لحظه‌ای غفلت کند، نیش می‌خورد.

زهر را شش بار با فاصله دو هفته به گردن اسب‌های موسسه رازی در حصارک تزریق می‌کنند. خون اسب‌ها را می‌گیرند و پلاسماي آن را جدا می‌کنند تا با آن پادزهر بسازند. فرآیندی که بیش از یک سال طول می‌کشد. اسب‌ها به‌تدریج در برابر زهر قوی‌تر می‌شوند.

وقتی آمریکا برای زهرمار تحریم های خود را دور زد

زمانی که سربازان آمریکایی در افغانستان می‌جنگیدند، پادزهرهای موسسه رازی به آمریکا فروخته می‌شد تا پزشکان ارتش از آن استفاده کنند.

بر اساس گزارش وال‌استریت ژورنال، چاپ نیویورک، ارتش آمریکا از دی ماه ۱۳۸۹ در یک دوره به واسطه یک شخص سوم ۱۱۰ پادزهر خریده است.

مدیران موسسه رازی فروش ۳۱۰ دلاری پادزهر را از افتخارات رازی می‌دانند.

پادزهرها معمولاً از حیوانات بومی همان منطقه و مخصوص نیش همان‌ها ساخته می‌شود. طبق برآورد ارتش آمریکا در آن مقطع سالانه حدود ۱۱۰ هزار نیروی ائتلاف در افغانستان در معرض نیش مار و حیوانات خطرناک بوده‌اند.

ابتلا به دیفتری بود که در فرهنگ عامه به آن خناق می‌گفتند. در طول جنگ جهانی دوم واکسن دیفتری به شدت کمیاب شد و موسسه رازی چاره‌ای نداشت جز ساختن سرم و سپس واکسن. در دهه بیست خورشیدی به دکتر حسین میرشمسی مأموریت داده شد تا اولین واکسن رازی را بسازد. موسسه رازی تا سال ۱۳۲۵ هم واکسن دیفتری را ساخت هم کزاز. این دو واکسن مهم‌ترین محصولات اولیه موسسه رازی بودند. به تدریج با تلاش دکتر میرشمسی و همکارانش واکسن‌های سرخچه، سرخک، اورپون و فلج اطفال هم به این مجموعه اضافه شد تا ۶ واکسن از ۹ واکسن حیاتی و الزامی در کودکان یعنی در مجموع ۶۰ درصد واکسن مورد نیاز ایران ساخته شود.

صف مارگیرها جلوی ساختمان موسسه رازی

از افتخارات موسسه رازی این است که مارهای خطرناک ایران نمی‌توانند سالانه ۱۵۰ هزار نفر را بکشند، مگر پادتن رازی در دسترس نباشد.

زمانی که بیشتر جامعه ایران روستانشین بود، مارگزیدگی بسیار مرگبارتر بود. گاهی مجبور می‌شدند عضو گزیده شده را قطع کنند و باز بیمار جان می‌بخت.

سال ۱۳۲۵ دکتر محمود لطیفی، زنده‌شناس، برای تهیه نقشه کشوری جانوران سمی مار و عقرب ۱۰ سال سراسر ایران را گشت. او بارها گزیده شد و اعصاب انگشتانش تا پایان عمر دچار مشکل بود. دکتر لطیفی آن زمان رئیس بخش جانوران سمی موسسه رازی بود و بعدها بازرس سازمان بهداشت جهانی شد.

دولت می‌خواست سرم طاعون گاوی را از فرانسه و عراق وارد کند، اما حجم تقاضا بسیار زیاد بود.

مرکز «دفع آفات حیوانی و سرم‌سازی» که هنوز آن موقع نامش رازی نبود، از زمان تاسیس در سال ۱۳۰۳ تا سال ۱۳۰۶ خورشیدی توانست با تولیداتش طاعون گاوی را از بین ببرد. بعد ملخ‌ها به ایران هجوم بردند. از آنجا که گرانی ارز همان زمان هم برای ایرانیان مشکل‌ساز بود، این مرکز مجبور شد به جای انجام وظیفه سرم‌سازی، مشغول تولید سم ملخ شود.

روزنامه اطلاعات بهمن ۱۳۰۹ در این باره نوشت: «تاکنون سمی که از خارجه برای مبارزه با ملخ‌ها وارد می‌شد خرواری [معادل ۳۰۰ کیلوگرم] یکصد و پنجاه تومانی با گرانی اسعار [ارزهای خارجی] تمام می‌شد و اینک که وسایل سم‌سازی در موسسه حصار [رازی] فراهم شده، خرواری هفتاد تا هشتاد تومانی برایمان بیشتر خرج بر نمی‌دارد.»

با کمک موسسه رازی تا سال ۱۳۰۹ خورشیدی ملخ‌ها از بین رفتند. اما آب آشامیدنی ناسالم، نبود سیستم فاضلاب و فقر بهداشتی و اقتصادی همچنان جان بسیاری را می‌گرفت. مجلس تصویب کرد موسسه رازی مستقل شود و آدم‌ها را هم تیمار کند.

سال ۱۳۰۹ محمود فاتح، نماینده وزارت اقتصاد در سفری به اروپا از دکتر لویی پیر دلپی، انگل‌شناس فرانسوی، خواست مسئولیت موسسه را با وظایف جدیدش به عهده بگیرد.

اواخر سده سیزده خورشیدی بین ۲۰ تا ۳۰ درصد مرگ‌ها در تهران به دلیل



توضیح تصویر، موسسه رازی بعد از انقلاب در ریشه‌کنی فلج اطفال نقش مهمی داشت اما نتوانست تولید واکسن را توسعه دهد یا حتی در همان سطح قبل از انقلاب نگه دارد

گفته بود موسسه رازی نتوانسته خوب کار کند، تولیداتش کاهش داشته و بسیاری به دلیل بی‌کیفیتی معدوم شده است. او که خود از مدیران «متعهد» به نظام جمهوری اسلامی است، درباره مدیران موسسه گفته بود: «افرادی که هم اینک مدیریت این مؤسسه را برعهده دارند اگرچه بعضا متدین هستند، اما به نظرم می‌توانند در مصادر دیگری موفق باشند.» ورودی ساختمان رازی سه بادکنک طلایی گذاشته‌اند: یک، صفر و صفر، برای جشن صدسالگی موسسه رازی. از ظهر ۱۶ دی ماه ۱۳۰۳ که تاسیس مرکز رازی در مجلس تصویب شد، بیش از صد سال گذشته است. موسسه رازی در نیم قرن اول، یعنی از ۱۳۰۳ تا ۱۳۵۸ هشت مدیر داشت، در حالی که نیم قرن دوم خود را بعد از انقلاب با ۱۶ مدیر و سرپرست گذراند؛ نشانه‌ای از تاثیرات سیاسی بر موسسه‌ای که در آن علم باید حرف اول را بزند.

عزیزانمان در موسسه رازی با امکانات امروز کارهای بزرگ‌تری انجام دهند. چرا باید همان سرم ضدمازی را که هفتاد سال پیش می‌ساخت، بسازد و به فرآورده‌های جدید رو نیاورد؟» این سوال را از مدیران پرسید، پاسخ می‌شنوید «کمبود بودجه و تحریم‌ها؛ مانند تحریم‌های غرب بر مواد چندکاربردی مورد استفاده در سلاح‌های کشتار جمعی و به طور مشخص تحریم‌های کانادا علیه موسسه رازی. اما دکتر رسول مدنی، رئیس بخش بیوتکنولوژی رازی در مقاله‌ای، ساختار موسسه را مشکل‌زا می‌داند. رازی قبلا به صورت هیات امنایی اداره می‌شد، اما اکنون باید تابع قوانین وزارت کشاورزی و آیین‌نامه‌های بودجه‌ای آن باشد. یعنی «برای یک مسافرت دو روزه هم چند مدیر باید تایید و امضا کنند» دکتر علیرضا مرندی، وزیر سابق بهداشت و پزشک معتمد علی خامنه‌ای، سال ۱۳۸۸ در مصاحبه‌ای

تحقیق بالینی چند پژوهشگر آمریکایی از مارگزیدگان بستری در سه بیمارستان افغانستان در سال ۱۳۸۹ نشان می‌داد از بین گزینه‌های موجود فرانسوی و بریتانیایی، پادزهرهای رازی بهترین ضدزهر برای مارهای افغانستان بوده است. بر اساس گزارش وال‌استریت، ارتش آمریکا هم به مراکزش در افغانستان پادزهر موسسه رازی را توصیه کرده بود.

روزنامه آمریکایی با اشاره به تحریم‌ها و ممنوع بودن معامله با ایران، نوشته بود «از حاشیه‌های طنز جنگ افغانستان اینکه ارتش آمریکا باید برای مقابله با مارگزیدگی به بازوی تحقیقاتی حکومت ایران [موسسه رازی] اتکا کند.»

عمده‌ترین محصول رازی همچنان واکسن و پادتن‌های حیوانی است که توانست به کشورهای منطقه صادر کند؛ واکسن‌های انسانی موسسه رازی وارد بازار جهانی نشد و به همین دلیل بعد از انقلاب موسسه رازی مورد انتقاد بود. خط تولید بسیاری از واکسن‌ها متوقف شد و تلاش پر تبلیغ این موسسه برای تولید واکسن کووید کووپارس هم پایان درخشانی نداشت.

مدیریت «اسلامی»

سیاست موسسه که از ابتدا «تحقیق و سپس تولید» بود، حالا «تبدیل شده به تولید.» این انتقادی است که بسیاری از موسسه رازی مطرح می‌کنند.

دکتر زهرایی، استاد دامپزشکی دانشگاه تهران در مصاحبه‌ای با وبسایت تخصصی حکیم مهر گفته است: «مرحوم دکتر میرشمسی با ماشین گازوئیلی و قاطر واکسن و سرم را درست کرد. الان انتظار می‌رود

حقی بر سلامتی یکی از حقوق بشری است که برای استیفای سایر حقوق بشری نیز ضروری قلمداد می‌شود.

مراسم هشتادمین سالگرد آزادسازی آشویتس



کنند. پیش از آغاز مراسم اصلی، شولتس و اشتاین‌مایر پس از بازدید از اردوگاه سابق، با بازماندگان دیدار کردند. پاول تاوسیک و کریستین فایل، دو بازمانده هولوکاست، به عنوان مهمانان رئیس‌جمهور آلمان با هواپیمای دولتی از برلین به لهستان سفر کرده بودند. زلنسکی: امر شر هنوز هم وجود دارد شاه چارلز سوم از بریتانیا و شاه فیلیپ ششم از اسپانیا نیز در این مراسم شرکت داشتند. ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین، نیز در این مراسم بین‌المللی حضور یافت. او که خود ریشه یهودی دارد، در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: «جنایت هولوکاست هرگز نباید تکرار شود، اما متأسفانه، یاد آن به تدریج محو می‌شود. و امر شر که می‌خواهد زندگی ملت‌ها را نابود کند، همچنان در جهان وجود دارد.»

هیئت‌های روسیه از زمان آغاز جنگ تهاجمی علیه اوکراین، دیگر به مراسم سالانه بزرگداشت یاد قربانیان هولوکاست دعوت نمی‌شوند. کرملین در پیامی اعلام کرد که ولادیمیر پوتین گفته است: «ما همیشه به یاد خواهیم داشت که سربازان شوروی بودند که این شرارت وحشتناک را شکست دادند و پیروز شدند.» شولتس: فراموشی را تحمل نمی‌کنیم

اولاف شولتس، صدراعظم آلمان، بر لزوم زنده نگه داشتن یاد قربانیان آشویتس تأکید کرد. او در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: «بیش از یک میلیون انسان با رویاها و امیدهایشان در اردوگاه‌های نابودی به دست آلمانی‌ها کشته شدند. ما فراموشی را نمی‌پذیریم، نه امروز و نه فردا.»

شولتس بر لزوم ایجاد فرهنگی از یادآوری برای نسل‌های جوان تأکید کرد و گفت: «باید ما را نگران کند که بسیاری از جوانان در آلمان دیگر چیزی درباره هولوکاست نمی‌دانند.» وی این امر را «هشدار و وظیفه‌ای برای همه ما دانست تا این وضعیت را تغییر دهیم.»

صدراعظم آلمان تصریح کرد: «مهم است که تا زمانی که شاهدان عینی هنوز در قید حیات هستند، امکان گفت‌وگو با آنان را برای جوانان فراهم کنیم. و زمانی که دیگر شاهدان عینی وجود نداشته باشند، باید یاد آنان را زنده نگه داریم.»

دویچه وله فارسی

آنان باشد. پیوتر سیوینسکی، مدیر محل یادبود، به خبرنگاری لهستان گفت: «گمان می‌کنم در سخنان آنان پیام‌ها و رهنمودهایی برای ما وجود خواهد داشت که چگونه باید دنیا را شکل داد.» او همچنین به ضرورت یافتن مسیر درست در مواجهه با افزایش پوپولیسم و آشفتگی اطلاعاتی در دنیای امروز اشاره کرد و افزود: «تجربه آنان در این زمینه بسیار ارزشمند است.»

شرکت مقامات ارشد آلمان نمایندگانی از ۵۵ کشور برای شرکت در این مراسم به لهستان سفر کرده‌اند، از جمله چارلز سوم پادشاه بریتانیا، شاه فیلیپ ششم از اسپانیا، ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین و نیز سران شماری از کشورهای اروپایی.

ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین (وسط) در کنار فرانک-والتر اشتاین‌مایر، رئیس‌جمهور آلمان (چپ) از آلمان، رئیس‌جمهور فرانک والتر شولتس، رئیس پارلمان بوندسرات (سنا) آنکه ره‌لینگر و نایب‌رئیس پارلمان (مجلس شورا) بوندستاگ) پترا پائو در این مراسم شرکت داشتند. همچنین روبرت هابک، معاون صدراعظم، و یورگ کوکیس، وزیر دارایی، در هیئت آلمانی حضور داشتند. به دلیل تداخل زمانی، فردریش مرتس، رهبر حزب دموکرات مسیحی، نتوانست شرکت

در محل یادبود قربانیان آشویتس-بیرکنائو، مراسم هشتادمین سالگرد آزادسازی اردوگاه سابق کار اجباری آلمان نازی با حضور بازماندگان و سیاستمداران برگزار شد. شمار زیادی از سیاستمداران بین‌المللی در این مراسم شرکت داشتند.

رئیس‌جمهور لهستان، آندژی دودا، در مراسم هشتادمین سالگرد آشویتس از قربانیان ترور نازی یاد کرد و گفت: «ما لهستانی‌ها که این صنعت نابودی و اردوگاه کار اجباری در سرزمین اشغال‌شده‌مان توسط آلمان نازی ایجاد شد، امروز نگهبانان یاد و خاطره آن هستیم.»

در آغاز این مراسم روز دوشنبه ۲۷ ژانویه (۸ بهمن)، رئیس‌جمهور لهستان آندژی دودا به همراه شماری از بازماندگان اردوگاه، دسته‌گلی در مقابل دیوار مرگ گذاشت. در پای این دیوار، زمانی زندانیان توسط نیروهای اساس تیرباران می‌شدند. برخی از بازماندگان شال‌هایی با طرح‌های آبی و سفید به تن داشتند که نماد لباس‌های زندانیان در اردوگاه بود.

تمرکز بر بازماندگان در مراسم یادبود در مراسم امسال، بازماندگان اردوگاه در مرکز توجه قرار داشتند. بیش از ۵۰ نفر از بازماندگان آشویتس-بیرکنائو و دیگر اردوگاه‌ها در این مراسم شرکت کردند. طبق اعلام محل یادبود، در عصر این روز چهار نفر از آنها سخنرانان اصلی مراسم بودند. حضور این بازماندگان به دلیل کهنوت سن آنان، اهمیت ویژه‌ای داشت، زیرا ممکن است این آخرین مراسم بزرگ با حضور

انقلاب را پیش بینی کردیم؛ شاه خشمگین شد



می شود و بعدا در «شورای اقتصاد» در حضور شاه خوانده شود. «دکتر آبادیان» و چند نفر دیگر از متفکرین سازمان برنامه خیلی برای این گزارش زحمت کشیده بودند. البته گزارش خیلی انتقادی بود. برای اولین بار در يك گزارش دولتی آمده بود که اگر روندها، نابرابری ها و عدم تعادل های چند سال گذشته ادامه پیدا کند طی سال های آتی قطعاً يك «انفجار اجتماعی و سیاسی» در کشور ایجاد خواهد شد. این گزارش از اینکه طی دوران برنامه سوم و چهارم به مسایل اجتماعی، آموزش و پرورش، بهداشت، درمان، رفاه روستایی و امثال آن توجه کافی مبذول نشده بود سخت انتقاد کرده بود. من گزارش را با دقت خواندم و تغییرات مختصری هم در آن دادم. بعد گزارش را در هیات عالی برنامه و در حضور «امیرعباس هویدا» نخست وزیر مطرح کردیم. هویدا از این گزارش خوشش نیامد و گفت: این گزارش را اصلاً قبول ندارم. چون همه آن جنبه انتقادی و منفی دارد و پیشرفت های هنگفتی که مملکت در این سال ها کرده را نادیده گرفته است. این گزارش باید به کلی اصلاح شود. من در آن جلسه چیزی نگفتم ولی بعد از جلسه به آقای هویدا گفتم: ایرادتان به این گزارش چیست؟ کجای آن غلط است بفرمایید اصلاح کنیم. هویدا گفت: این گزارش به درد نمی خورد و کمکی نمی کند. فقط موجب دلسردی کارشناسان سازمان برنامه می شود. شما این گزارش را دور بینداز و خودت يك گزارش خوب که بشود به اعلیحضرت ارایه داد تهیه کن. مجدداً به ایشان گفتم: من این گزارش را قبلاً خوانده ام. اعتقاد دارم گزارش بسیار خوبی است و قسمت عمده ای از مشکلات مملکت را مطرح می کند. این معضلات باید بیان شود. نویسندگان گزارش نمی گویند این اتفاقات حتماً رخ خواهد داد بلکه منظورشان این است که اگر روندهای نامطلوب فعلی ادامه پیدا کند وضع بد خواهد شد. مرادشان این است که چاره جویی کنیم تا این وقایع پیش نیاید. در ادامه هر چقدر هویدا اصرار کرد که گزارش را تغییر دهم زیر بار نرفتم و گفتم: اگر ایرادهای مشخصی وجود دارد و آمار و ارقام گزارش غلط است بفرمایید اصلاح می کنیم. در نهایت اوقات هویدا تلخ شد و گزارش را پس داد و گفت: من که این را در شورای اقتصاد مطرح نمی کنم اگر میخواهی تو خودت بیا و طرح کن. گفتم: مانعی ندارد. اگر شما بفرمایید من می آییم. گفت: خیلی خوب!

**شاه گفت شما اقتصاددانان مزخرف می گویند خبر دادند که فلان روز جلسه شورای اقتصاد است و موضوع گزارش مقدماتی برنامه پنجم و بودجه سال 1351 کل کشور است. من هم رفتم. این جلسات با حضور شاه تشکیل می شد.

دکتر غلامرضا مقدم دکتری اقتصاد از دانشگاه استانفورد و معاون وزیر بازرگانی در سال 1960 است معاون ریاست بانک مرکزی 63-1960 مشاور صندوق بین المللی پول 69-1963، قائم مقام و معاون سازمان برنامه 73-1969 دیگر سمت های مهم او در رژیم پهلوی است. مقدم که از منتقدان برنامه های اقتصادی شاه و حاتم بخشی های او بود سرانجام کار با دستگاه پهلوی را بی فایده دانست و از سمت های خود کناره گرفت. در ادامه بخشی از گفت و گوی او با گردآوران کتاب «پروژه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد» می آید. مقدم در این قسمت از بی برنامه گی، خود کامگی و غیرواقع بین بودن محمد رضا پهلوی در امور اقتصادی و مالی انتقاد می کند.

**انقلاب را پیش بینی کرده بودیم اواخر سال 1350 که بودجه سال آینده کل کشور تهیه می شد گزارشی مقدماتی نیز از دورنمای اقتصادی، مالی و اجتماعی ایران در دوره «برنامه پنجم عمرانی کشور» توسط همکاران ما در «سازمان برنامه» تهیه شد. این گزارش که مستند به يك سری آمار و ارقام و اطلاعات کاملی بود تصویر بسیار بدی را از وضع مالی، اقتصادی و اجتماعی کشور در سالهای آینده ارایه می داد. هدف ما این بود که این گزارش ابتدا در «هیات عالی برنامه» که به ریاست نخست وزیر تشکیل می شد مطرح

شده بود. این گزارش را در هیات عالی برنامه مطرح کردیم. در آن جلسه آقای مقدم گزارشی را از وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشور در سالهای آینده ارایه می داد. هدف ما این بود که این گزارش ابتدا در «هیات عالی برنامه» که به ریاست نخست وزیر تشکیل می شد مطرح

شاه پرسید: دستورجلسه امروز چیست؟
 هوبدا گفت: گزارش مقدماتی برنامه پنجم و بودجه سال 1351 کل کشور مطرح است. اگر اجازه بفرمایید مقدم این گزارش را بخواند.
 شاه هم گفت: خیلی خوب! من شروع به خواندن گزارش کردم.
 پس از قرائت دو صفحه از آن به قسمت های انتقادی گزارش رسیدم. يك دفعه شاه گفت: این ها چیست؟ این حرف ها و مطالب چیست؟ باز این اکونومیست ها (اقتصاددانان) ما نشسته اند و این مطالب مزخرف را راجع به مملکت گفته اند؟ تمام پیشرفت های مملکت را نادیده گرفته اند و یاس و ناامیدی ایجاد می کنند. اصلا اینها چی است؟ چه کسی به شما گفته از این گزارش ها بنویسید؟! اصلا لازم نیست شما وارد این مسایل شوید. ما خودمان می دانیم که چه کار می کنیم. این کمبودهای مالی را هم که شما دارید و در این گزارش به آن اشاره کرده اید مهم نیست. ما هم می دانیم کمبود مالی داریم ولی خودمان همه را درست می کنیم. درآمد نفت ما به زودی از دومیلیارد دلار کنونی به پنج میلیارد دلار خواهد رسید و این تمام گرفتاری های شما را حل می کند. من مراقب همه چیز هستم. شما فقط به کار خودتان مشغول باشید و به این کارها کاری نداشته باشید.
 گفتم: اعلیحضرت! اجازه بدهید مابقی گزارش را به عرضتان برسانم.
 گفت: خیلی خوب!

** شاه اولویت های خودش را هم زیر پا می گذاشت
 خواندن گزارش را از سر گرفتم ولی یکی دو صفحه دیگر که خواندم شاه دوباره گفت: این ها چیست؟ من که گفتم کمبودهای مالی شما را تامین می کنیم. شما لازم نیست نگران باشید.
 من دیدم شاه به نکات اصلی گزارش توجه نمی کند و همه اش صحبت از کمبود مالی می کند. ما در این گزارش می گوئیم که عدم تعادل در وضع اقتصادی و اجتماعی مملکت در حال ایجاد شدن است ولی ایشان فقط صحبت از پول و درآمد بیشتر می کنند.
 گفتم: اگر شاهنشاه اجازه بدهند مطلبی را می خواهم به عرضتان برسانم. مساله ما فقط پول نیست که مثلا برویم و با قرض گرفتن از خارج

افزایش درآمد نفتی آن را برطرف کنیم. مسایل اصلی مطرح شده در گزارش مربوط به اولویت های مملکتی است که باید تغییری اساسی در آنها داده شود. داشتن منابع مالی اضافی به تنهایی کافی نیست. در حال حاضر با فشار تورمی شدیدی مواجهیم که بر اثر افزایش بی رویه هزینه های غیرتولیدی دولتی به وجود آمده است. این فشار تورمی با فراهم شدن پول اضافی مرتفع نمی شود چون ما با کمبود منابع حقیقی مواجه هستیم نه فقط کمبود منابع مالی.
 شاه گفت: منظورتان از کمبود منابع حقیقی چیست؟
 گفتم: مثلا در حال حاضر کشور ما با کمبود سیمان روبرو است. سالیانه حدود پنج میلیون تن سیمان تولید می کنیم، ولی با این پروژه های مختلفی که دولت در دست گرفته است سالانه محتاج دوازده میلیون تن سیمان هستیم.
 گفت: خوب! کمبود آن را وارد می کنیم.
 گفتم: مساله وارد کردن سیمان به این سادگی نیست. بنادر و شبکه حمل و نقل کشور؛ ظرفیت وارد کردن و حمل و نقل هفت میلیون تومان سیمان بیشتر در سال را ندارد و از این بابت دچار تنگناهای شدیدی هستیم. از بنادر که بگذریم جاده های کشور هم کشش حمل این همه سیمان را ندارد.
 گفت: خوب! بنادر را توسعه می دهیم.
 گفتم: مساله توسعه بنادر و جاده ها چیزی نیست که يك ساله انجام شود. از موقعی که بخواهیم مطالعه طرح توسعه بنادر را شروع کنیم تا وقتی که افزایش ظرفیت يك بندر تکمیل شود حداقل هفت سال زمان لازم است. بنابراین ما اینجا با يك سلسله تنگناهای شدید فیزیکی مواجه هستیم. همه چیز را نمی شود فوراً با صرف پول بیشتر از خارج وارد کرد. کمبود فولاد را می شود با وارد کردن فولاد از خارج برطرف کرد ولی باز گرفتاری محدودیت بنادر و جاده ها را داریم. نیروی انسانی ماهر و نیمه ماهر را که نمی توانیم از خارج وارد کنیم. اصولاً برای همه کارهای مملکت نمی شود خارجی آورد. همین الان هم مردم ناراحتند که چرا تعداد کارشناسان و مشاورین خارجی در ایران این قدر زیاد است. بایستی آهسته تر قدم برداریم و آهنگ هزینه های دولتی را کم کنیم. علاوه بر این

باید منابع مان را از مصارفی که اولویت کمتری دارد به سوی هزینه های با اولویت بیشتر منعطف کنیم.
 گفت: مثلاً چی؟ البته منظور من هزینه های سرسام آور نظامی بود و شاه هم می فهمید منظورم چیست ولی می خواست من را مجبور کند که هزینه های نظامی را ذکر کنم و او هم به من حمله کند. چون او نسبت به هزینه های نظامی خیلی حساسیت داشت. بنابراین پاسخ دادم: ما به عنوان کارشناسان اقتصادی نمی توانیم بگوئیم که اولویت های مملکتی چه باید باشد. مقامات عالی سیاسی مملکتی هستند که اولویت ها را تعیین می کنند ولی وقتی تعیین کردند دیگر بایستی در چارچوب همان اولویت های تعیین شده رعایت ظرفیت مالی و اقتصادی کشور را کرد و نباید اجازه داد که بین کل تقاضا برای منابع و عرضه آن اختلافی فاحش به وجود آید. اینجا دیگر شاه از جای خود بلند شد و گفت: این مهملات و تئوری ها را قبول ندارم. شما اکونومیست ها نمی دانید چه دارید می گوئید. ما خودمان خوب می دانیم داریم چه کار می کنیم و آینده درخشانی در انتظار این مملکت است. شما بهتر است این حرفها را کنار بگذارید و به کارهای اساسی تر بپردازید.
 بعد هم بلند شد و رفت. جلسه هم ختم شد.
 آن روز وقتی به سازمان برنامه برگشتم فوراً يك نامه خطاب به معینیان رییس دفتر شاه نوشتم که در جلسه مورخ فلان گزارش مقدماتی سازمان برنامه برای برنامه پنجم و بودجه کل کشور برای سال 1351 مطرح شد و به پیوست عین متن گزارش برای اطلاع شاهنشاه تقدیم می شود.
 با خودم گفتم به هر حال بهتر است من گزارش را بفرستم حالا ایشان آن را می خواند یا نمی خواند دیگر از دست من خارج است. برای من حقیقتاً این جلسه به منزله يك نقطه عطفی بود. پس از آن جلسه به این نتیجه رسیدم که دیگر فایده ندارد. چون حقیقتاً شاه به برنامه ریزی و انضباط مالی و انضباط برنامه اعتقادی نداشت و معتقد بود هر چه او می گوید باید کاملاً اجرا شود و دیگرانی که در مملکت هستند هیچ نمی دانند و حق اظهار نظر هم ندارند.

اشکال دیگر شاه این بود که حاضر به رعایت اولویت هایی که خودش تعیین می کرد هم نبود. یعنی حاضر نبود حتی داخل همان اولویت ها انضباط مالی و برنامه ای داشته باشد. حرف کارشناسان سازمان برنامه این نبود که چرا اولویت های مملکت را مجلس تعیین نمی کند؟ چرا مردم در تعیین این اولویت ها دخیل نیستند؟ چرا يك دیکتاتور باید همه تصمیمات را بگیرد؟ بلکه این کارشناسان فقط می گفتند لاف پس از تعیین این اولویت ها توسط شاه، بایستی در داخل منابع مالی و اقتصادی مملکت باشد.

در واقع ایراد کارشناسان يك ایراد فنی و علمی بود. شاه برنامه های عمرانی کشور را خودش تصویب می کرد ولی بعدا آن را تغییر می داد یعنی به هزینه ها و طرح ها اضافه می کرد. پشت سر هم دستور می داد و این دستورات هم اغلب متناقض یکدیگر بودند. ما به نخست وزیر هویدا و در واقع به طور غیرمستقیم به شاه می گفتیم شما همین برنامه ای را که خودتان تصویب کردید را دیگر دستکاری نکنید و بگذارید اجرا شود. البته می دانید که اصلاح و تغییر برنامه اشکالی ندارد ولی اگر يك

هزینه ای را به آن اضافه می کنید باید يك قلم دیگر را کم کنید. اما شاه و دربار هیچوقت هزینه ای را کم نمی کردند و فقط اضافه می کردند. اگر سازمان برنامه می خواست از يك هزینه کم کند تا تعادل ایجاد شود رییس دستگاه دولتی مربوط به شدت اعتراض و به دربار شکایت می کرد. شاه نیز اغلب طرف او را می گرفت. بنابراین بعد از آن گزارش به این نتیجه رسیدم که ادامه کار در سازمان برنامه و دولت ایران بی نتیجه است و کار مثبت و مفیدی نمی شود کرد. همان موقع تصمیم به کناره گیری گرفتم. پژوهش 3081**

علی طهماسبی

چیزی را از قلم انداخته بودیم



چیزی را از قلم انداخته بودیم

شاید در عالم رؤیا بودیم که پرنده‌ای شبیه سیمرغ به رؤیاهامان آمده بود و آواز خوانده بود. آوازش چنان بود که انگار سیایش و مزدک، و ابوذر و عمار صدا به صدای هم انداخته‌اند تا مفاصل از هم گسسته‌ی رستم را به هم ببوند دهند. بعد ما، غبار از چهره زدوده بودیم و همه باهم در هیئت رستم از خاک برخاسته بودیم و خود را همان رستمی یافتیم که دست به بند شاه نداده بود.

از جادوی آن پرنده‌ی غریب چنین می‌پنداشتیم که ما همه یک تن هستیم. هرچه بود رستاخیزمان را این‌گونه آغاز کرده بودیم.

چند قدمی پیش نیامده بودیم که دریافتیم دیوار زندانمان را بر سر خود ویران کرده‌ایم و مشت‌هامان بر دهان خودمان فرود می‌آید. شاید از آن رو که هنوز هفت شهرعشق، یا هفت‌خوان رستم را تجربه نکرده بودیم. شاید هم به آن سبب که در شام آخر استبداد پیشین، فره ایزدی را چون نان و شراب میان خود تقسیم نکردیم. یعنی چیزی را از قلم انداخته بودیم.

انگار که آن سیمرغ جادویی هم از رویاهامان پریده بود و پیدایش نبود. پری یانشانه‌ای هم از او برای روز مبادا نگه نداشته بودیم. چشم‌اندازمان لعنت‌آباد زمین شد و خاطره‌ها در لعنت‌آباد سینه‌هامان. این بود که دانسته و ندانسته روح خود را در کفن سیاهی پیچیدیم و در قعر آسمان تیره دفن کردیم، و خود نیز در شولای

ظلمت فرو غلطیدیم.

از آن پس قاریان رسمی بی‌رمق خبر مرگ ما را مدام از ماذنه‌هاشان تکرار کردند.

شاید باورت نیاید که راه‌رفتن مردگان، خوردن و خوابیدن، و هم‌آغوشی‌های شبانه‌ی مردگان باهم، چه نفرت انگیز و چندش آور است. شاید هزار بار نفرت انگیزتر از بوسه زدن بر لاشه‌ای متعفن و کرم افتاده.

از این هم‌آغوشی‌ها بود که نسلی دیگر پدید آمد.

تو به‌گهواره بودی، و آوای «زننده باد مرگ» مدام همه جا طنین انداز بود، لایایی مادران با آن آواری مرگ درآمیخت، و جان تو، شیرهی زندگی را این‌گونه به تلخی مکید. درس دبستان برای تو، هول آتش دوزخ، و حدیث قیامت شد، بی‌آنکه از قصه‌های پری‌وار چیزی شنیده باشی، و بی‌آنکه عشق‌های زلال کودکانه را تجربه کرده باشی.

اندک اندک به گرمای بلوغ گام نهادی، بی‌آنکه جانت برای دوست داشتن جانی دیگر بالغ شده باشد. از آنهمه میراث‌قرن‌ها که عاشقان این سرزمین برجای نهاده بودند نصیبی نشنیدی و نیافتی.

حالار توهم عین‌القضات را بی‌آنکه بشناسی به سینه‌ی لعنت‌آباد مدفونش می‌کنی. شاید به همین گونه‌ها بوده است که حدیث دوست داشتن و «عشق» فروکاهیده شد به جذبه‌های تن، به حجم‌های

بی‌خاطره، و به معشوقه‌های بی‌سر. و بعد، ناکامی، به عبث چرخیدن. ناکامی نسلی سوخته که دوست داشتن را تجربه نکرده است. بی‌تفاوت در مرگ و حیات دیگران، بی تفاوت در مرگ و حیات خویش.

شاید ما در آغاز چیزی را از قلم انداخته بودیم. زندگی را آن‌گونه که باید حرمت نهاده بودیم. شاید انقلاب را با آرزوی مرگ رقیب آغاز کرده بودیم. تلخ بود، اما این‌گونه بود که نفرت‌ها شادمانی نیافرید و طلیعه‌ی رستاخیز حیات نشد. اکنون باید آموخته باشیم که از تمنای دل در هوای مرگ رقیب، یا دشمن، تا بیهودگی سرنوشت خویش، راه‌چندانی نیست. انگار دشنه بر سینه‌ی خویش نهاده باشیم.

نمی‌دانم اگر باز آن پرنده‌ی آواز خوان پر و بالی به رؤیاهامان بگشاید، آیا از حرمت زندگی، و از دوست داشتن خویش و بیگانه هم برایمان واگوبه خواهد کرد؟

دایی ممد

می‌ترسید حرف بزند. حس می‌کرد چیز بسیار کوچکی رفت و آمد گاه گاهی او را به این خانه سهل می‌کند؛ و می‌ترسید اگر لب باز کند انگار در یک جای موقتی نشسته بود. جایی که هم می‌شناخت و هم نمی‌شناخت. انگار بعد از

آنکه ترکش می‌کرد دیگر نمی‌توانست به آنجا برگردد. در خیال می‌دید تو جاده‌ئی دارد راه می‌رود. توی جاده بوهای آشنائی پراکنده است. بوهای که از کودکی با آنها آشنا بوده مثل بوی ده، بوی پهن گاو میش‌ها، بوی پارپاب^[۱] بوی برنج تفت داده، بوی کلخنگ^[۲] بوی پوست عرق کرده چاپارها. اما به هر طرف که می‌دوید چیزی نمی‌دید. هر بار که خیال می‌کرد چیزی را دیده است می‌ایستاد و چشم می‌انداخت اما همیشه فقط جاده بود و بوهای آشنا بود و هیچ کس نبود، و خودش بود که خیال می‌کرد باید همین جور بگذرد و فکر نکند و بگذارد همین جور چیزها اتفاق بیفتد.

نیمه‌های شب بود که صدای در از خواب پراندش. تو حیاط خوابیده بودند. وقتی رفت کلون در را کشید حاجی - شوهر گلی - را پشت در دید.

- دانی لباساتو بپوش و بیا.

حاجی کلاهدش را برداشته بود دست گرفته بود. دانی ممد هراسان شد:

- چه خبر شده حالا؟ حالا نمی‌خوای بیای تو؟

و چشم انداخت تو تاریکی، و سر کوچه دماغ پیکاپ را دید که از دیوار جلوزده بود و چراغ‌هاش هنوز روشن بود.

- نه دایی جان! باید زودتر بیای. وقت این حرفا نیس.

دایی ممد این پا آن پا کرد: - نمی‌خواه بچه‌ها رو بیدار کنم؟

- میل خودت. اما حالا لازم نیس.

دایی ممد گفت: - حالا بیا تو، یه آبی شربت‌ی چیزی بخور. این همه راه دوروآمدی، آخه اینجوری که همیشه.

حاجی گفت: - اونقدر وقت نداریم. من میرم تو پیکاپ میشینم تا بیای.

و همان طور که دور می‌شد با دو دست کلاهدش را گذاشت سرش.

احساس شرمندگی می‌کرد. هرچه زمان می‌گذشت جنه لاغر و تکیده‌اش بیشتر تو پیراهن گشاد و کهنه‌اش گم می‌شد. لاغر و ریزه بود. صورتش پر از کک‌مک بود با لکه‌های پهن و قهوه‌ای رنگی در پشت گردنش، و جلو سرش که طاس بود و تک و توکی مو داشت. گونه‌هاش استخوانی بود و چشم‌هاش انگار که نه حدقه قایم شده باشند، در سایه استخوان‌های پیش آمده ابروهاش پیدا نبود. زانوهای لاغرش

را تا زیر چانه بالا آورده بود و به دیوار رو به‌رو نگاه می‌کرد. دیوار از دود تنوری که پایش افتاده بود سیاه شده بود. انگار حیاط را نمی‌دید. وقتی زنبوری بالای سرش دور زد و از بغل گوشش گذشت و خودش را از لای جالی^[۱] تو باغچه انداخت اصلاً تکان نخورد. بوته‌های خطمی و زنبق، بی تکان زیر آفتاب ایستاده بودند. زنبور که محکم به سیم‌های جالی خورده بود روی یکی از برگ‌های خطمی افتاد و بال راستش را که کمی کج شده بود آهسته آهسته تکان داد اما پرواز نکرد.

یاسین کبوترهاش را که دانه داد آمد بغلش نشست.

- دایی، آفتاب داره پیش میاد، نمی‌خوای بری تو؟

- نه. همین جا خوبه.

بعد بی‌اختیار گفت: - یاسین، ننه‌ات خیلی دیر میاد؟

یاسین گفت: بازار ماهی فروشا خیلی دوره، اگه خونه عمه نره حالا دیگه باید پیداش بشه.

دایی ممد سر جاش تکانی خورد و دوباره تو فکر رفت. چیزی تو ذهنش بود اما لب باز نمی‌کرد، انگار



نسیم خاکسار

دایی ممد در را که باز کرد، پیشانی یاسین را بوسید و راست رفت روی زمین چندک زد. بعد از آن که قوطی سیگارش را درآورد به یاسین گفت «ننه خونه نیس؟»

یاسین که سرتاپایش خاکی بود گفت: از صب تا حالا رفته بازار ماهی فروشا، شاید یکی دوساعتی طول بده. و مشغول کارش شد. کله^[۱] کبوترها را تر و تمیز می‌کرد. دایی ممد از این که او را سرگرم می‌دید احساس راحتی می‌کرد. دلش می‌خواست کمی تنها باشد اما فکر می‌کرد اگر **مشهدی** روزگار^[۲] نبود شاید بهتر می‌توانست قال قضیه را بکند. اما حالا که هیچ کس نبود نمی‌دانست چه کار کند. برایش مشکل بود. عادت نکرده بود بنشیند فکر کند. همیشه خیال می‌کرد وقتی این‌طوری ادامه پیدا می‌کند چیزی اتفاق نمی‌افتد. اما حالا فکر می‌کرد انگار از مدت‌ها پیش اتفاق افتاده بود. از وقتی که از ده آمده بودند. از وقتی که زن گرفته بود و سر کار رفته بود. یک چیزهایی بود که او نمی‌دید و خواهرش می‌دید. حالا

دائی ممد برای یک لحظه ایستاد و او را تو تاریکی نگاه کرد. کوچه تاریک و خلوت بود دائی ممد رفت توفکر. بنظرش نمی‌آمد دوباره گلی را طلاق داده باشند. هنوز شش ماه نشده بود که خانه حاجی رفته بود. تا بخواد دلش را بزند حتماً یکی دو سالی طول داشت. اما بار اولی نبود که شب نصفه شبی گلی و مادرش سر او خراب می‌شدند. هر بار که طلاقش می‌دادند یک پیکاب جلو خانه‌اش می‌ایستاد و گلی بارش رو توی خانه‌شان خالی می‌کرد. دائی ممد نمی‌دانست چه کار کند. با عجله برگشت تو اتاق و بدون آن که زن و بچه‌اش را بیدار کند لباسش را پوشید و بیرون زد. هوای توی کوچه خنک‌تر بود. اما آسمان هیچ ستاره نداشت. دائی ممد، سر کوچه که رسید، جلو ماشین را دور زد و از سمت راست بالا رفت و بغل دست حاجی نشست.

عبدالرحمان - پسر عموی حاجی - که پشت فرمان بود گفت: - سلام، دائی.

دایی ممد سرش را کج کرد و گفت: - سلام دایی! قربان تو، دایی جان! بعد گفت: - خب، حالا چرا این جوری کردین؟ خب یه چن دقیقه‌تی میومدین تو پهلو دائی تون مینشستین... و دست‌هایش را روی هم خواباند. ماشین که حرکت کرد حاجی گفت: - ناراحت نشی دائی ممد! مادر گلی عمرش را داد به شما.

دائی ممد بهت زده گفت: - راس میگگی؟ اون که چیزیش نبود؟ حاجی گفت: - شما که خبر نداشتین. دوماه بود که گلی قصری^[۴] زیر پاش می‌گرفت. نمی‌تونس از جاش جم بخوره.

دائی جمع‌تر شد و نفس نزد. عبدالرحمان گفت: - تسلیت میگم دائی. انشالله عمر بچه‌هاتون دراز باشه، ننه گلی دیگه عمرشو کرده بود.

دائی ممد دستپاچه گفت: - حالا... حالا... یعنی هیچ کاری دیگه از دست‌مون بر نمیاد؟

حاجی گفت: - نیم ساعت قبل از اون که حرکت کنیم تموم کرد. عبدالرحمن گفت: - خدا بیامرز دشت. راحت مرد. اونقدر عذاب نداشت.

دایی ممد سرش پایین بود. حاجی گفت: - خدا بیامرز دشت. من همه‌ش می‌ترسیدم مٹ ننه کلثوم بشه. اون بیچاره یک سالی همین طور افیج موند.

کلاهش را روی سرش جایجا کرد و گفت: - خیلی خوب شد آخر عمری دخترش بالا سرش بود. اما چشم چشم می‌کرد برادرش و خواهرش هم باشن، مثل که قسمت نبود. من به کلمه رفت پیام دنبال تو و ننه یاسین، اما نمی‌دونم چرا حواسم پرت شد. تقصیر گلی بود. من هم نمی‌تونسم چیزی بگم. آخرش که من و عبدالرحمان زور شدیم^[۵] به گلی، پیرزن داشت تموم می‌کرد. اون وقت دیگه دس به کار شدیم. بی بی سکینه خودش همراه گلی و چند تا از زنان فامیل‌مون بردنش غسالخونه، وقتی اونا راه افتادن ما هم حرت کردیم. اما، دائی ممد! هر کس یه قسمتی داره. کی فکر می‌کرد گلی و مادرش بیان پهلو ما، تو یه جای دیگه، تو یه شهر دیگه، بعدش اونجا پیرزن تموم کنه؟ سرنوشته...

دایی ممد به شب تاریک و انبوه نخل‌های بغل جاده که تو تاریکی قد کشیده بودند نگاه می‌کرد و سرتکان می‌داد. یاد خواهرش که می‌افتاد حس می‌کرد فقط اسم او برایش مانده. مدت‌ها بود که آن‌ها را از دست داده بود. همیشه از او که خواهرش بود جدا بود. وقتی پهلو او بود باری روی دوش‌هایش بود. تا یکی پیدا می‌شد و گلی را می‌برد انگار راحت‌تر می‌شد. این طور که پیش می‌رفت راضی‌تر بود.

حاجی گفت: - هفته شوه‌مون جا می‌گیریم.

دائی ممد دوباره سرش را تکان داد. حاجی گفت: - خاله را خودت خبر می‌کنی؟

دائی ممد گفت: - صب که شد میرم اونجا.

و توی جیب هاش دنبال چیزی گشت. حاجی گفت: - گلو ت خشکه، حالا سیگار نکش.

دائی ممد دستش را درآورد روچانه زبرش کشید: - خب، گلی یه خبری باید می‌داد. این دختر چرا این جوری کرد؟ وقتی دوماه تموم خواهرم این حال و روزو داشت، باید یه خبری می‌داد.

حاجی گفت: - اوقاتش تلخ بود. سراون دعوا هنوز اوقاتش تلخ بود. من که خبر نداشتم.

دائی ممد دوباره رفت توفکر. سال و ماه پهلو ننه یاسین بودند، اما تا یک هفته پهلو او می‌ماندند وضع به هم می‌خورد. تاریکی جاده او را یاد شبی انداخت که خواهرش و گلی تازه از ده آمده بودند. خواهرش یک

تنبان قرقری^[۶] کهنه و ریش ریش پوشیده بود و دوتائی‌شان پاپتی بودند. همه خرت و پرت‌شان یک کیسه بود و مقداری برنج بوداده که زیر بغل گلی بود و سوغاتی آورده بودند. خواهرش بغل دیوار نشسته بود و روی دماغش دست می‌کشید. زیر لب حرف می‌زد. گلی آن موقع هنوز جوان بود. ترونازه، با موهای وزکرده بالا سر مادرش ایستاده بود و اطراف را نگاه می‌کرد. دائی ممد با همان وضع آن‌ها را برده بود خانه ننه یاسین. ننه یاسین یک راست آن‌ها را برده بود حمام و بالباس‌های خودش نونوارشان کرده بود. همان وقت نشسته بود و با نخ و سوزن یکی از پیراهن‌های خودش را اندازه گلی کرده بود. وقتی همه این کارها را کرده بود نگاهی به او انداخته بود که انگار مثل همیشه می‌خواست بگوید: - کاکا! می‌دونستم بی‌عرضه‌ای. آبرو نگه‌دار نیسی. تو این شهر غریب ما باید پشت و پناه هم باشیم. کاکا، اگه نتونیم به هم برسیم زود زمین می‌خوریم. آب می‌شیم. می‌فهمی؟ آب می‌شیم.

دائی ممد وقتی به ننه یاسین فکر می‌کرد او را از خمیره دیگری می‌دید. او را مثل درختی می‌دید پرشاخ و برگ که با همه بی‌آبی مقاومت می‌کرد و ریشه در اعماق خاک فرو می‌برد تا سایه‌اش را داشته باشد. هر وقت آفتاب تند بود زیر سایه‌اش می‌رفت. می‌فهمید همیشه سایه دارد. می‌فهمید هیچ‌وقت او را بی‌سایه نمی‌بیند. همیشه مشغول بود. وقتی چشم‌های ننه گلی آب آورد، یک قران قران پرچارقش پول جم کرد و او را پهلو سید هیبت‌اله طبیب برد. همیشه یک نگاهش به بچه‌هاش بود یک نگاهش به خواهر و برادرش. انگار می‌دانست آن‌ها را باید با هم نگه دارد. هیچ وقت صداس در نمی‌آمد. کتک هم که می‌خورد صداس در نمی‌آمد. خدمت سربازی که رفت، می‌فهمید اوهم مثل بقیه سربازها ملاقاتی دارد. هر هفته یا دوهفته‌تی یک بار صداس می‌زدند. اوهم با غرور می‌رفت لب اسکله و رخت‌های کهنه‌اش را می‌داد دست ننه یاسین و یک دوتومانی هم ازش می‌گرفت و بر می‌گشت...

حاجی گفت: - دایی ممد، زیاد فکر نکن!

و دست روی شانه‌های لاغر و کوچک دائی ممد گذاشت.

دائی ممد تو تاریکی جاده نگاه می‌کرد
اما هیچ نوری از روبرو نمی‌آمد.

یاسین گفت: - دائی، می‌خواهی چای
دم کنم؟

دایی ممد گفت «نه» و احساس کرد
دوست دارد با یاسین حرف بزند. - اما
چه بگوید؟ در چشم‌های یاسین
خواهرش را می‌دید. درختی ایستاده
با شاخ و برگی انبوه، اما تنه‌ی لاغر و
پوک. به نظرش آمد که مدت‌هاست
دیگر آبی به درخت نمی‌رسد،
مدت‌هاست که از خودش می‌نوشد،
اما هنوز ایستاده است.

دائی ممد یکمرتبه گفت: - یاسین،
خاله‌ت مرد!

یاسین که بالا سر دائی ممد ایستاده
بود، نشست.

کی مرد، دایی؟

- دیشب.

- پهلوی خودتون بود؟

- نه، پهلوی حاجی بود.

گونه‌های تورفته‌اش را تکان داد و
گفت: - همونجا خاکش کردیم.

یاسین گفت: - بیچاره ننه، خیلی
ناراحت میشه.

دائی ممد گفت: - به کاری برام می
کنی؟

یاسین گفت: - چه کار می‌تونم بکنم
دایی؟

دائی ممد کمی صبر کرد: - من نمی
دونم. اما... اما تو خودت به ننه‌ت بگو.

یاسین گفت: - صبر کن، شاید حالا
دیگه پیداش بشه.

دائی ممد گفت: - نه، یاسین! تو به
ننه‌ت بگو. بگو دائی اومد اینجا...

و سرش را نزدیک برد تا دوباره
پیشانی یاسین را ببوسد.

یاسین سرش را عقب کشید و گفت:
- چیزی به ظهر نمونده دائی باید حالا
دیگه پیداش بشه. بهتره بمونی. ننه
وضعش خیلی خراب میشه.
دائی ممد گفت: - ننه‌ت حالش خوب
بود که.

یاسین گفت: چیزیش نیست. دیشب
همون دل درد قدیمی اذیتش کرد. اما
صبحی حالش سرجا بود. وقتی که
پاشد، گفت میرم بازار ماهی فروشا...
باید همین حالاها پیداش بشه.

در که به صدا درآمد، دائی ممد
یکدفعه بلند شد. انگار پی‌جائی می
گشت. اما حیاط هیچ‌پنجاهی
نداشت. وقتی یاسین در را باز کرد ننه
یاسین تو آمد. زنبیلی از سبزی و
چیزهای دیگر روی شانه‌اش بود.
چادرش کمی از روی سرش پس رفته
بود. موها و پیشانی عرق کرده‌اش
پیدا بود. رنگش پریده بود و چشمانش
نگران. دائی ممد را نگاه می‌کرد.
زنبیل را که گذاشت زمین، دائی ممد
یواش از پشت باغچه سرید و بیرون
رفت.

ننه یاسین گفت: - یاسین، داییت بود؟
یاسین گفت: - بله.

- پس چیش بود؟

و برگشت دم در که صدای بزنه اما
یاسین جلوش را گرفت:

- ننه، بیا تو کارت دارم.

ننه یاسین که دهانش از ترس و
نگرانی بازمانده بود و کمی می‌لرزید و
پوست گونه‌های لاغرش تکان
می‌خورد تو چشم‌های یاسین زل زد.

- چی شده؟

یاسین کمی این پا آن پا کرد و بالاخره
گفت: - ننه، خاله‌ت مرد.

ننه یاسین، مثل آدم‌های برق‌گرفته،
دهانش همانطور باز و خشک باقی

ماند و بغل باغچه نشست، سرش را
روی جالی گذاشت و آهسته آهسته
گریه کرد. شانه‌اش تکان می‌خورد،
سرتاسر جالی را در طول باغچه تکان
می‌داد. آن قسمت که چوب‌هاش
خوب تو زمین فرو نرفته بود و شل بود
از سنگینی بدن ننه یاسین روی شاخ
و برگ خطمی‌ها خم شد. زنبور
زخمی که روی برگ خطمی نشست
بود ویژی کرد و از میان شاخ و برگ
بوته‌ها هوا رفت. به نظر یاسین آمد که
با هق هق مادرش تمام باغچه
همراهی می‌کند.

زمستان ۱۳۵۶، زندان

نسیم خاکسار

پاورقی‌ها:

۱.1 کله کبوترخان. کفتر خان.
آشیانها کبوتر، که با سنگ و گل
می‌سازند.

۱.2 آن که روزها کار می‌کند، در برابر
شیکار.

۱.3 جالی پرچینی که دور باغچه
می‌کشند و معمولا از تور سیمی می
سازند.

۱.4 پارباب زراعتی را گویند که با آب
رودخانه آبیاری شود. [ک. ج.]

۱.5 دانه‌ایی از درختان کوهی.

۱.6 قصری لگن.

۱.7 پیروز شدیم (؟) [ک. ج.]

۱.8 نه تلفظ کلمه مشخص شده
است نه معنای آن. [ک. ج.]

رده‌ها:

• کتاب جمعه ۲۸

• قصه

• نسیم خاکسار

دایی ممد

از زاهدان تا کردستان جانم فدای ایران

